

Call No. _____

Acc. No. _____

Date _____

CENTRAL LIBRARY
THE UNIVERSITY OF KASHMIR

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

0164

IQBAL LIBRARY

Acc. No.

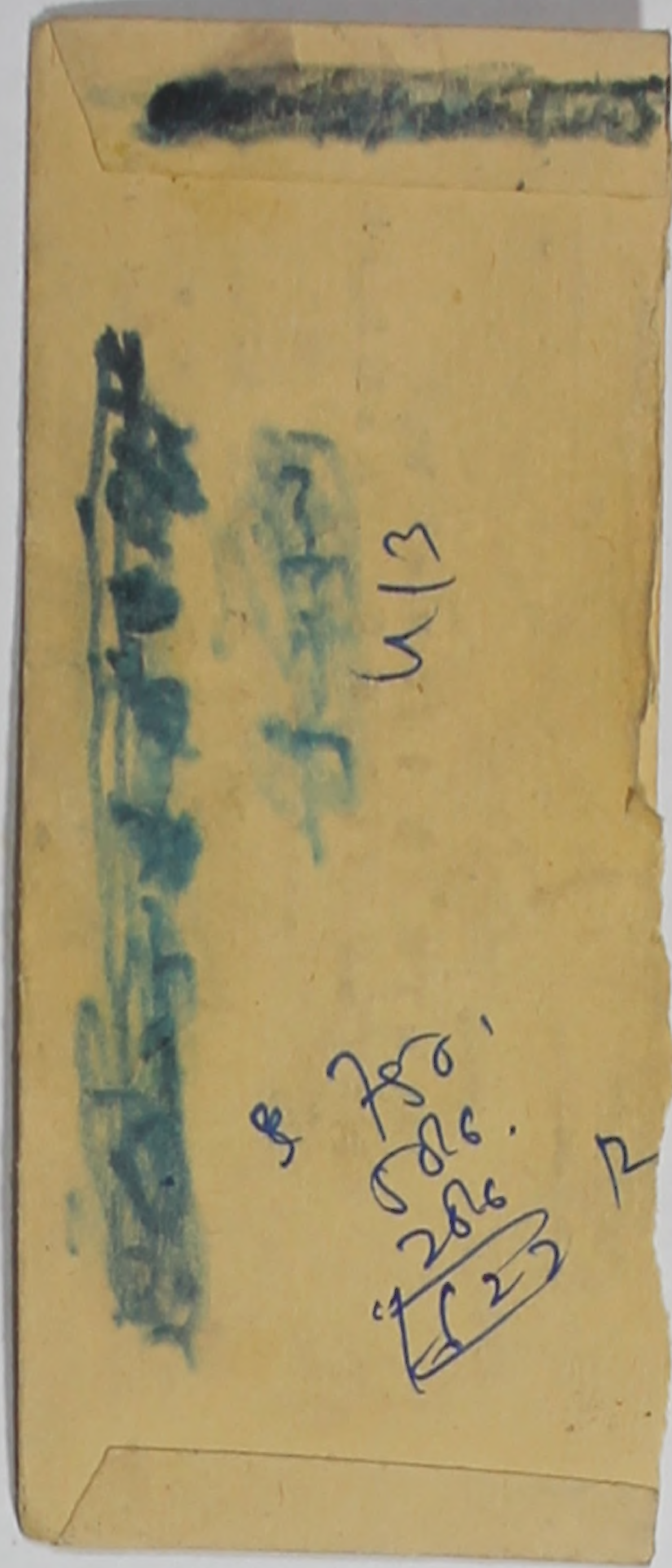
4624

Call No.

Author

Title

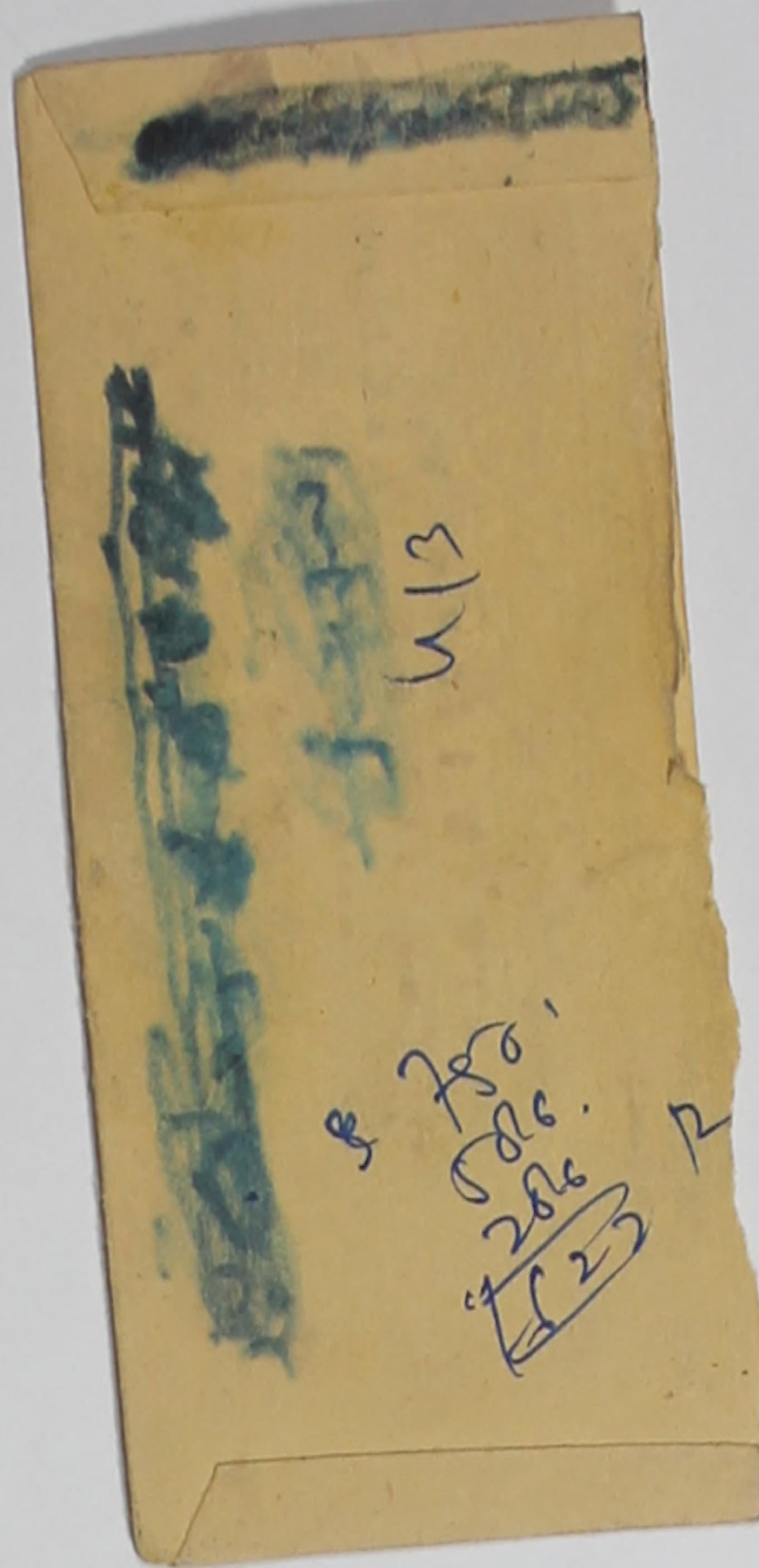
Dairy
science





به فرمان

ایمضرت بهایون محمد رضا پهلوی
شاهنشاه آریامهر



بنیاد فرہنگ ایران

ریاست انقاری

علی حضرت فرج پهلوی شهبانوی ایران

نیا بت یاست

والا حضرت شاه دخت اشرف پهلوی

تالیفات

KASHMIR UNIVERSITY

Central Library

Acc No. 312665...

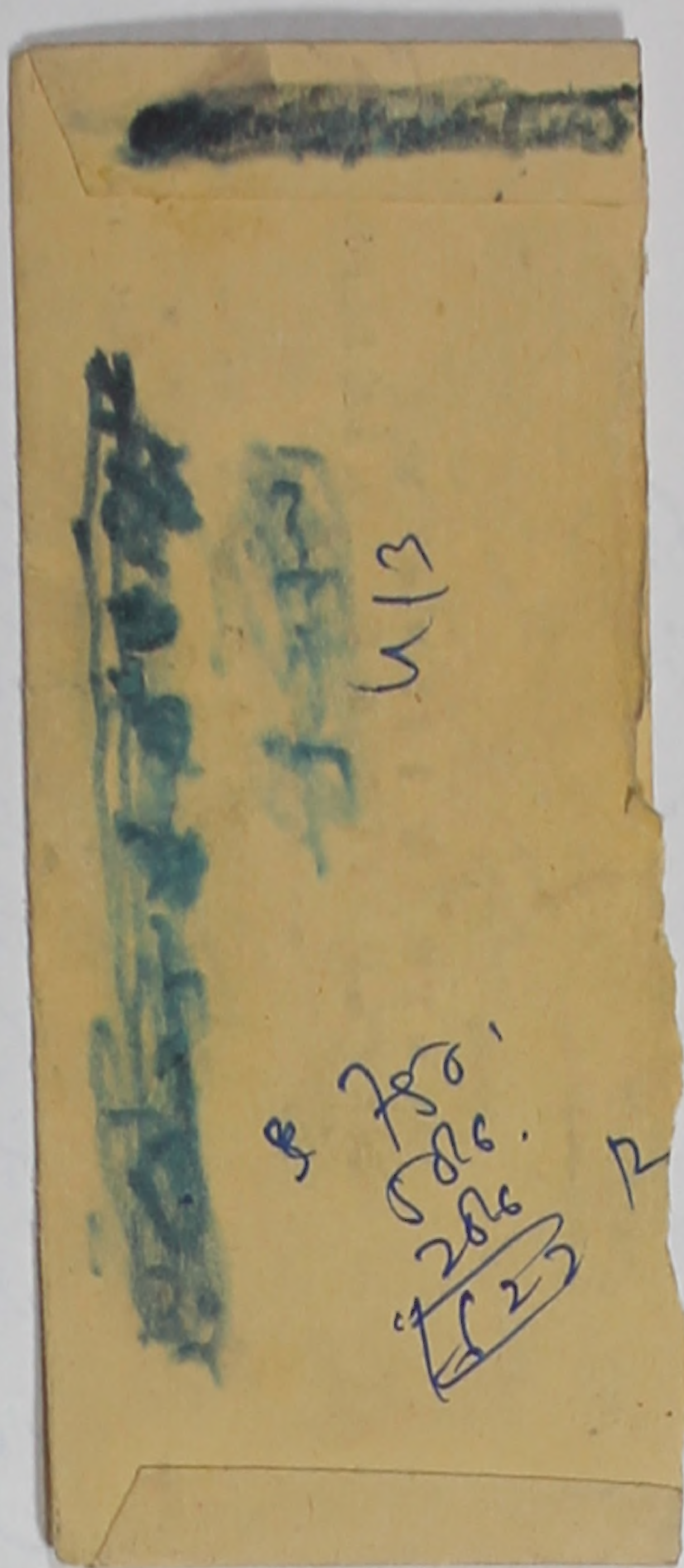
Dated 30.3.94

تاریخ

با همه کوششهایی که در سالهای اخیر برای تحقیق و جمع در آثار گرانبای ادبیات هزار ساله فارسی انجام گرفته و صد ها کتاب در ساله پرارش از دانشمندان و نویسندگان شاعران این سرزمین انتشار یافته است هنوز کارنا کرده بسیار است. درباره نکات و وقایع زبان فارسی هزاران نکته هست که باید باروش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است. بسیاری از متون و یقیناً ادبیات ایران نیز اگر چه مکرر صورت طبع یافته باید با دقت بیشتری تصحیح و تنقیح شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان مبارک علیحضرت بهائون شاهنشاه آریا برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی تأسیس یافته تحقیق و جمع و کوشش در این زمینه است. در سلسله «زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر شده کهن باوقتی که در خور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق درباره نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از قلمهای منتشر شده نیز مواردی که ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها به عنوان مأخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

دیرکل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانلری



پلی میان شعر جهانی و عروضی فارسی

دقرون اول هجری

ترجمه ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید

به اهتمام و تصحیح

دکتر احمد علی جانی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۹۰»

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۳ در چاپخانه زر و داورپناه و علمی چاپ شد

فهرست مندرجات

مقدمه	ده - صد و بیست
آغاز	ده - نه
شعر فارسی پیش از اسلام	دوازده - یازده
شعر در دوره زبان‌های ایرانی میانه	چهارده - دوازده
آیا دری دوشادوش پهلوی وجود داشته است؟	هفده - پانزده
سخنان منظوم به زبان دری پیش از اسلام و اوائل ظهور اسلام	بیست و یک - هفده
شعر دری تا قرن چهارم هجری	بیست و سه - بیست و یک
پیشنهادی درباره معنی سرود اهل بخارا	بیست و چهار - بیست و سه
وزن در اشعار فارسی	بیست و پنج - بیست و چهار
جعلی بودن اشعار عربی منسوب به دوران جاهلیت	بیست و هفت - بیست و پنج
شعر از نظر دین اسلام	بیست و نه - بیست و هشت
آیا خلیل بن احمد واضح عروض است؟	سی و شش - بیست و نه
اهمیت کتاب حاضر در تاریخچه شعر فارسی قرون اول هجری	سی و نه - سی و شش
توجه خاص مترجم به سجع و وزن	چهل و سه - سی و نه
وزن پاره‌های شعری این کتاب	چهل و چهار - چهل و سه
آیات و مصرع‌هایی با وزن عروضی مطبوع	چهل و شش - چهل و چهار
آیات موزون در قرآن	پنجاه و شش - چهل و هفت

چگونگی ترجمه در کتاب حاضر	پنجاه و هفت - پنجاه و شش
نمونه ترجمه‌های منطبق با معنی اصل آیات	شصت و یک - پنجاه و هفت
نمونه ترجمه‌های آزاد و نابرابر با اصل	شصت و هشت - شصت و دو
نمونه ترجمه‌هایی که به صورت نقل به معنی است همراه با	
کاهش و افزایش‌های تفسیری	هفتاد و پنج - شصت و هشت
درباره مترجم کتاب	هفتاد و شش - هفتاد و پنج
اختصاصات لهجه‌ای	هشتاد و دو - هفتاد و شش
رسم الخط کتاب	هشتاد و سه - هشتاد و دو
مختصات دستوری - ابدال	هشتاد و شش - هشتاد و چهار
حذف و تخفیف	هشتاد و نه - هشتاد و شش
حروف - انواع الف	نود و یک - نود
استعمال «با» - انواع «ی»	نود و دو - نود و یک
معانی برخی از حروف اضافه	نود و چهار - نود و دو
ضمیر - جمع	نود و پنج - نود و چهار
پیشوندهای فعلی	نود و هفت - نود و پنج
بکار بردن صیغه‌های فعل به وضعی خاص	صد - نود و هفت
مصادر جعلی	صد و یک - صد
افعال ساده کهن	صد و چهار - صد و یک
افعال مرکب قابل ملاحظه	صد و هفت - صد و چهار
عبارت‌های فعلی	صد و نه - صد و هفت
پاره‌ای از لغات که نمودار کهنگی متن است	صد و نوزده - صد و نه
افتادگی‌ها در آیات و ترجمه فارسی - معرفی نسخه - صد و بیست و یک - صد و بیست	
متن کتاب	

۱-۱۲۶

آغاز متن از ترجمه آیه ۱۶۱ سوره ۱۵ یونس تا پایان سوره ۱۵-۳

ترجمه سوره ۱۱ هود تا پایان سوره ۱۶-۵۶

۵۷-۹۵	ترجمه سورة ۱۲ يوسف تا پايان سوره
۹۶-۱۱۴	ترجمه سورة ۱۳ رعد تا پايان سوره
۱۱۵-۱۲۵	ترجمه سورة ۱۴ ابراهيم تا آية ۲۵

۱۶۵-۱۲۷

فهرست‌ها

۱۲۷-۱۴۵	فهرست لغاتی که در ترجمه این دو جزو بکار رفته است
	فهرست ۴۶۸ عبارت از ترجمه آیات قرآنی که وزن
۱۴۶-۱۵۰	مطبوع عروضی دارد
۱۵۱-۱۵۷	فهرست نام‌های کسان و اقوام
۱۵۸-۱۶۰	فهرست نام جای‌ها
۱۶۱-۱۶۳	فهرست نام کتاب‌ها
۱۶۴-۱۶۵	فهرست نام زبان‌ها و لهجه‌ها و خطوط

افست متن اصلی

Call No. _____

Date _____

Acc. No. _____

CENTRAL LIBRARY
THE UNIVERSITY OF KASHMIR

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

IQBAL LIBRARY

Acc. No. 4624

Call No. _____

Author _____

Title Daisy
Science

Call No. _____

Acc. No. _____

Date _____

CENTRAL LIBRARY
THE UNIVERSITY OF KASHMIR

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

مقدمه

بنام خداوند جان و خرد

کتابی که هم اکنون درپیش چشم داریم اندك حجم است و بسیار سود و بودی است بیش از نمود . از سرگذشت ادب کشور ما سخن های تازه به همراه دارد و سرگذشت خود او نیز شنیدنی است . سال ها بل قرن ها نزدیک گنبد مزار هشتمین امام شیعیان ، غریب وار روی به دیوار داشته است و هنگامی که برای آبادانی بنای کهنه ای را ویران می کرده اند ، از بخت نيك بادیگر کهنه کتاب ها پدیدار آمده است و اکنون آراسته و هر هفت کرده به بازار .

ارج و سود کتاب حاضر تنها از این رهگذر نیست که ترجمه نزدیک دو جزو از مهین کلام یزدان را در بر دارد چه در طول چهارده قرنی که قرآن پشت سر نهاده ، ترجمه های بسیار از هر دستی از آن به دسترس است ؛ اهمیت این اثر در وزن ایقاعی و گاه عروضی آن است که چون نوری صحنه ادب و خاصه شعرا ایران در قرون اول هجری را روشن می سازد ، قرن هایی که از این نظر گاه ظلماتی است بی آب حیات و خلایق نامعهود و خلاف عقل .

خلاف عقل است که مردم ایران با آن تمدن دیر یاز و آثار شعری کهن ، از سقوط دولت ساسانی تا هنگامی که نخستین قطعات شعر پارسی بدان منسوب است یعنی نزدیک سه قرن چیزی نسروده باشند و به تعبیر دیگر چرخ زمان ناگهان از سیر فروماند ، بهار و خزان ، غم و شادی ، شکست و پیروزی وصل و هجر و لذت و

رنج ، از زندگانی انسان‌ها کناره گیرند . دل‌ها بفسرد، خردها وانديشه‌ها از کار فروایستد چشمی نگرید ودلی نسوزد و کسی عاشق نشود و جای عزیزی خالی نماند و در نتیجه قریب سیصدسال بگذرد و از میان چند هزارهزار تن مردم ایران، اهل دلی بر نخیزد تا از حدیث غم وشادی خویش یاد دیگران سخنی موزون و دلپذیر فراهم آورد

خلاف عقل است قومی ظریف طبع و موزون که بر طراز جامه و کناره فرش وحاشیه سفره و زه کلاه و قبه سپر و قبضه خنجر و پهنه شمشیر و دسته تازیانه و دور قدح و لب جام شعر می نویسد، بناگاه سیصدسال لب از گفتن چنان بندد که گویی دهان در چهره زخمی بود و به شد

اشغال مستقیم ایران بوسیله تازیان در این قرن‌ها و لزوم تماس مردم با حکام و گماشتگان عرب برای رفع نیازمندی‌های خود ، گروش یا گرایش ایرانیان به اسلام و ترجمه سریع و خردمندانه آثار ایرانی به تازی برای حفظ آنها از نابودی همه و همه ممکن است ادب پارسی را از میدان علم و سیاست دور کرده و زبان کتابت دگرگون شده باشد (۱) اما حال زبان محاوره چونین نمی تواند بود .

مردم ایران اگر نماز را به عربی می خواندند بی گمان قصه عشق و حدیث آرزومندی را به زبان اصلی خود بیان می کردند که زبان دین دیگر و زبان دل دیگر است چنانکه امروز نیز آیت الله ترك و تاجیک و پاپ مسیحی فرائض و ادعیه دینی خود را به عربی ولاتین ادا می کنند ولی با اطرافیان خویش به ترکی و تاجیکی و ایتالیایی یا زبان دیگر سخن می گویند و شعر می سرایند .

پس شعرو ادب ایران با ظهور اسلام و جلوه خط و زبان دینی جدید ممکن نیست بالمره از زندگی و سیر تکاملی خود بازمانده باشد چه تکامل ناموس حیات و طبیعت است خاصه برای شعری ریشه دار چون شعر ایران که در جهان ادب پیش از اسلام نه تنها برای بیان عواطف بلکه برای بیان اندیشه‌های ژرف آمادگی یافته و نمونه‌های جالبی از آن برجای مانده است که نیم نگاهی بدان برای اثبات مدعا ضروری است .

(۱) ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام از دکتر محمدی چاپ وزارت

شعر ایران پیش از اسلام نمی‌تواند جدا از شعر و شعر فارسی پیش از اسلام تجلیات ذوقی سایر اقوام آریائی بخصوص آنان که ریشه‌های مشترك زبانی - چون سانسکریت - با ما دارند مورد تحقیق قرار گیرد چه گویا شاعری از مسائل مورد علاقه این نژاد و قوم است و وِدا، مهابهارات، رامایانا و گائهای زردشت کم و بیش موزونند (۱).

این اشتراك مبدائی از آنجا از آن روزگاران است که قوم آریایی هنوز شاخه شاخه نشده و در ایرانویج زندگی مشترك داشتند. در آن هنگام بود که برای خدایان خود سرودها ساختند و مجموعه آنها را «ریگ ودا» دربرگرفت. بعد شاخه‌ای از آنان بجانب مشرق رفتند و چون زردشت در میان گروهی که در ایران باقی مانده بودند ظهور کرد تعالیم او با آنچه در سرودهای ریگ ودا نهفته بود مابینت یافت و آن سرودها که پیش از زردشت و پیش از کوچ کردن جمعی از آریائی‌ان به هند، شعر مشترك بین همه آریائی‌ها بود از نظر آریائی‌ان همانند لهجه خاص آنان مهجور و مطرود گردید و از اینجا است که بعضی عقیده دارند وقتی سخن از شعر در ایران باستان بمیان می‌آید باید بحث را از سرودهای ریگ ودا آغاز کرد (۲).

بهر تقدیر بحث تفصیلی در موضوع مزبور از حوصله این مقدمه بیرون است و تنها می‌توان فهرست وار به شعر ایران اشارتی کرد و گذشت.

اگر برسم زبان شناسان راستین زبان‌های ایرانی را به سه دوره ایران باستان میانه و جدید تقسیم کنیم می‌توانیم برای شعر دوره نخستین یعنی مرحله‌ای که با انقراض سلسله هخامنشی پایان می‌گیرد قسمتهایی از اوستا را شاهد بیاوریم. راست است که برخی معتقدند زبان بسیاری از کتیبه‌های هخامنشی از هم‌ران گرفته تا تخت جمشید و نقش رستم و پاسارگاد و شوش و بیستون و وان و سوئز خاصه در مقدمه

(۱) ملك الشعرای بهار مجله مهر دوره ۵ ص ۳۵ (۲) رجوع شود به مقاله علی اکبر جعفری «شعر در ایران کهن» نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال ۵ شماره ۱ شهریور ۴۶ ص ۵۱

لحنی شاعرانه دارد چنانکه گویی سرودی یا دعایی منظوم بوده است (۱) اما موضوع کتیبه‌ها که نشانه فتحی یا بانجام رسانیدن کاری وغالباً متشابه و پراز نام و محدود است خود نمی‌تواند موضوع شعر به معنی انحصار آن قرار گیرد. بنابراین بهتر است نخستین اثر دوره فارسی باستان را قسمتی از اوستا بدانیم از جمله یشت‌ها و خاصه قدیم‌ترین قسمت اوستا یعنی گاتها (وبه تلفظ اوستایی گائها) که خود کلمه بمعنی سرود و آهنگ و کلام موزون است و «گاه» در فارسی فعلی بمعنی مقام و آهنگ (سه‌گاه - چهارگاه - راست پنج‌گاه) یادآور آن می‌باشد.

گاتها ۱۷ فصل و ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ پاره شعر در ۵۵۶۰ کلمه است. گاتها را از قدیم به پنج دسته تقسیم کرده در میان ۷۲ یسنا جای دادند بمناسبت اوزان و قاعده شعری که به پنج بحر منقسم گردیده است.

گاتهای پنج‌گانه ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ هجایی است (۲). غیر از گاتها اشعار دیگری هم در اوستا هست که بالغ بر چهل قطعه می‌شود و در اوزان مختلف است (۳).

شعر در دوران زبانهای این دوره را بحق از سه قرن پیش از میلاد مسیح تا قرن ایرانی میانه هفتم میلادی که ظهور اسلام است باید دانست، اما چون پس از اسلام نیز در ایران آثاری بزبان پهلوی که زبان عام و مشخص این دوره است بوجود آمد، تا قرن نهم میلادی را نیز گاه جزء این مرحله بحساب می‌آورند هر چند پس از آن نیز آثاری بزبان پهلوی در ایران بوجود آمده است.

تشخیص وزن در آثار پهلوی این دوره که نتیجه آن حکم به وجود شعر است بچند دلیل دشوار است:

(۱) نظری به ادبیات پیش از اسلام از دکتر خانلری نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال پنجم شماره ۱ شهریور ۱۳۴۶ ص ۶ (۲) گاتها ص ۶۷-۶۱ سروده‌های زرتشت تالیف و ترجمه پورداود از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی (۳) برای اطلاع از وزن اشعار اوستایی و مراجع تحقیق خارجی رجوع شود به وزن شعر فارسی از دکتر خانلری ۴۴-۴۲ و شعر در ایران کهن از علی اکبر جعفری در نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال ۵ شماره ۱ ص ۵۸-۵۲

اول - بی اطلاعی ما از چگونگی تلفظ کلمات و شدت و ضعف مصوت‌ها و تکیه‌ها که اساس وزن را تشکیل می‌دهد بعلاوه وضع خاص الفبای پهلوی که حرکات در آن نمایش داده نمی‌شود .

دوم - وجود چهارده شکل بجای بیست و چهار حرف صامت در الفبای ناقص پهلوی که در نتیجه بسیاری از کلمات را به چند صورت می‌توان خواند و با این ترتیب داوری در وزن هر قطعه ممکن است با دگرگون خوانده شدن کلمه‌ای از اعتبار بیفتد .

سوم - وجود هزوارش‌های یعنی کلماتی دخیل از آرامی و غیران که بحسب الفبا تلفظی دیگر دارد ولی آنرا قراردادی باید بصورت و معنی دیگر خواند و پذیرفت .

چهارم - الزامی نبودن قافیه بعنوان اساس در همه شعرها که اگر می‌بود کار را آسان می‌ساخت چنانکه در یادگار زریران و تا حدی درخت آسوریک چنین است .

پنجم - پایه قرار گرفتن تعداد هجاها بی آنکه امتداد زمانی هجاها یعنی کمیت هجاها تأثیر مهمی داشته باشد و گاه فقط تکیه .

با اینهمه آندره آس (F. C. Andreas) ضمن مطالعه کتیبه شاپور اول در حاجی آباد متوجه شد که آخر متن پهلوی ساسانی را می‌توان مرکب از یک سلسله مصراعهای هفت یا هشت هجایی دانست که جای تکیه‌ها در هر مصراع معین است (۱) .

نی برگ (H.S. Nyberg) در بندهشن بقایای قطعه‌ای را که در ستایش زروان - نیمه خدای زمان - سروده شده است منظم ساخت و بصورت شعری درآورد .

جکسن (Jackson) درباره وزن اشعار مانوی در کتاب «تحقیق در مانویت» توضیحاتی داد و دیگر خاورشناسان اشعار مانی را که به خطی بی هزوارش در تورفان بدست آمده بود خواندند و ترجمه کردند .

کریستن سن (*A. Christensen*) در قسمتی از بندهشن که سرگذشت کودکی کیقباد است پنج مصرع هشت‌هجائی یافت که مصراع‌های سوم و چهارمی آن قافیه دارد.

بنو نیست (*A. Benveniste*) کتاب درخت آسوریک را موزون یافته و منظم ساخته و هم یادگار زیران و جاماسب نامک را.

پرفسور بیلی (*H.W. Bailey*) اییاتی از متن پارسی مانوی نقل می‌کند^(۱) و همچنین اشعاری به ختنی قدیم^(۲)

هنینگ (*W.B. Henning*) در متنی پهلوی از اندرز نامه‌ها وزن و حتی قافیه وردیف می‌یابد.

تاوادیا (*J.C. Tavadia*) قطعات منظوم هشت‌هجایی در اندرزنامه‌ای ساسانی می‌یابد^(۱)

استاد ملك الشعرای بهار «اندر آمدن شاه بهرام ورجاوند» را قصیده‌ای از آثار پهلوی بعد از اسلام می‌داند که مصراعهای آن دوازده‌هجایی و دارای قافیه است^۳.

آقای دکتر احمد تفضلی در مجموعه متون پهلوی^۴ هفت بیت (تنها مصرع اول بیت چهارم در دست نیست) یافته‌اند بنام «اندرز بهزاد فرخ پیروز» که درباره «خیرد» است و آنرا از دوران ساسانیان می‌دانند و جالب آن است که ایات مزبور به وزن عروضی نزدیک و دارای نوعی ردیف است و چنین آغاز می‌شود:

خرد داشتار پاداکِ جان خرد بوختار فریاداکِ تن^(۵)
در شش بیت بعد در مصرع آخر علامت تفضیلی «تر» همانند ردیف

(۲۹۱) مقاله در کتاب میراث ایران ترجمه دکتر معین ص ۳۱۰-۳۰۵ چاپ
بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۳) برای ملاحظه سلسله مقالات دقیق و مفصل استاد فقید
بهار در این مورد رجوع شود به مجله مهر سال پنجم شماره ۳ صفحات ۳۳-۱۱۲
۲۱۷-۳۲۳-۴۲۲-۶۶۱-۷۴۱-۸۳۷-۱۰۶۹

(۴) چاپ جاماسب آسانا بمبئی ۱۹۱۳ ص ۷۷-۷۳ (۵) یعنی: خرد
نگاهدارنده و نگهبان جان است - خرد رهایی بخشنده و فریادرس تن است.

به دنبال سایر کلمات می آید :

پانگتر (دوبار) پادیا وندتر - فریا دشنیگتر - ستاییدگتر - کاریگتر
 بحثی که در آخر رساله مربوط باین موضوع شده است نشان می دهد
 که قافیه در غالب قطعات موزون پهلوی وجود داشته و رعایت می شده است (۱)
 اهم شواهدی که از شعر ایران باستان برشمرده شد نشان می دهد که
 قوم ایرانی لااقل سیزده قرن پیش از اسلام شعر داشته است با اوزان مختلف ،
 بی قافیه و گاه همراه با قافیه و گاه ردیف هم . با این وصف هیچ خردمندی
 نمی تواند حکم کند یا بپذیرد که با ظهور اسلام ناگهان سیر کمالی شعر ایرانیان
 متوقف شده است چون آگاه نبودن از چیزی دلیل نبودن آن نیست .

اما سخن در این حد اگر چند به اختصار تمام نیست
 آیا دری دوشادوش پهلوی زیرا به آنچه از سخنان منظوم دوره اشکانیان و
 وجود داشته است ؟ ساسانیان اشاره شد همه به زبان پهلوی یا زبان های
 نزدیک بدان ولهجه های متفرع از آن بود.

اما برخی عقیده دارند که در دوره ساسانیان هم سخنانی به زبانی غیر از
 پهلوی و نزدیک به فارسی دری وجود داشته است که بحث و تحقیق در آن مقوله
 بیرون از حد کار حاضر است . با این همه فهرست وار به قراینی که برای اثبات این
 نظر برشمرده اند می توان اشارت کرد :

۱- وجود آثار نظم و نثر کمال یافته در دوره ساسانیان و نخستین دوره
 غزنویان که عقلا باید در قرون گذشته ریشه داشته و با تکامل تدریجی بدان حد
 رسیده باشد.

۲- گفتار مورخان و دانشمندان قرون اولیه اسلامی چون ابن مقفع و جاحظ
 و حمزه اصفهانی و ابن خردادبه و ابن قتیبه و طبری و نرشخی و صاحب تاریخ سیستان

(۱) مطالعات ایرانی جلد ۲-۱ ص ۲۱۷-۲۰۷-۱۹۷۲ چاپ شده در
 مجموعه Studia -iranica Vol.1/2 این رساله جداگانه نیز به چاپ رسیده
 است و آقای دکتر تفضلی دوست عزیز دانشمند آن را به اینجانب اهدا کردند و به
 مطالب آن رهنمون گردیدند که مایه امتنان است.

و مقدسی و امثال آنان در باره زبان دری و قدمت آن .

۳- وجود اختلافات صرفی و نحوی در دو زبان پهلوی و فارسی^۱ .

۴ عباراتی که نه به پهلوی بلکه به دری از دوران قبل از اسلام یا اوایل عهد اسلام به نظر می رسد از جمله :

الف - جاحظ در کتاب «المحاسن والاضداد»^۲ در مراسم نوروز می نویسد:
از حبوبات مختلف هفت دانه از هر يك می گذاشتند با هفت شاخه از درختان چون
زیتون و به و انار که هر يك به نام ناحیه ای از نواحی کشور بود و ضمن سایر
سخنان به شاه می گفتند : «ابزود و ابزائد و ابزون و پروار و فراخی و فراهیه» که
با املای فارسی متداول برابر است با «افزود و افزاید و افزون و پروار و فراخی
و فراهیه» بعد جاحظ می افزاید :

تأویله : «زاد و یزید و زیاده و رزق و فرح و سعة» . تصور می رود در نقل
عبارات فارسی اندك تغییری رخ داده باشد بدین معنی که کلمه ماقبل آخر عبارت
فارسی «فرخی» باشد که جاحظ آنرا به «فرح» ترجمه کرده و در این صورت
«سعة» در برابر «فراهیه» خواهد بود که بنا بر نظر آقای دکتر تفضلی استاد زبان
پهلوی ممکن است تلفظ دیگری از «فراخیه» باشد .

البته چون مرز دقیقی بین استعمال پاره ای از لغات در پهلوی ساسانی و
آنچه دریش نام نهاده اند وجود ندارد با قطع و یقین نمی توان گفت که این الفاظ
فقط دری است.

ب - هم جاحظ در «محاسن طلب الرزاق» مطلبی می نویسد^۱ که ترجمه
آن چنین است : عبدالله بن طاهر نامه ای را چنین تویع کرد «من سعی رعی و
من لزم المنام رأی الاحلام» و می افزاید که او این معنی را از تویعات انوشیروان
گرفته است که می گوید : «هرک رود جرد و هرک خسبد خواب بیند» که با املای
امروزین باید نوشت : هر که رود چرد و هر که خسبد خواب بیند .

(۱) برای ملاحظه تفصیلی دلایل رجوع شوده به مقدمه برهان قاطع از دکتر
معین صفحه بیست و پنج تا صفحه سی و شش (۲) چاپ ، طبعه سعادت مصر مصحح محمد
امین الخانجی الکتبی ص ۲۳۶ - ۲۳۳
(۳) المحاسن والاضداد ص ۱۰۹

ج - طبری می گوید که اسمعیل بن عامر سردار خراسانی وقتی در پی مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی تا مصر رفت و مروان را برانداخت، در جنگ خطاب به خراسانیان گفت: «دهید یا جوانکان»^۱ و جای دیگر گفت: «یا اهل خراسان! مردمان خانه بیابان هستید برخیزید»^۲

سخنان منظوم به زبان دری شواهدی هم که از سخنان منظوم دری به دوران پیش از اسلام و اوایل ظهور پیش از اسلام منسوب است اگر صحیح باشد از این اسلام نظر اهمیت دارد که نشان می دهد نطقه وزن اشعار دری قرون بعد در این دوران بسته شده است و بخلاف تصور برخی چنان نبوده است که وزن در این مرحله فقط هجائی و آنهم مخصوص به قطعاتی در زبان پهلوی باشد اینک چند نمونه:

۱- آنچه از آفرین موبد موبدان در نوروزنامه آمده که برای شاه در نوروز خوانده می شده است از نظر وزن و مضمون شعریش قابل توجه است هر چند زمان آن معلوم نیست.

شها

به جشن فروردین

به ماه فروردین

آزادی گزین

سرت سبز باد

وجوانی چو خوید

بر تخت بادرم و دینار

پشت هنری و دانا گرامی

و درم خسوار

سرایت آباد

وزندگان بسیار^۳

(۲۹۱) طبری چاپ لیدن ج ۱ ص ۵۰ و ج ۳ ص ۶۵ به نقل از مقدمه برهان قاطع دکتر معین صفحه بیست و هشت (۳) نوروزنامه - کلیات آثار پارسی عمر خیام از انتشارات کتابفروشی بارانی تهران ۱۳۳۸

۲- دو باره هفت هجایی به بهرام گور منسوب است چنانکه این خرداذبه می نویسد^۱ : و مدینه دماوند شنبه قال بهرام جور:

منم شیر شنبه
و منم بیرتله^۲

۳- دیگر سرود آتشکده کرکوی مذکور در تاریخ سیستان است :
«فرخت باداروش خنیده گرشاسب هوش تاپایان .. که استاد فقید بهار آنرا تصحیح و ترجمه و شرح کرده و دری دانسته اندش^۳»

۴- بیتی هم در مجمل التواریخ و القصص آمده است که گوینده های چهار آزاد آنرا بر سکه نام خویش نقش کرده بوده است بدین گونه :

بخور بانوی جهان
هزار سال نوروز و مهرگان

که در وزن و اصالت آن تردید است^۳.

۵- سند دیگر درباره اشعار دردی قطعه ای است که آقای دکتر شفیع کدکنی آن را از کتابی بنام : «مختارات من کتاب الله و الملامی» ، تألیف ابن خرداذبه مورخ و جغرافی نویسنده و موسیقی دان بزرگ ایرانی قرن سوم هجری نقل کرده و درباره آن چنین نوشته اند : در این کتاب که اصل آن گویا از میان رفته و نسخه منحصر به فردی از منتخبات آن اخیراً به طبع رسیده ضمن بررسی تاریخ موسیقی گوید : «..... بزرگترین موسیقی دان ایرانی در روزگار خسرو پرویز بهلبند^۴ (باربد) از مردم ری بود که عود را از همه خوشتر می نواخت و با سخنانی موزون برای او آهنگهایی می ساخت و از آهنگهای معروف او در

(۱) المسالك والممالك چاپ لیدن ص ۱۱۸ (۲) حاشیه نسخه بدل «یله» به نقل بهار در مجله مهر سال پنجم ص ۲۲۱ (۳) رجوع شود به مجله مهر سال پنجم ص ۲۲۰-۲۱۹ (۴) مرحوم بهار آن را نقش سکه نمی پندارند که نوشتن این گونه عبارات بر سکه های آن روزگاران معهود نبوده است به علاوه کلمه «سال» راهم در مصرع دوم زائد می دانند (مجله مهر سال پنجم ص ۳۲۶) مرحوم تقی زاده بعید نمی دانند که شعری از دوره ساسانی باشد و به غلط به دوره کیان نسبت داده باشند (هزاره فردوسی ص ۴۹-۴۸) آقای دکتر خانلری کلمه آغاز را «بخوری» مناسب می دانند برای رعایت وزن (وزن شعر فارسی ص ۵۷) (۴) گویا «پهلبد» مراد است (۵) بیشتر مآخذ او را جهرمی دانسته اند از جمله المعجم مصحح مدرس رضوی ص ۲۰۰

ستایش پادشاه و تهنیت وی هفتاد و پنج^۱ آواز بود که از آن جمله است این
لحن او

عساز یارة قیصر و خاقان کسری ابرويز
قیصر ماه ماند و خاقان خرشید
ای قیصر یشبہ القمر و خاقان الشمس
ان من خذای ابر ماند کا مغاران
ای الذی هو مولای یشبہ الغیم المتمکن
کخاهد ماه بوشد کخاهد خرشید
ای اذا شاء غطا^۲ القمر و اذا شاء الشمس

آنچه را که ابن خرداذبه نقل کرده در اینجا آوردیم^۳. وی ترجمه عربی این سرود را نیز چنانکه دیدیم مصراع به مصراع آورده است و بقدری روشن و ساده است که نیازی به استفاده از ترجمه او نداریم کلمه «کامغاران» به احتمال قوی باید همان «کامگاران» باشد^۴ که تقریباً همان ترجمه «متمکن» است. چیزی که در گفته ابن خرداذبه مبهم بنظر می رسد جمله ای است که در آغاز بصورت يك مصراع آمده است ، «عساز یارة قیصر و خاقان کسری ابرويز» که بی شك جزء این شعر نبوده و مثلاً عنوانی برای این سرود بشمار می رفته است و هنگامی که کاتب آن را می نوشته یا وقتی که مصحح و ناشر کتاب آن را چاپ

(۱) در مقاله ایشان با شتاب «پنجاه» چاپ شده است (۲) در آن مقاله «غطا» در چاپ افتاده است. (۳) مختارات من کتاب اللهو و الملاهی ص ۱۶ چاپ مطبعة کاتولیکی بیروت سال ۱۹۶۱ به کوشش الاب اغناطیوس عبد الخلیفه الیسوعی (۴) این حدس صحیح بنظر می رسد چون بجای گاف ، غین در متون دیگر هم هست از جمله در ص ۱۴۶ بستان العارفين و تحفة المریدین چاپ دانشگاه تهران مصحح نگارنده در حکایت بو عمران واسطی «لغام» آمده است بجای «لگام» و نسخه اصل این کتاب مورخ ۵۴۳ هجری است . بعلاوه در کارنامه اردشیر بابکان به پهلوی «کامکار» نزدیک بهمین معنی داریم که در جلد اول سبک شناسی بهار ص ۲۶۳ می توان دید ؛ در ترانه های ملمع ابونواس هم هست «وماها الکامکار» که در آنجا معشوق را به ماه کامکار سوگند می دهد (دیوان ابونواس نسخه خطی مجلس شورای ملی ص ۳۳۲ به نقل از مجله مهر سال پنجم شماره ۱۱ ص ۱۰۷۴ مقاله ملک الشعرای بهار)

می کرده بشکل يك مصراع آورده است زیرا اگر جزء متن می بود ترجمه آن هم در ذیل نوشته می شد مانند ابیات دیگر^۱»

آن گونه که گفته شد چون مرز زبان پهلوی و دری دقیقاً معین نیست داوری راستین درباره این قطعه دشوار است و با اینهمه چند نکته در این باره گفتنی است :

اول نظری است که آقای دکتر شفیع درباره نخستین عبارت عربی آن داده اند یعنی «عسایاره قیصر و خاقان کسری ابرويز» و نوشته اند که : «بی شك جزء این شعر نبوده و مثلاً عنوانی برای این سرود بشمار می رفته است الخ»

آقای دکتر خانلری هم که این قطعه را نه جزء اشعار دری بلکه در ردیف شعرهای پهلوی در کتاب وزن شعر فارسی ص ۵۵ نقل کرده اند^۲ این مصراع عربی را حذف کرده و مطلقاً متعرض آن نشده اند و چون اشاره ای به مقاله آقای دکتر شفیع نکرده اند ظاهراً خود در کتاب ابن خردادبه آن برخورد کرده و قطعاً ایشان نیز آنرا جزء ترانه باربد ندانسته اند و گرنه در کتاب خود نقل یا بدان اشارتی می کردند و باید افزود که مرجع ایشان نیز همان صفحه ۱۶ کتاب «مختارات^۳ من کتاب اللهو و الملهی» ابن خردادبه و از چاپ واحدی است .

اما اینجانب حدس می زند که این جزء عربی نه عنوان است و نه کار کاتبان و ناشران ، بلکه ترجمه عربی از نخستین پاره فارسی این قطعه است که آن مصراع فارسی اکنون از دست رفته و شاید چیزی بوده است . شبیه این عبارت : شکوهمند دیدار قیصر و خاقان و خسرو ابرويز که ترجمه عربی ذیل آن چنین است : عسایاره قیصر و خاقان کسری ابرويز .

با این حدس قطعه بجای سه مصراع دارای چهار پاره فارسی خواهد بود که در اشعار آن روزگاران معهود است .

(۱) مجله آرش شماره ۶ سال ۱۳۴۱ ص ۲۵-۲۶ (۲) در عوض سرود آتشکده کرکوی را که ظاهراً از حیث الفاظ با پهلوی قرابت بیشتری دارد در ردیف آثار دری آورده اند در وزن شعر فارسی ج ۱ ص ۵۷ (۳) در کتاب وزن شعر فارسی ص ۵۵ و ص ۳۰۰ بجای «مختارات» کلمه «مختار» آمده است .

اما در دری بودن یا پهلوی بودن قطعه نظری قطعی نمی توان داد جز اینکه در پهلوی کلمه «خرشید» یا «خرشید» به صورت: «خوَرشید» یا به شکل کهن تری «خوَرشیت» هم وزن «هزخیز» با تلفظ یای مجهول می آید نه خرشید و خرشید. دیگر آنکه در متون پهلوی کهن «اپرویز» است نه «ابرویز». راست است که در نقل عربی حرف «پ» به «ب» تبدیل می شود، اما اینجا تبدیلی صورت نگرفته است چه اسناد موجود نشان می دهد که تلفظ این کلمه در زمانهای متأخر پهلوی و اوایل زبان دری «ابرویز» بایای مجهول بوده است نه «اپرویز» و نه «اپرویز» هرچند این هردو اختلاف را می توان به مسأله اختلاف شکل نگارش و تلفظ نیز مربوط دانست.

جاحظ در کتاب المحاسن والاضداد سخنی دارد که بوجود آفرین های نوروزی و مهرگانی و غیر آن و هم خسروانی ها باقید اینکه شعر بوده اند اشاره می کند و درباره همین فهلبد (باربد) و اشعار و آهنگ هایی که برای خسرو پرویز می ساخته است می گوید: روزی نمی گذشت مگر آنکه باربد شعری جدید و آهنگی نو می ساخت که بهتر است عبارات جاحظ عیناً نقل شود: «فكان فيما يغني بين يدي الملك غناء المخاطبة واغاني الربيع واغاني يذكر فيها انباء الجبابرة وتوصف الانواء واغاني آفرين والخسرواني والماذراستاني والفهلبد و كان اكثر ما يغني العجم الفهلبد مع ايام كسرى ابرويز و كان من اهل مرو و كان من اغانيه مديح الملك و ذكر ايامه و مجالسه و فتوحه و ذلك بمنزلة الشعر في كلام العرب يصوغ له الالحان ولا يمضي يوم الا وله فيه شعر جديد و ضرب بديع^۱»

درباره نخستین شعرهای دری پس از اسلام سخن بسیار

گفته اند چون شعر منسوب به ابوالنبغی عباس بن

طرخان^۲ درباره سمرقند و شعر منسوب به ابن مفرغ^۳

و تصنیف ختلان مربوط به شکست عبدالله قسری والی خراسان^۴ و قطعه بنای همدان^۵

شعر دری

تأقرن چهارم هجری

(۱) المحاسن والاضداد چاپ مطبعة سعادت مصر ص ۲۳۶-۲۳۵ (۲) المسالك

والممالك ابن خرداذبه چاپ لیدن ص ۲۶ (۳) الاغانی چاپ بولاق ج ۱۸ ص ۷۳

- ۱۵ (۴) طبری چاپ مصر ج ۸ ص ۱۹۱ - ۱۹۰ (۵) مجمل التواریخ چاپ

خاور ص ۵۲۱

و ایات باقی مانده از شاهنامه مسعودی مروزی^۱ و حنظله بادغیسی^۲ و ابوطاهر خسروانی^۳ که از هر يك ۲ تا ۴ بیت باقی مانده است. همچنین کسانی که از وجود شعرشان آگهی داده اند ولی شعری بر جای نمانده است چون محمد بن البیث که در مراغه جمعی از پیران اشعار فارسی او را می خوانده اند^۴ و ابوالاشعث قمی^۵ و اشعار فارسی که مسعودی درباره نهر زن رود از زاینده رود اصفهان شنیده است^۶.

از اینها گذشته اشعاری نیز به لهجه های محلی کردی، رازی، طبری و استوایی و غیر آن وجود داشته است و دارد که تنها از نظر چگونگی وزن شعر قابل توجه است^۷ و جای بحث آن اینجا نیست.

اما ظاهراً کهنه ترین شعر دری موجود بعد از اسلام را باید همان سرودی دانست که مردم بخارا درباره عشق بازیهای سعید بن عثمان سردار عرب (فرزند خلیفه سوم که در سال ۵۶ هجری امیر خراسان شد) و خوتک خاتون ملکه بخارا ساخته اند که تاریخ بخارا از آن سرود بدین گونه یاد می کند: «آورده اند که این خاتون زنی بود شیرین و با جمال، سعید بروی عاشق شد و اهل بخارا را در این معنی سرودهاست به زبان بخاری»^۸.

دریغ است که از آن سرودها ترشخی کلمه ای در تاریخ بخارا نیاورده است و تنها به دوپاره از آن آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب «اسماء المغتالین من الاشراف فی الجاهلیة والاسلام»^۹ برخورده و در مجله یغما^{۱۰} بصورت ذیل نقل کرده اند: ^{۱۱}

(۱) البدء والتاریخ ج ۳ ص ۱۳۸ و ص ۱۷۳ بنقل از مقاله تقی زاده هزاره فردوسی ص ۵۰ (۲ و ۳) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۳ (۴) تاریخ طبری چاپ لیدن ص ۱۳۸۸ (۵) معجم الادباج ۶ ص ۴۲۱ چاپ لیدن (۶) التنبيه والاشراف چاپ لیدن ص ۷۳ (۷) رجوع شود به تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و مقالات مرحوم بهار در مجله مهر سال پنجم ص ۴۲۲-۴۲۵ و ص ۷۴۸-۷۴۱ و ص ۸۴۳-۸۳۶ و ص ۱۰۶۹-۱۰۷۴ (۸) تاریخ بخارا چاپ بنیاد فرهنگ ایران مصحح مدرس رضوی ص ۵۶ (۹) تألیف ابو جعفر محمد بن حبیب بغدادی متوفی سال ۲۴۵ هجری چاپ قاهره (۱۰) مجله یغما سال ۱۱ شماره ۷ ص ۲۸۹ (۱۱) آقای دکتر خانلری در کتاب «وزن شعر فارسی» خود هنگام ذکر اشعار دری کهن نامی از این سرود نبرده اند.

کور خمیر آمد

خاتون دروغ کننده؟

این دوپاره چنانکه دیده می‌شود دارای وزن عروضی است اما معنی آن دانسته نیست و باین دلیل همه جا در برابرش علامت سؤال قرار داده‌اند و شاید اگر روزی دیگر پاره‌های این سرود یسافته شود، بتوان معنی دقیق آن را دریافت.

با اینهمه من بنده پیشنهادی درباره معنی آن دارم آنکه
پیشنهادی درباره معنی سرود اهل بخارا مدعی درستی و استواری آن باشد: نخست باید توجه کرد که «ور آمدن خمیر» غیر از معنی حقیقی آن که بالا آمدن و رسیدن خمیر و آماده شدنش برای پخت است مجازاً و در اصطلاح بمعنی «مستی و جفت جویی زن و میل همخوابگی» است که هم اکنون در قسمتهایی از خراسان و بخارا و خاصه یزد این اصطلاح برجاست با صورتهای مختلف مانند اینکه گویند: فلان زن یا دختر «خمیرش ورآمده» یعنی مست است و جفت جوی یا در بخارا می‌گویند: «خمیرش ور آمدگی» یعنی «خمیرش ورآمده است» بهمان معنی مذکور. و در یزد از قول زن جفت جوی می‌گویند «... ورآمده مثل خمیر» بنابراین شاید پاره اول در اصل بوده است: «گو ور خمیر آمد» که بعد «واو» آن افتاده یا ادغام شده است. البته می‌توان به همین صورت هم که هست آن را پذیرفت با فرض آنکه دنباله سخنی باشد فی المثل خطاب به خاتون درپاره قبل گفته شده باشد که از پوشیده داشتن عشقت چه حاصل که خمیرت ورآمده است. ولی اینجانب همان نظر اول را ترجیح می‌نهد که در این صورت به وزن نیز خللی وارد نمی‌آید یعنی

گو [و] ر خمیر آمد

خاتون دروغ‌گنده

«گنده» هم اکنون نیز در تداول مردم بخارا بکار می‌رود بمعنی: «زشت و بد و ناپسندیده» و در این جمله بهمین صورت که هست فعل سوم شخص مفرد است و برابر تداول مردم بخارا درست بکار رفته زیرا آنچه در فارسی وسیله ارتباط بین مسندالیه و مسند است و از آن به رابطه تعبیر می‌کنند (است - اندو نظایر آنها) در لهجه بخارایی بکار نمی‌رود و همانند مبتدا و خبر عربی، جمله

از مسندالیه و مسند بدون رابطه لفظی آشکار تشکیل می شود.^۱
 با شرحی که گذشت اینجانب پیشنهاد می کند که دوباره مورد بحث از
 سرود مردم بخارا را بدین صورت بنویسیم و معنی کنیم :
 گو رورخمیر آمد (= بگوخمیر آور آمده) یعنی : بگو مستم و جفت جوی
 خاتون! دروغ گنده
 یعنی : ای خاتون! دروغ بداست
 این معنی با حال خاتون بخارا هم بی مناسبت نیست چه در هنگام آمدن
 سعید بن عثمان به بخارا زنی بوده شوی مرده و به نیابت از طرف طغشاده
 فرزندش امیری بخارا را بر عهده داشته است و در تاریخ بخارا آمده است
 که : « خاتون بریکی از چاکران شوی خویش عاشق بود و مردان گفتندی که
 طغشاده پس روی از این مرد است و وی این پسر را بر شوی خویش بسته
 است »^۲

بموجب اسناد و شواهدی که دیدیم شعر فارسی پیش
 وزن در اشعار فارسی از اسلام و پس از آن از وزن هجایی و گاه عروضی
 برخوردار بوده است و جز این اندیشه نتوان کرد و با
 خرد راستین برابر نباید که قومی با سابقه چند هزار سال تمدن از سیر کمالی در
 همه چیز برخوردار باشد جز وزن شعر، آنهم قومی که در موسیقی نامدار و نامبردار
 است و گاه برای کلیساهای قسطنطنیه و رم به خواشگری آنان سرود و آهنگ
 ساخته است و گذشته از سرکش و سرگپ و باربد و نکبسا و رامتین و رودکی و
 فارابی و مراغی و همانندان آنان، عبادات دینی خود را هم به شهادت ودا
 و اوستا وزند بصورت نیایش های موزون توام با آهنگ و موسیقی ادامی کرده
 است .^۳

(۱) رجوع شود به کتاب لهجه بخارایی نوشته نگارنده ص ۱۵۹ چاپ
 دانشگاه مشهد ۱۳۴۲

(۲) تاریخ بخارا چاپ بنیاد فرهنگ ص ۵۴

(۳) مسعودی در مروج الذهب چاپ مصر ج ۲ ص ۳۵۷ از قول ابن خردادبه
 در موسیقی دوستی ایرانیان می نویسد که : « لم تکن امة من الامم بعد فارس والروم
 اولع بالملاهی والطرب من العرب »

شگفت‌انگیزتر آن است که پذیریم اعراب که زندگانی معنوی آنان با اسلام آغاز شده است و خود به دوران تاریک پیش از اسلام نام جاهلیت داده‌اند، بی آنکه حکومت مرکزی و دین واحد و تمدنی داشته باشند و بی آنکه از شعر چند قرن پیش از اسلامشان اطلاع دقیقی در دست باشد ناگهان به وزن عروضی رسیده‌اند؟...

تنها آثار ادبی تازی که به روزگار پیش از اسلام می‌پیوندد اشعار منسوب به دوران جاهلی است که بسیاری معتقدند پس از اسلام ساخته شده و به دروغ آنها را به دوران جاهلیت نسبت داده‌اند تا برای خود سابقه‌ای ادبی ایجاد کرده باشند.

سرآمد این گروه دکتر طه حسین استاد نامدار نقد و ادب عربی است و این سخن اوست در کتاب «فی الادب الجاهلی» در این باره:

«فلن تكون الامة العربیة اول امة دخل فیها الشعر حلاً وحمل علی قد مائها كذباً وزوراً، واذما دخل الشعر فی الامة اليونانیة والامة الرومانيّة من قبل وحمل علی القدماء من شعرائهم، وانخدع به الناس وامنوا له»^۱ و در جای دیگر همین کتاب بی اطلاعی قوم عرب را از فنون شعری بدین گونه بیان می‌کند:

«فلم يكن العرب الجاهليون والامويون يعرفون الموشحات ولا الازجال ولا هذه الفنون المختلفة التي استحدثت من الشعر والتي احتفظ بعضها باللغة العربيّة الفصحى وان دفع بعضها في اللغة العاميّة المألوفة»^۲

دکتر طه حسین، این استاد بزرگ که اهل تحقیق بودند تقلید نظر خود را درباره ساختگی بودن ادبیات جاهلی با قطع و یقین بیان می‌کند و راه دیگری جز این اشعار مجعول برای شناخت حیات عرب جاهلی پیش پای جویندگان می‌گذارد که تصور می‌رود ترجمه کردن آن سخنان سودمندتر باشد: «...نخستین

(۲۰۱) فی الادب الجاهلی طبع دارالمعارف مصر چاپ دوم ۱۹۲۷

چیزی که ترا به شگفتی دچار می کند تردیدی است که من در ارزش ادب دوران جاهلیت دارم و اینکه سخت در شك پیچیده‌ام و یا شك سخت مرا در میان گرفته است .

من در این باره بسیار اندیشیدم، مطالعه و بحث و بررسی کردم و سرانجام به نتیجه‌ای رسیدم که اگر یقینی نباشد نزدیک به یقین است .

من نتیجه گرفته‌ام که اکثریت مطلق آنچه ما ادب جاهلیش می‌نامیم، هیچ بهره‌ای از دوران جاهلیت ندارد چیزی است که پس از ظهور اسلام ساخته شده، جاهلی نیست و اسلامی است و بیش از آن که معرف حیات مردم دوران جاهلیت باشد نمایانگر زندگانی و آرمانها و خواسته‌های مسلمانان است.

من تردید ندارم آن مقدار بسیار اندکی هم که از آداب جاهلی است چیزی را نمی‌نمایاند، به چیزی راهبر نیست و برای دریافت صورت ادبی راستین آن روزگاران سزاوار اعتماد نمی‌باشد .

من از نتایج خطیری که این نظریه در پی دارد آگاهم و با این همه در اثبات و بیان و انتشارش تردید نمی‌کنم و ناتوان نیستم که به تو و غیر تو از خوانندگان آشکارا بگویم که اشعار منسوب به امری^۱ القیس یا طرفه یا ابن کلثوم یا عنتره مطلقاً از آنان نیست؛ این اشعار نتیجه نسبت‌های دروغین راویان یا جعل و افترای اعراب یا صنعتگری نحویان یا یهوده‌گویی افسانه سرایان یا اختراع مفسران و محدثان و متکلمان است ...

من زندگی دوران جاهلی را انکار نمی‌کنم، آنچه نمی‌پذیرم این چیزی است که ادب جاهلیش نام نهاده‌اند .

من اگر بخواهم زندگانی دوران جاهلی را بیاموزم، برای روشنگری آن از راه امری^۱ القیس و نابغه و اعشی و زهیر و قس بن ساعدة و اکثم بن صیفی نمی‌روم زیرا آنچه را به آنان نسبت داده‌اند باور ندارم؛ من راه دیگری را برمی‌گزینم و آنرا براساس متنی می‌آموزم که بدرستی آن هیچ تردیدی را راه نیست . من آن را در قرآن می‌جویم که قرآن آئینه تمام‌نمای عصر جاهلیت است و نصی است ثابت و غیر قابل تردید. همچنین در شعر شاعرانی که معاصر

پیامبر بوده و با او مجادله کرده اند می جویم و می آموزم حتی در خود شعر امویان می توانم آموخت چه من هیچ قومی از اقوام کهن را نمی شناسم که باندازه قوم عرب سنت ها و روش کهن را در ادب خود حفظ کرده و جز اندکی تغییر و تجدد در آن روا نداشته باشد . پس حیات اعراب جاهلی در شعر فرزдық و جریر و ذی الرمة و اخطل و راعی بیشتر نمایان و متجلی است تا در این شعرهایی که به طرفه و عنتره و بشر بن ابی خازم نسبت می دهند»^۱

(۱) فاول شیئی افجؤك به فی هذا الحدیث هو اننی شككت فی قيمة الادب الجاهلی والاحت فی الشك، او قل الح علی الشك، فاخذت ابحت وافكر واقرا و اتدبر، حتی انتهى بی هذا كله الى شیئی الا یكن یقیناً فهو قریب من الیقین . ذلك ان الكثرة المطلقة مما نسمیه ادباً جاهلیاً لیست من الجاهلیة فی شیئی، وانما هی من حولة بعد ظهور الاسلام، فهي اسلامیه تمثل حیاة المسلمین و میولهم واهواءهم اكثر مما تمثل حیاة الجاهلیین. ولا اكاد اشك فی ان ما بقی من الادب الجاهلی الصحیح قلیل جداً لیمثل شیئاً ولا یدل علی شیئی ولا ینبغی الاعتماد علیه فی استخراج الصورة الادبیة الصحیحة لهذا العصر الجاهلی . وانا اقدر النتائج الخطیرة لهذا النظریة، ولكنی مع ذلك لا اتردد فی اثباتها و اذاعتها، ولا اضعف عن ان اعلن الیک والی غیرك من القراء ان ما تقرؤه علی انه شعر امری القیس او طرفه او ابن كلثوم او عنتره لیس من هؤلاء الناس فی شیئی، انما هو نحل الرواة او اختلاق الاعراب او صنعة النحاة او تكلف القصاص او اختراع المفسرین والمحدثین والمتكلمین (ص ۶۵) ... انی لا انكر الحیاة الجاهلیة وانما انكر ان یمثلها هذا الادب الذی یسمونه الادب الجاهلی فاذا اردت ان ادرس الحیاة الجاهلیة فلست اسلك الیه طریق امری القیس والنابعة والاعشی وزهیر وقس بن ساعدة واكثم بن صیفی لانی لاثق بما ینسب الیهم وانما اسلك الیه طریقاً اخرى، وادرسها فی نص لاسبیل الی الشك فی صحته، وادرسها فی القرآن . فالقران اصدق مرآة للعصر الجاهلی، ونص القران ثابت لاسبیل الی الشك فیهِ. وادرسها فی القرآن وادرسها فی شعر هؤلاء الشعراء الذین عاصروا النبی و جادلوه بل وادرسها فی الشعر الاموی فمنه، فلست اعرف امة من الامم القدیمة استمسكت بمذهب المحافظة فی الادب ولم تجدد فیهِ الا بمقدار كالامة العربیة. فحیاة العرب الجاهلیین ظاهرة فی شعر الفرزدق و جریر و ذی الرمة و الاخطل و الراعی اكثر من ظهورها فی هذا الشعر الذی ینسب الی طرفه و عنتره و بشر بن ابی خازم «

ص ۷۱ - ۷۰ فی الادب الجاهلی

این است وضع شعر قبل از اسلام در میان قوم عرب بر اساس رأی استادی که خود عرب است و بدان نیز می بالد .

اما شعر از نظر دین اسلام نه تنها مقامی نداشته بلکه بانوعی طرد و اکراه همراه بوده است زیرا شعر از طرف مخالفان اسلام وسیله هجو پیشوایان دین و مسلمین قرار گرفته بود و آن گونه اشعار را دشمنان عمداً رواج می دادند و طبیعی است که بسبب موسیقی کلام در دلها کار گرمی افتاد . از این رو پیغمبر اسلام با آنکه گاه شاعران مسلمان و مداحان را بخاطر نشر و تبلیغ دین تشویق می فرمود^۱ در پیروی از سیاست اصلی اگر سخنی موزون می افتاد آنرا درهم می شکست و باین ترتیب اهمیت اعمال و نه اقوال را خاطر نشان می ساخت.

عمر نیز با شعر مخالف بود و در کار شاعران پی جویی و تحقیق می کرد و اگر از کسی کمترین مخالفتی با قواعد اسلام مشاهده می شد از بازخواست و مجازات سخت مصون نمی ماند حتی درباره آنچه اغلب ولید در کوفه ایجاد کرده بودند از ابو موسی سؤال کرد و وقتی دانست لید از شعر روی برگردانده است مال بیشتری باو بخشید^۲ و شاعری را که شعری در برابر علقمة بن عبدة خوانده و در آن کسی را مورد حمله قرار داده بود حد زد^۳ و همین عمر بود که گوش حسان بن ثابت مداح پیغمبر را که در مسجد نبی برای گروهی از مسلمانان شعر می خواند گرفت و گفت : صدای شتر از حلقومت بیرون می آوری^۴ ؟ و بعد نیز او و دیگر فرمانروایان پیش بین برای اینکه کینه های خفته کهن با یادآوری

(۱) «نشأت اذن بعد الهجرة عداوة بين مكة و المدينة ، و ما هي الا ان اصطفت هذه العداوة بالدم يوم انتصر الانصار في بدر» و يوم انتصرت القریش في احد» و ما هي الا ان اشترك الشعر في هذه العداوة مع السيف فوق شعراء الانصار وشعراء قریش يتهاجون و يتجادلون و يتناضلون ، يدافع كل فريق عن احسابه و انسابه و يشيد بذكر قومه ، ثم كان الموقف دقيقاً فان النبي كان يحرض عليه و يشبث اصحابه و يقدمهم و يعدهم ، مثل ما كان يعد المقاتلين من الاجر و المثوبة عند الله و يتحدث ان جبريل كان يؤيد حسانا» مستند الاغانی چاپ بولاق جزء چهارم ص ۶ . بنقل از «فی الادب الجاهلی» ص ۱۱۹-۱۱۸ (۲) طبقات الشعراء ابن سلام ص ۳۰ (۳) طبقات الشعراء ابن سلام ص ۳۲ (۴) الاغانی طبع بولاق جزء چهارم ص ۶

هجویه‌های طرفین بیدار و چیزهای تازه‌ای بر آنها افزوده نشود به شعر روی خوشی نشان نمی‌دادند بلکه منع هم می‌کردند.^۱

اگر شعر در اسلام مطلوب بود بایستی از پیشوایان آن خاصه امام علی بن ابی طالب با آن وفور دانش و بلاغت بی نظیر و زبان گشاده و درون روشن دیوانی لاقل برابر نهج البلاغه در دست داشته باشیم و از دیگر امامان نیز در حد آنان، چون معقول نیست که هیچیک از آن بزرگواران طبع شعر نداشته باشند.^۲

باین وصف آیا عجیب و متناقض نیست در حالی که ائمه اسلامی به شعر عنایتی ندارند و پیغمبر اسلام هم (جز در مورد خاص اضطراری و بعنوان حربۀ سیاسی) با آن موافق نیستند و خدا در قرآن پیروان شاعران را گمراهان و خورده شاعران را گفتاریان بی کردار خوانده است^۳، علم تنظیم اوزان شعری را به مردی زاهد و عابد چون خلیل بن احمد عطا فرماید و خلیل نیز با آن پارسایی و و تصلب دینی که با و نسبت داده اند به کاری دست یازد که از نظر خدا و رسول نا پسندیده است؟! آیا خلیل بن احمد^۴ در قرن دوم هجری خواب نما شده و بحور مختلف باو الهام گردیده است و یا بقول ابن خلکان «چون مرد خدا و سخت پارسا بود آنچه به دعا در سفر حج و زیارت خانه کعبه از خدا خواسته بود که دانشی بی همتا بدو ارزانی دارد که پیش از او دیگری را بهره‌ای نبوده باشد مستجاب شد و خداوند علم عروض را بدو الهام کرد»^۵.

ناگفته پیداست که سخنانی از این دست چون غوطه خوردن با باطاهر در

(۱) برای ملاحظه شواهد بیشتر می‌توان به طبقات ابن سلام داستان حطیئه و زبرقان (ص ۲۵) و عبد بنی الحساس ص ۴۳ و داستان عبد الله بن الزبیری و ضرار بن الخطاب با حسان بن ثابت که به دخالت عمر می‌انجامد (الآغانی ج ۲ ص ۵) و نظایر بسیار آن در مجلدات آغانی و جمهره اشعار العرب و طبقات ابن سعد و کتبی از این دست رجوع کرده و هم به تحقیق دقیق دکتر طه حسین در «فی الادب الجاهلی» ص ۱۷۳-۱۱۳ (۲) ان الاممة العربیة کلها شاعرة و ان کل عربی شاعر بطبعه و سلیقه یکفی ان اصرف همه الی القول فاذا هوینساق الیه انسیاقاً (البیان والتبیین ج ۲ ص ۵۶ چاپ مصر ۱۳۱۳) (۳) سوره ۲۶ شعراء آیات ۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶ (۴) ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد بن عمر بن تمیم از مردم بصره متولد در سال ۱۰۰ و متوفی در حدود ۱۷۵-۱۷۰ هجری (۵) ابن خلکان چاپ بولاق ج ۱ ص ۱۷۲

حوض آب یخ زده و شاعر شدنش و بحرکت در آمدن کوه یا درخت و دیوار به سخن فلان صوفی، نزد اهل تحقیق ارزشی ندارد و بهمین جهت است که طبع مستقیم و حقیقت جوی ابوریحان بیرونی در وضع عروض از طرف خلیل بن احمد شك کرده و در کتاب «تحقیق ماللهند» عروض منسوب بدو را مقتبس از هندوان می داند و به تفصیل از چگونگی امر و اصطلاحات عروض هندی و انطباق نسبی آن با اصطلاحات عروض عربی یاد می کند^۱ که از آن جمله *آریه Arya* با کلمه عروض (که در عربی برای لفظ عروض بدین معنی خاص توجیهی علمی نمی توان یافت) و *سبدا Sabda* با سبب و ورقه *Varta* با وقت قابل دقت است.

قرینه دیگر اینکه خلیل بن احمد در ترتیب کتاب «العین» هم ترتیب حروف تهجی مرسوم در سانسکریت را اختیار کرده است.^۲

اگر خلیل بن احمد عروض را از هندوان اقتباس کرده باشد با توجه به اینکه «ریگ ودا» کهن ترین اثر منظوم دینی هندوان، حاصل کار و ساخته زمانی است که ما ایرانیان و هندوان به صورت واحد قوم آریایی در ایران زیست می کردیم علاوه بر سایر دلایل باید گفت «هذه بضاعتنا ردت الینا» این کالای ماست که در طول قرون بدست هم نژادان ما کمال یافته و در لباس مبدل به ما بازگردانده شده است. با اینهمه نمی توان انکار کرد که کسانی چون خلیل بن احمد در انطباق عروض هندی یا غیر آن و نامگذاری بحور و بحث در افاعیل آن حقی دارند و غالب شعرای فارسی زبان پس از اسلام که رابطه شان با ادب کهن کشور خویش قطع شده بود بهمان عروض عربی نظر داشته اند.^۳

(۱) برای ملاحظه تفصیلی رجوع شود به «تحقیق ماللهند» چاپ زاخائو ص ۶۵ به نقل از وزن شعر فارسی ص ۸۹-۸۴ (۲) تاریخ آداب اللغة العربیة از جرجی- زیدان ج ۲ ص ۲۲ (۳) بجز وزن رباعی (مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع) که به قول شمس قیس رازی زحاف این وزن در اشعار عربی نیست و تصریح کرده است که تازیان این وزن را از ایرانیان آموخته اند (المعجم ص ۱۰۵-۱۰۸) و آقای دکتر خانلری آن را «بحر ترانه» نام نهاده اند. همچنین وزن بحر متقارب و بعضی اقسام شعرهای قوما - کان کان که به قول مرحوم بهار بنیاد و اصلش از ترانه های ایرانی است (مجله مهر -

بهر تقدیر اگرچه اسناد کوشش ایرانیان در تدوین و تکمیل اوزان شعری از بین رفته یا تا کنون به دست نیامده است، به آنچه هم درباره عروض عرب و کار خلیل بن احمد نوشته شده است نمی توان اعتماد کرد .
به موجب اسناد غیر قابل اطمینانی از این گونه در دربار انوشیروان و خسرو پرویز و احیاناً شاهان دیگری ، شعرای عرب شعر می خوانده اند و شاعران ایرانی هم .

دکتر طه حسین در صفحه ۱۶۴-۱۶۳ کتاب «فی الادب الجاهلی» می نویسد:
«انطقوا العرب بکثیر من نثر الکلام و شعره ، فیه مدح للفرس و ثناء علیهم و تقرب منهم . و هم زعموا لنا ان الاعشى زار کسری و مدحه و ظفر بجوائزه و هم اضافوا الی عدی بن زید^۱ و لقیط بن یعمر^۲ و غیر هما من اriad و العباد کثیراً من الشعر فیه الاشارة بملوک الفرس و سلطانهم و جیوشهم ، و هم انطقوا شاعراً من شعراء الطائف بایات رواها الثقات من الرواة علی أنها صحیحة لاشک فیها ، و هی ایات تضاف الی ابی الصلت بن ربیعة ، و هو ابو امیة بن ابی الصلت المعروف .»

بهر حال خواه این سخنان درست باشد و خواه نادرست در آنجا که گفته شده است شاعران عرب و ایرانی هر دو در حضور پادشاه بزبان خودشان شعر خواندند ، اشعار فارسی را غالباً نیاورده اند اما اشعار عربی ضبط شده است و وزن عروضی دارد و این فکر را بوجود می آورد که اگر این داستانها راست باشد بفرض نبودن وزن عروضی فارسی ، چگونه ممکن است ایرانیان که سالها قبل از اسلام آن اشعار تازی را می شنیده و از وزن عروضی آگاه شده بوده اند خود

← سال ۵ شماره ۱۱ ص ۱۵۷۴) دیگر سه دایره (مجتلبه زائده مزاحفه) و (مشتبهه مزاحفه) و (مشتبهه زائده) که به قول خواجه نصیر الدین طوسی پارسیان کرده اند (معیار لاشعار ص ۴۱-۳۵) . شمس قیس رازی از سه دایره و بیست و یک بحر که به عروضیان عجم نسبت می دهند یاد می کند (المعجم ص ۱۷۴) و دیگر بحر عمیق (فاعلن-فاعلاتن) دوبار بقول خواجه نصیر و احتمالاً وزن فهلویات (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) .

(۱) رجوع شود به الاغانی ج ۲ ص ۲۴ و بعد از آن و طبقات الشعراء ابن سلام ص ۳۱-۳۲ و تاریخ ابن کثیر ج ۲ صفحات ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۳ (۲) مختارات اهبه الله بن علی بن حمزة علوی چاپ مصر ص ۲

چیزی بر پایه اوزان عروضی نسروده باشند و تنها بعد از اسلام آنهم چند قرن بعد باین فکر یفتند و شعر عروضی فارسی آغاز شود؟!؟

بهر است نمونه‌هایی از این اسناد داستانی را نقل کنم شاید خوانندگان در این تأمل و تردید بامن بنده همداستان شوند:

(۱) در خزانه الادب عبد القادر بن عمر بغدادی متوفی ۱۰۹۳ (طبع بولاق جلد ۴ ص ۱۵۶-۱۵۷) در ضمن شرح شعر شاعر جاهلی مشهور اعشی از بنی قیس «ما بکاء الکبیر بالاطلال و سؤالی ما یرد سؤالی» حکایتی از کتاب شرح ادب الکاتب ابن قتیبه تألیف عبدالله بن محمد بن السید البطلیوسی (۵۲۱ - ۴۴۱) نقل می‌کند که خیلی مهم است بدین قرار: «ابن السید آورده که ناقلان اخبار روایت کرده‌اند که طلیحه اشدی از اشراف عرب بود و گاهی بدربار کسری ورود می‌کرد. کسری (که در اینجا مقصود ظاهراً خسرو پرویز است) وی را همیشه اکرام و اعزاز می‌کرد. وی گفت که یک بار پیش کسری رفتم و ورود من تصادف کرده به یک عیدی از اعیاد ایرانیان. پس من نیز با سایر حاضرین از حاشیه پادشاه حضور بهم رسانیدم. وقتی که طعام خوردیم شراب گسترده شد و شروع کردیم به نوشیدن. آنگاه مغنی این شعر عربی را تغنی کرد: «لایتاری لمافی الیقدر یطلبه...» که از اعشی باهله (غیر از اعشی بنی قیس سابق الذکر) است. کسری به ترجمان خود گفت چه می‌گوید؟ پس او ترجمه کرد. کسری گفت این زشت است. بعد مغنی این شعر را سرود: «اقتک العیس تنفخ فی جرها» کسری باز از ترجمان خود پرسید که چه می‌گوید؟ ترجمان گفت نمی‌دانم. یکی از حاضرین گفت «شاهانشاه! اشراف اف» و مغنی آن اینست که ای ملک الملوك این شتری است که دم می‌زند (یا پُف می‌کند) طلیحه گوید که ترجمه او عربی را به فارسی مرا بخنده آورد.

بعد مغنی یک شعر فارسی خواند که من آنرا نفهمیدم و کسری طرب کرد و جامی برای او پر کردند و برپای شد و آثار نوشید و جام بجمیع حاضرین بگردید. پس من از ترجمان که در پهلوی من نشسته بود پرسیدم این شعر

(۱) نقل از هزاره فردوسی مقاله تقی زاده بعین عبارات ص ۴۵-۴۴

چیست که پادشاه را چنین به طرب آورد؟ گفت: پادشاه روزی به تفرج بیرون رفته بود، يك پسر خوش صورت دید که در دست او گل سرخی است و او را پسندید و حکم کرد که در بابوی برای او شعری بسازند و چون مغنی این شعر را خواند شاه به نشاط آمد و کرد آنچه را که دیدی؛ گفتم در این مطلب چیزی نیست که آدم را تا باین درجه به طرب و وجد بیاورد. پس کسری از ترجمان پرسید که بامن چه مذاکره کرد و او تفصیل را نقل کرد. کسری به ترجمان گفت به او بگو اگر این حکایت و شعر ترا به نشاط در نمی آورد پس چه چیز ترا طربناك کند؟ ترجمان حرف شاه را به من ابلاغ کرد. من در جواب گفتم شعرا عشی که گفته: «مابُكاءُ الکبیر بالاطلال... الخ» ترجمان آنرا بشاه گفت و کسری از معنی آن پرسید. گفتم این حکایت پیری است که به منزلگاه محبوبه خود گذر کرده و آنجا را خالی و کهنه و دگرگون یافته، این است که گریه آغاز کرده. کسری خندید و گفت چه چیز طرب انگیز در این هست که پیری در خرابه ای ایستاده و گریه می کند؟ مگر نه آنچه ما را به طرب آورد بیشتر سزاوار طرب بود؟ طلیحه گوید که بعد از این واقعه دیگر کسری نسبت به من بی میل شد.

از این حکایت علاوه بر وجود شعر فارسی در آن زمان چنان مستفاد می شود که در دربار ساسانیان (ظاهراً بواسطه مجاورت به بلاد حیره و امثال آن و مراوده اشراف و شعرای عرب مانند اعرشی و غیره) مغنیان شعر عربی نیز می خواندند و عرب و فارس اختلاط و معاشرت پیدا کرده بودند چنانکه يك حکایت دیگر نیز که در خزانه الادب (جلد اول ص ۵۵۲-۵۵۱) به نقل از کتاب الشعراء ابن قتیبه نقل شده مؤید آن است و آن چنان است که: کسری انوشیروان روزی شنید که اعرشی باین بیت تغنی می کند:

«أَرِقْتُ وَمَا هَذَا السَّهَادُ الْمُؤْرَقُ وَمَا بِي مِنْ سَقَمٍ وَمَا بِي مَعَشَقُ»

یعنی بیداری کشیدم (یا بیداری می کشم) و خوابم نمی برد و چیست این بی خوابی که بیدار نگاه می دارد، در صورتی که در من نه بیماری است و نه عشقی.

نوشیروان پرسید این عرب چه می گوید؟ گفتند به عربی تغنی و آوازه خوانی می کند. گفت حرفش را ترجمه کنید گفتند مقصودش این است که بدون آنکه بیمار باشد یا عاشق، بیداری کشیده. نوشیروان گفت: پس او در این

صورت دزد است»

کلمه ادب به معنی ادبیات این نکته قابل ذکر است که کلمه «ادب» جز به معنی پیش از اسلام در زبان عربی «دعا و حسن اخلاق» در عربی قبل از اسلام وجود ندارد، وجود نداشته است تا چه رسد به عروض که در ادب به معنی ادبیات قابل تصور است به همین دلیل کتب لغت نوشته اند اطلاق کلمه ادب به علوم عربیه «ادبیات» در عربی سابقه ندارد و از کلمات مولدهای بشمار است که در دوران اسلامی وارد زبان عربی شده است.

زبیدی درباره لغت «ادب» در کتاب خود می نویسد: «الذی یتأدب به الادیب من الناس سمي به لانه يدعو الناس الى المحامد وينهاهم عن المفاوح واصل الادب الدعاء....»

ونقل الخفاجی فی العناية عن الجوالیقی فی شرح ادب الکاتب: الادب فی اللغة حسن الاخلاق وفعل المکارم واطلاقه علی علوم العربیه مؤلّد حدث فی الاسلام... وفی الحدیث عن ابن مسعود: انّ هذا القرآن مأدبة الله فی الارض فتمعلموا من مأدبته یعنی مدعائه^۱

ادب به معنی اخلاق و هم کتب ادبی بدین معنی از طریق ایرانیان یا مستقیماً بوسیله آنان به عربی راه یافت. آداب و سیر و تاریخ و سخنان حکمت آمیز شاهان ایرانی و اندرزنامه ها را غالباً ایرانیان به تازی ترجمه کردند و سخت مورد علاقه خلفا واقع شد. هارون الرشید به علی بن حمزه کسائی آموزگار فرزندانش امین و مأمون می گوید: «با ما از آداب ایرانیان و هندوان سخن گوی»

معلم الوراق بالله از خلیفه پرسید که به فرزند او چه بیاموزد و خلیفه گفت: «به او کلام خدا و نذر بیاموز. او را وادار تا عهد اردشیر را بخواند و کتاب کلّیه و دمنه را از بر کند»^۲ و این هر دو کتاب که پس از کلام خدا توصیه شده

(۱) تاج العروس من جواهر القاموس ج ۱ ص ۱۴۴ (۲) ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام از دکتر محمدی چاپ وزارت فرهنگ و هنر ص ۹

از آثار فکری یا قلمی ایرانیان است .

عبدالعزیز بن عبدالله والی سیستان در زمان خلافت عبداللّه ذبیر به رستم بن -
هرمزد متکلم مشهور سیستان می گوید : «دهاقین^۱ را سخنان حکمت باشد ما را
از آن چیزی بگو»

عهد اردشیر را احمد بن یحیی بلاذری و سرگذشت نوشیروان را ابان -
بن عبدالحمید لاحقی بشر عربی در آوردند و کتاب المسائل نوشیروان و خطابه
او و آداب بزرجمهر (پندنامه بزرجمهر) و جاودان خرد و حکم لبهمن الملك و مواعظ
آذرباد (اندرز آذر پادمهر اسپندان) در ردیف سخنان پیشوایان دینی اسلام در
عربی جای باز کرد و ادب رایج در آن ادوار که بیشتر جنبه اخلاقی دارد از
راه همین پند نامه ها و حکمت ها و اندرز نامه ها به فرهنگ عربی راه یافت.

اما ادب و به تعبیر امروزی «ادبیات» که بشرح مذکور در لغت عربی
مفهومی و نام و نشانی نداشت از طریق کتبی که ایرانیان ترجمه کردند در عربی
عنوان یافت و می بینیم که تازیان نام این کتب را «آداب» نهاده اند مانند «آداب
ابن مقفع» و «آداب الفرس» و «آداب بزرجمهر» و نظایر آنها ؛ حتی برای
نوروز و مهرگان ایرانی (نیروز و مهر جان) شعر سرودن نیز در میان تازیان و سخن
آنان جائی باز کرد . زیرا آنچه خود عرب داشت مانند هر قوم بیابان گرد
چادر نشین بی هیچ چیزی جز وصف طبیعت و اسب و شتر و کشتارها و غارتهای
قبیله ای نبود و نمی توانست باشد .

با این وصف قومی که از ادب بی بهره است و از سابقه موسیقی و آهنگ -
سازی قبل از اسلام آن اثر قابل ذکری در دست نیست ، چگونه می تواند
واضع عروض باشد یعنی علمی که مرحله ای در سیر کمالی شعر و ادب است
و با موسیقی ملازمه دارد؟!

ظاهراً دکتر طه حسین نیز با توجه بدین عوامل در وضع علم عروض شك
کرده است که چنین می گوید : «مسأله ای که سزاوار است دانسته و پرده از
آن برگرفته شود تاریخچه این اوزان عروضی است که دانشمندان برمی شمارندش
... چگونه بوجود آمده است ؟ و در چه زمان ؟ آیا این اوزانی که خلیل

واخفش شماره می کنند عرب دوران جاهلی از آنها آگاه بوده است یا بعضی را می شناخته و بقیه را پس از اسلام ساخته اند؟

آیا این اوزان مستقلاً ظهور کرده اند یا بعضی تطور یافته بعض دیگر است و کدامیک از اوزان صورت تطور یافته وزن پیشین است؟ آن علل فنی اضطراری یا اختیاری که مسلمانان را بسوی ساختن اوزانی کشانده است چه بوده است؟

همه اینها مسائلی است که باید مورد بررسی قرار گیرد و از پرده برون آورده شود اما در حال حاضر این کار آسان و اندکی نیست پس ناچاریم به طرح و عرضه کردن آن اکتفا کنیم و در انتظار بمانیم^۱

اهمیت کتاب حاضر در با توجه به آنچه در مباحث پیشین گذشت چون سابقه تاریخی شعر فارسی قرون موسیقی دانی و شعر سرائی قوم ایرانی به قرن ها قبل از اول هجری میلاد مسیح می پیوندد و با هندوان که در وجود شعر عروضی بین آنان تردیدی نیست از یک نژاد و شاخه است و با اعراب هم خواه به عنوان حکومت و خواه به عنوان مجاورت ارتباط طولانی داشته است، قانون تکامل و یا لا اقل حس تقلید و اقتباس حکم می کند که در سه قرن اول هجری شعر عروضی داشته باشد اگر چه غلبه مسلمانان و تاراج ایران و دیگر عوامل جزاندکی از آنها را برجای نگذاشته است و با اینهمه می بینیم که در کشفیات قرون اخیر هر از چند گاه اثری تازه در این زمینه به دست می آید که کتاب حاضر نمونه بسیار کوچکی از این قبیل آثار است.

(۱) «انما المسألة التي تستحق ان تدرس وان يزال عنها الحجاب هي تاريخ الاوزان العروضية التي احصاها العلماء : كيف نشأت ، ومتى نشأت ؛ وهل عرفوا الجاهليون هذه الاوزان التي احصاها الخليل والافخش ؛ او هل عرفوا بعضها و استحدث الاسلاميون بعضها الآخر ؟ ...»

و هل ظهرت هذه الاوزان منفصلة ام هل تطور بعضها الى بعض واياها تطور عن الآخر ؛ وما الاسباب الفنية الاضطرارية او الاختيارية التي حملت المسلمين ان يستحدثوا من الاوزان ؛ كل هذه مسائل خليقة ان تدرس ، وان يزال عنها الحجاب ولكن ذلك ليس بالشئ اليسير الان على اقل تقدير فلنكتف بعرضها و لننتظر في الادب الجاهلي ص ۲۲۴

این کتاب ترجمه‌ای است از قرآن مجید که قریب دو جزو آن را در بر می‌گیرد. با اصطلاح اهل فن نه ترجمه حرفی است که هر لغت از قرآن به لغتی برابر آن از پارسی برگردانده شده باشد، و نه کاملاً ترجمه‌ای تفسیری است آن گونه که باشباع در هر باب سخن رود و از احادیث نبوی برای اثبات صحت تفسیر استمداد شود.

با اینهمه ترجمه حاضر سه شرط از چهار شرطی را که برای ترجمه تفسیری بر شمرده‌اند در بردارد یعنی: عقیده‌ای فاسد یا مخالف مفهوم اصلی قرآن، مترجم را از راه بدر نبرده است، بعلاوه تازی و پارسی را نیک می‌دانسته، و در ذیل لغات ترجمه را نیاورده است تا روشن شود که قصد ترجمه حرفی (تحت اللفظی) ندارد.^۱

ترجمه کتاب همسان نیست گاه دقیق و گاه نقل مفهومی عبارت بی توجه به مفردات و گاه آزاد و همراه با اظهار نظر مترجم در مورد آیه‌ای است که ترجمه شده است. از ضعف تألیف و گاه افتادگی و نقصان خالی نیست که هنگام بیان مختصات نسخه چگونگی آن به تفصیل بیان خواهد شد.

اما آنچه این ترجمه تفسیری را در میان نظائرش ممتاز می‌سازد، کوششی است که مترجم برای موزون ساختن عبارات خود بکار بسته و توفیق او در این کار تا حدی است که هر خواننده‌ای نوعی موسیقی در بیشتر پاره‌های آن احساس می‌کند و اگر در نظر بگیریم که چهار دیوار رعایت کلام خدا و یکسان نبودن آیات از نظر طول و فصل و وصل و تکیه‌های وقفی تا چه حد مترجم را در تنگنا قرار می‌داده است، کوشش ورنج او آشکارتر می‌شود خاصه که زمان این ترجمه با توجه به لغات بسیار کهن متن و طرز جمله‌بندی و علائم نسخه شناسی چون خط و کاغذ و شیوه نگارش به گمان اینجانب اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم هجری است و در این روزگاران راه شعر عروضی فارسی هنوز هموار نشده بوده است.

(۱) برای ملاحظه شروط ترجمه تفسیری رجوع شود به المدخل المنیر ص ۴۱ و منهج الفرقان ج ۲ ص ۹۰ - ۷۱ والتفسیر والمفسرون تألیف محمد حسیر الذهبی ج ۱ ص ۳۰-۲۹ چاپ دارالکتب الحدیثه قاهره ۱۳۸۱ هجری

اگر قرآن را از نظر موسیقی پاره‌ای از آیات آن حد فاصلی بین اسجاع کاهنان جاهلی و شعر عروضی بدانیم، ترجمه حاضر را نیز حدفاصل و یکی از حلقه‌های اتصال بین شعر هجائی و شعر عروضی می‌توان دانست.

در برگزیدن اسجاع و وزن بخشیدن به عبارات مترجم تا حد زیادی تحت تأثیر اصول موسیقی آیات قرآنی قرار داشته است که دیده‌ایم در قرآن گاه صدر و ذیل آیاتی را می‌توان به یکی از بحور عروضی خواند و حتی آیاتی بالاستقلال دارای وزن عروضی است (که تقریباً بدانها اشاره خواهد شد) بنابراین مترجم نیز به تقلید اصل موسیقی را در پاره پاره عبارات حفظ کرده ولی در مجموع عبارت رعایت نکرده و یا نمی‌توانسته است رعایت کند.

با اینهمه ابتکارات مترجم و کوشش او را نمی‌توان در این زمینه از نظر دور داشت. مطالعه دقیق نشان می‌دهد که تقریباً ترجمه هر آیه با سجعی خاص، و بسیار اندک بار ردیف خاصی است که با آیه قبل و بعد تفاوت دارد، گویی مترجم علاوه بر تابعیت از ضمائر و افعال اصل آیه، کوشیده است تنوعی هم در سجع‌ها و بسیار کم در وزن ترجمه هر آیه رعایت کند.

گاه چند مصرع از نوعی ردیف یا موازنه برخوردار است و چند مصرع بعد از ردیف یا سجعی دیگر چنانکه در صفحه ۴۳ و قسمتی از صفحه ۴۴ (آیه‌های ۸۷-۸۴) موازنه در پایان مصرع‌ها خطابی است و بصورت دوم شخص جمع: بگروید می‌پایید-نسنجید-مکنید-بدهید-مستانید-بشنوید-بدانید.

اما از نیمه صفحه ۴۴ و قسمتی از صفحه ۴۵ که آیه ۸۸ را تشکیل می‌دهد کلمات به صورت اول شخص مفرد است: پیغام دارم-تمام دارم-روا دارم-صلاح خواهم و صلاح جویم-تمام دارم-بنام دارم..... و باز ترجمه آیات ۸۹ و ۹۰ (قسمتی از صفحه ۴۵) خطابی و بصورت دوم شخص جمع است: دارید نگروید-پاشید-مگیارید-بخواید-بگروید-بینید و تنها يك كلمه «بیامرزد» در پایان مصرعی سوم شخص مفرد آمده است.

بلافاصله پس از آن در آیه ۹۱ (ص ۴۶-۴۵) غالباً آخر مصرع‌ها اول شخص جمع است: نگیریم-نداریم-داریم-بکشیم-فاکیاریم.... و در آیات بعدی یعنی ۹۲ و ۹۳ (ص ۴۷-۴۶) نه فقره از پایان مصرع‌ها بصورت

دوم شخص جمع است و چهار فقره بصورت‌های دیگر و آیات ۹۴ و ۹۵ (ص ۴۷) يك درمیان (درست مانند پایان‌هریبت) سوم شخص جمع آمده است یعنی : بچستند- نکرده‌اند- نماندند- نبودند- نبودند .

آنچه درباره تنوع در ترجمه آیات و پیروی مقدور از صورت و معنی عبارات قرآنی آورده شد تنها نمونه‌ای است که بی‌انتخابی خاص مورد بررسی قرار گرفته است و این وضع و حالت در اکثریت نزدیک به تمام ترجمه حاضر دیده می‌شود .

وقتی اساس کار کسی بر موزون ساختن ترجمه‌ای باشد توجه او به سجع و توازی و توازن امری طبیعی و ضروری است، اما اصرار در این امر و پس و پیش کردن کلمات تنها بدین خاطر بی‌آنکه طبیعت کلام اقتضا کند و تکرار کلمات بصورت ردیف گاه همراه با سجع و قافیه و گاه بدون آن ، اشعار هجائی دری و گاه پهلوی را بخاطر می‌آورد و قرینه‌ای است بر قدمت اثر و تلاشهای نخستین کسی که می‌خواهد از وزن هجائی دیگر بار به وزن عروضی برسد و اینک نمونه‌ها :

تکرار و پس و پیش گفتا کاشکی کاین چنین بودی

کردن کلمات پیری نومید از ره فرزند

به خاطر وزن این مهتر من شیخ گشته

عجب دارند از پیر فرزند

گفتند یازن همی عجب داری

از کار خدای از چو شما فرزند

رحمت الله و ابرکتش هر دو

بروی و برتو و برنسل و پیوند

او را دارید او را بستایید

حمید آن بود کاو را ستایند

(ص ۳۹ سورة هود آیات ۷۳-۷۲)

هم اکنون بود که صبح بدمید

فرمانم را رسید وقت در

ایضا پس و پیش کردن

کلمات به خاطر وزن

دمار از آن شهر بر آمد
 هرجای که بُدند یکی ازیشان
 سنگی چو خشت بر سر آمد
 خانمهاشان زیرو زبر آمد
 آن خاکساران و آن نگوساران
 کردیم همه را ما سنگ باران

* (ص ۴۲ سوره هود آیه ۸۲)

ایضاً:

آمد بروی گفتایوسف یا آنکه تویی می شک صدیق
 فتوی ماده در باب رؤیا جوابی شافی محکم بتحقیق

(ص ۷۴ سوره یوسف قسمتی از آیه ۴۶)

*

المر مراست ملکت
 این را پس از آن زماست رحمت
 آیات کتاب در هر دو حجت
 بتو فرستادند از خداوندت
 این نامه حق بر حقیقت
 بیشتر مردمان می بنگروند
 و آن نیست مگر حماقت

ایضاً :

(ص ۹۷ سوره رعد آیه ۱)

*

کافران گویند نه ای پیامبر
 بگو . بسنده بود الله داور
 امامان در کتب از یسن خبر
 دارند شما می نکنید هیچ باور

ایضاً رعایت سجع

(ص ۱۱۴ سوره رعد آیه ۴۳)

او عالم را در شش شب باروز
 با هر دو بهم در وجود آورد

تکرار کلمه ای ردیف
 مانند بی سجع وقافیه

پس ز آن که همه را تکلیف فرمود
پیشا که همه را در وجود آورد
هر کس ز شما که کردش نیکو بد
او خویشتن را خود آب روی آورد
ار ایشان را بعث برگویی
گویند این گفت جادوا آورد

(ص ۱۹ - ۱۸ سورة هود آیه ۷)

*

ایضاً تکرار ردیف بی چو مژده شنید و اجای آمد
سجع وقافیه و افریشتگان در جدال آمد
سؤال می کرد از لوط و زقومش
ز حلیمی که بود فاسؤال آمد
بسیار و اما رجوع کردید^۱
سبب آن بد که در سؤال آید

(ص ۴۰ - ۳۹ سورة هود آیه ۷۵ - ۷۴)

*

نمونه دیگر باری کم از آن کز خردمندان
کز پیش شما گناه کردند
ارچند یکی معروف کردند
بر آنان که هی فساد کردند
از نوح درگیر تا روزگار تو
در نعمت ما فساد کردند
مگر اندک که حق بگفتند
دیگر همه را هلاک کردند

(۱) نوعی ماضی استمراری است بجای «کردی» که در مبحث نکات دستوری توضیح کافی داده شده است.

(ص ۵۳ سورة هود آية ۱۱۶)

✱

آنان که در بلا از صابران باشند
تکرار ردیف با سایدای و ندر نعماً ز شاکران باشند
از سجع و ندر کردار از صالحان باشند
آمرزیدگان مأجوران باشند

(ص ۲۵ سورة هود آية ۱۱)

آنان کایشان موحدان باشند
مطعیان باشند مخلصان باشند
نمونه دیگری از تکرار بی شک ایشان بهشتیان باشند
ردیف با سایدای از ایشان در بهشت جاودان باشند
سجع مثل هر دو ز ما بشنوید
چو کور' چو کر کافران باشند
شنوا وینا چو مؤمنان باشند
زین تا آن بسیار در گردد
مپنداری که يك سان باشند
قومی کاین را یاد نگیرند
ایشان بمثل نه عاقلان باشند

(ص ۲۴ سورة هود آیات ۲۳-۲۴)

✱

چو وقت عمل سابق زبید
سجع و ردیف با هم هنگام جزا لاحق زبید
هر که او در دین يك لخت باشد
فردا انجا بدبخت باشد

✱

عقاب و ثواب غایت ندارد
زیرا که آن روز ساعت ندارد

در توریة همین خلاف کردند
گروهی خود را اتلاف کردند
(ص ۵۱-۴۹ سورة هود آیات ۱۰۵/۱۰۷/۱۱۰)

*

حذف و تخفیف و ادغام بسیار نیز در کلمات دیده می شود
نکته ای درباره وزن که گاه محسوس است برای رعایت وزن چنان کرده
است و گاه چنین نیست یعنی فی المثل اگر بجای «ز»
شکل تام آن: «از» را می آورد کلمه موزون می شد و با اینهمه نیاورده است
از اینجادانسته می شود که طرز تلفظ این گونه کلمات یا حروف در آن روزگاران
بدین صورت بوده و «ضرورت شعری» نقشی در حذف و تخفیف و امثال آن نداشته
است.

بهر تقدیر «ار» بجای «اگر» و «چو» به جای «چون» و «بُد» بجای «بود» و
«هروز» بجای «هرروز» و «هیچیز» بجای «هیچ چیز» و «وندَر» بجای «واندر» و
«کایشان» بجای «که ایشان» و «کاین» بجای «که این» و «بازو» بجای «بازاو» و
«انبارین» بجای «این بارین» و امثال این کلمات در هر صفحه کتاب دیده می شود که
توضیح لازم درباره آنها را در مبحث دستور می توان دید.

*

چنانکه در نسخه عکسی که بصورت افست ضمیمه است
وزن پاره های شعری دیده می شود، مترجم چند آیه را نوشته و ترجمه آنها را
این کتاب پیایی و بی هیچ فاصله نوشته است و من بنده چون دریافت
که بسیاری از آنها از نوعی وزن برخوردار است ترجیح
داد که آنها را به پاره های آهنگین تقسیم کند و بدین ترتیب ترجمه موجود به
صورت ۱۹۹۴ پاره (مصرع) درآمد که ۴۷۰ پاره یعنی در حدود $\frac{1}{4}$ مجموع
ترجمه دارای وزن عروضی است. بسیاری از پاره های ذکر نشده نیز با وزنی
از اوزان بحور نامطبوع مطابقت دارد و آنچه هم فاقد وزن عروضی است نود
درصد از نوعی وزن ایقاعی برخوردار است.

سه ربع از مجموع پاره‌هایی که وزن عروضی دارند یعنی در حدود ۳۵۰ پاره از آن در بحر هزج مسدس در شجرهٔ اخرب و غالباً مقبوض محذوف (مفعول مفاعلن - فعولن) و گاه مقصور یا مسبغ یا مکفوف و بسیار اندک در شجرهٔ اخرم (مفعولن - فاعلن - مفاعیلن) می‌باشد.

یک ربع باقی مانده که نزدیک ۱۲۰ پاره باشد در سایر بحور سروده شده که بیشترین در بحر متقارب اثلث است^۱ (فاعلن فعولن فاعلن فعولن) و چند مصراعی از این مجموع در بحر منسرح و مضارع و غیر آن است که حکم النادر کالمعدوم را دارد.

ناگفته پیداست که احساس و تشخیص وزن در هر عبارت موکول بدان است که چگونگی تلفظ کلمات و کوتاهی و بلندی مصوت‌های آن و بخصوص وضع تکیه و حذف و اثبات حروف را در تقطیع در روزگار تحریر و تداول آنها بدانیم و این نعمت در این کتاب و کتب مشابه کسی را نصیب نیست و بدین جهت اظهار نظر دقیق میسر نمی‌باشد. شاید بسیاری از پاره‌ها که امروز بنظر مردم روزگار ما وزن عروضی ندارد در روزگار مترجم آنها معلی که ذکر شد نظر به ارتفاع و شدت مصوت‌ها و تکیه خاص موزون بوده است و اکنون بدان گونه که شیوهٔ تلفظ و آهنگ سخن ماست بی‌وزن بنظر می‌رسد، البته عکس قضیه نیز در مقیاس کمتری صادق است.

با اینهمه گفتنی است که در میان ۴۶۸ پارهٔ موزون ابیاتی با وزن عروضی که بجای خود به آنها اشارت شده است گاه صورت بیتی کامل به وزن عروضی دیده می‌شود که قابل توجه است. از این گونه چهل بیت که هشتاد پاره (مصراع) باشد می‌توان تشخیص داد که گاه تقطیع دو مصرع یکسان نیست چنانکه در دیگر اشعار دوره‌های

(۱) این عقیدهٔ شمس‌قیس رازی است در کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم ص ۱۳۴ مصحح مدرس رضوی چاپ مطبعهٔ مجلس اما مرحوم بهار و باقتضای ایشان آقای دکتر خانلری این وزن را از فروع بحر رجز می‌دانند که برای ملاحظهٔ عقاید آنان می‌توان به مجله مهر سال پنجم و وزن شعر فارسی ص ۲۱۳ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران مراجعه کرد.

نخستین بو فور دیده می شود وهم در فهلویات :

ص ۱۳	من می گویم ایشان در مانند	شما می گویی که او درماند
ص ۱۴	از ناخواندن زیان ندارد	از خواندن بت سودت ندارد
ص ۱۴	می وا گردم نه من و کیلم	دو حرف حدیث من بگویم
ص ۲۴	ضایع گردد هر آنچه گفتند	حق را زیان زیان ندارد
ص ۲۴	بی شك ایشان بهشتیان باشند	آنان کایشان موحدان باشند
ص ۲۶	ایشان بمثل نه عاقلان باشند	قومی کاین را یاد نگیرند
ص ۲۶	تا در یاوی که می چه گویم	و اندیشی شمار برگیری
ص ۲۷	وا جای آرم اثر نیاود	نصیحت من اگر چه خواهم
ص ۳۳	پرخیزکاران آخر به آیند	صبری فاکن دلت قوی دار
ص ۳۴	زیرا که تو می بتان نکوهی	برخی زبتان از تو بیازردند
ص ۴۲-۴۳	پیوسته شده بامر رحمن	بر هرسنگی خطها کشیده
ص ۴۲-۴۳	بس دور مدار ازین پلیدان	این شومی و این عذاب هر دو
ص ۴۴-۴۵	تا بتوانم صلاح جویم	من آنچه گویم صلاح خواهم
ص ۵۱	گویند از پیش آبا چنانند	زانست کاینان مقلدانند
ص ۵۲	از ماجمله جزا بیاوند	چو وقت جزای ما در آید
ص ۵۴	بی آن باید که برگزینی	مزدش نبود چو در پنامی
ص ۵۴	تقلید کنند بر نگزینند	معلوم من بود که معظم ایشان
ص ۵۹	بر ما با ما از ما بچربند	گفتند یوسف و ابن یامین
ص ۶۳	حاضر گشتند نزول کردند	پس کاروانی بقرب آن چاه
ص ۶۴	بفروخته شد درم بسختند	بآنندک مایه و کمین بهایی
ص ۶۵	فرمانها را حدود پیدااست	او را بر من بسیار حقهاست
	ایشان یکسر توحید گفتند	آبای مرا نام شنودی
ص ۷۴	یا آنکه تویی بی شك صدیق	آمد بروی گفتا یوسف
	جوابی شافی محکم بتحقیق	فتوی ما ده درباب رؤیا
ص ۷۵	هر آنچه کردند علیم داند	دستان کردند چرا نپرسید
ص ۷۶	تا هرچه کنم ازوی بپرسم	نه من نه شما چووی نیاوید

برخی از بارما فرو بستند	شرطی کردند تا بر گشاییم	ص ۷۹
بی انکه برادران بدانستند	مقصود بیافت و شرع بنهاد	ص ۸۴
من صبر جمیل خوفرا کردم	انبازین نیز هم چنانست	ص ۸۶
غمناك شده دو چشم گریان	از جا بشده ازان گروهها	ص ۸۶
گفتند ما را و اهل مارا	نیاز دریافت زاری کردند	ص ۸۷-۸۸
خرما بنانی دو تا و يك تا	از بیخ یکی دوشاخ رسته	ص ۹۹
ار ناقص بود ار بود کامل	ار واحد بود اگر عدد داند	ص ۱۰۰
گروهی گویند کنون بیارد	گروهی گویند حریق آرد	ص ۱۰۲
ایشان خود را می نتوانند	می چه بیوسید زیشان شفاعت	ص ۱۰۴
خدای واحد دیگر مقهور	اریادگیری نماند شبهت	ص ۱۰۴
ما ایشان را گم راه خواندیم	ایشان خود را براه خواندند	ص ۱۱۱
تا فاداری چراغ فاروی	بیرون آری از هر چه ناروی	ص ۱۱۵
دانند کایشان بسیار بودند	الله داند که چند بودند	ص ۱۱۸
رسولان گفتند که شك در	الله روان بود در گاه و بیگاه	ص ۱۱۸
اینها اییاتی است در بحور مطبوع و ناسم هجور که هم فزون آید اگر		
چونانکه باید بشمری ، و بجز اینها اییات دیگر می توان از پیایی آمدن پاره های یافت		
که بجتهی از جهات دو پاره آنها اندکی نابرابر است .		

*

مصرع هایی با وزن عروضی مطبوع
بجز هشتاد پاره که بعلت هم وزنی بایکدیگر چهل بیت کامل عروضی از آنها ترکیب یافته بود و در صفحات پیشین مذکور افتاد ۳۹۰ پاره دیگر در این کتاب از وزن عروضی برخوردار است که از بیم دراز سخنی و ملال، جداگانه آورده نشد اما برای آسانی کار پژوهندگان، اجای همه پاره های منظوم باقید صفحه و سطر در پایان کتاب فهرست وار بدست داده شده است .

می‌دانیم که مسجع سخن گفتن چون تشابه به شیوه سخن
آیات موزون در قرآن کهان داشت در صدر اسلام ناپسندیده عنوان شد و مسلمانان
مقید از آن دوری می‌کردند و شعر نیز بعلمی که گذشت
مورد تأیید اسلام نبود و با اینهمه اشعار در غیر مطالب و موضوعات اسلامی، مسیر
عادی خود را طی می‌کرد و اعراب خواه بر اثر فتوح اسلامی و خواه بعلت گسترش
روابط تجاری معاشرت و آشنائی بیشتری که با سایر ملل خاصه ایرانیان یافته
بودند موضوعها و برداشت‌های تازه از زندگی بدست آوردند که پیش از آن
نداشتند و این تجربه‌های ذهنی و سیر آفاقی و انفسی توأم با آهنگ‌ها و وزن‌های
جدید، در موسیقی کلام آنان مؤثر افتاد و با تخفیف سخت‌گیریهای آغاز اسلام
و دوری زمانی از آن روزگاران، شعر و موسیقی در جزیره العرب جانی تازه یافت
تا آنجا که بر طبق اسناد موجود، تعداد خوانندگان و نوازندگان مدینه و حتی خود
مکه در اواخر قرن اول و سراسر قرن دوم بجائی رسید که پیش از آن هرگز
نرسیده بود.

در نتیجه با گذشت چند قرن مسلمانان جرأت یافتند که پاره‌های موزونی
را که در خود قرآن یافته بودند، به دیگران نشان دهند تنها برای احتراز از
تبعات امر، عنوان شعر به آنها ندادند بلکه گفتند این «انسجام در نثر» است
و علمای معانی و بیان آنرا تحت عنوان «انسجام» آوردند. اما بی‌هیچ پروا باید
گفت که تغییر عنوان سبب تغییر ماهیت و حقیقت چیزی نمی‌شود و باین دلیل خود
این گونه کسان برای این پاره‌های موزون قرآنی گاه عنوان بیت قائل شده‌اند
و بحور مختلف و اوزان عروضی آنها را هم تعیین کرده‌اند و همه می‌دانند که
نثر خواه منسجم و خواه غیر منسجم بحر خاص ندارد و در عروض از آن سخن
نمی‌رود.

یکی از اسناد کهن در این باب «خزانة الادب و غایة الارب» از تقی
الدین ابی بکر علی معروف به ابن حجة حموی متوفی در ۸۳۷ هجری است که
در مبحث «انسجام» شرحی می‌نویسد^۱ که ترجمه آن چنین است:

(۱) «وان كان الانسجام في النثر يكون غالب فقراته موزونة من غير قصد
لقوة انسجامه واعظم الشواهد على هذا ما جاء في القرآن العظيم من الموزون بغير قصد»

«... و اگر انسجام در نثر باشد بیشتر پاره‌های آن بی قصد و تنها به نیروی هم آهنگی و خوش بافتی موزون می شود و شواهد بزرگ در این باب آیات یا پاره‌هایی از آیات است که در قرآن عظیم بی قصد موزون افتاده است» آنگاه ابن حجة آیاتی را که در بحور مختلف آمده است ذکر می کند .

در کتاب «انوار الربیع فی انواع البدیع» تألیف سید صدرالدین علیخان ابن احمد نظام الدین مدنی شیرازی متوفی ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۵^۱ نیز همان مطالب ابن حجة آمده است گاه همراه با اندک ایرادی در تشخیص زحاف بحری و گاه با افزودن آیاتی بعنوان شاهد برای وزن و بحری خاص که بسیار اندک و غیر قابل اهمیت است و از تعریف اقتباسی او در انسجام حال بقیه را می توان دانست که می نویسد^۲: «... اذ اقوی الانسجام فی النثر جاءت فقراته موزونة من غیر قصد کما وقع فی کثیر من آیات القرآن العظیم حتی انه وقع فیہ من جمیع البحور المشهورة آیات و اشطار آیات» با اندک توجهی آشکار می شود که این همان سخن و تعریف ابن حجة درباره «انسجام» است که مدنی شیرازی عبارات آن را پس و پیش و گاه تبدیل کرده است .

صفی علیشاه نیز در قصیده نوینه مفصل خود از آیات موزون قرآن آنچه را که در بحر سریع می گنجیده آورده است. ذیلا آیات موزون بترتیب مذکور در خزانه الادب ابن حجة آورده می شود و هر جا، در کتاب انوار الربیع مدنی شیرازی شاهد دیگری اضافه بر شواهد ابن حجة یافته و قید کرده است با ذکر (انوار الربیع) بعنوان مأخذ نقل می گردد تا از منقولات خزانه الادب متمایز باشد. بدیهی است شواهد این دو کتاب غالباً مربوط به بحور متداول در عربی است برای آیاتی که با بحور فارسی هم منطبق اند فصلی جداگانه تخصیص یافته و به مأخذ

→ فی بیوت و اشطار بیوت «خزانه الادب چاپ اول مطبعة خیریه مصر سال ۱۳۵۴ هجری قمری ص ۱۹۵

(۱) مدفون در شاه چراغ شیراز و صاحب : شرح الفوائد الصمدیه فی النحو - شرح الصحیفة الکاملة - سلامة الدهر فی محاسن اعیان العصر - الطراز فی علم اللغة و دیوان شعر. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۶۱ (۲) انوار الربیع فی انواع البدیع چاپ سنگی ص ۴۲۰

مربوط اشاره شده است.

آیات موزون افتاده قرآن کریم در بحور متداول در عربی

شواهد از خزانه الادب و انوار الربیع :

در بحر طویل : فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (مصراع)

آیه ۲۹ سورة ۱۸ كهف

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ (مصراع) از انوار الربیع

آیه ۵۵ سورة ۲۵ طه

وَأَصْنَعُ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا (مصراع) در بحر مدید :

آیه ۳۷ سورة ۱۱ هود

فَمَا صَبَحُوا لِأَيِّرٍ إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ (مصراع) در بحر بسیط :

آیه ۲۵ سورة ۴۶ احقاف

« لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا (مصراع) از انوار الربیع »

آیه ۴۴ سورة ۸ انفال .

بحر وافر : (بیت)

وَيَخْزِهِمْ وَيَنْصُرُكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ

آیه ۱۴ سورة ۹ توبه

« وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ - از انوار الربیع »

آیه ۶۰ سورة ۶ انعام

بحر کامل : وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (مصراع)

آیه ۲۱۳ سورة ۲ بقره

« سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابُ » از انوار الربیع (مصراع)

آیه ۲۶ سورة ۵۴ قمر

بحر هزج : (بيت)

فَا لَقُوهُ عَلَى وَجْهِ ا بِيَّاتٍ بَصِيرًا

آیه ۹۲ سورة ۱۲ يوسف

« قَالَ لَقَدْ آتَا ثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا - از انوار الربيع »

آیه ۹۱ سورة ۱۲ يوسف

بحر رجز :

وَذَلَّلْتُ قَطُوفُهَا تَذَلُّلًا (مصرع)

آیه ۱۴ سورة ۷۶ انسان

« دَافِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا - از انوار الربيع »

آیه ۱۴ سورة ۷۶ انسان

« فَغَمِيتَ عَلَيْهِمُ الْاَنْبَاءُ - از انوار الربيع »

آیه ۶۶ سورة ۲۸ قصص

بحر رمل : (بيت)

وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ

وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ

آیه ۱۳ سورة ۳۴ سباء

« وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ - از انوار الربيع »

آیه ۲۳ سورة ۲۷ نمل

« الَّذِي اَنْقَضَ ظَهْرَكَ - از انوار الربيع »

« وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ

آیه ۲ و ۳ سورة ۹۴ انشراح

« بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ - از انوار الربيع »

آیه ۱۱۸ سورة ۳ آل عمران

« قُتِلَ الْاِنْسَانُ مَا اكْفَرَهُ - از انوار الربيع »

آیه ۱۷ سورة ۸۵ عبس

بحر سریع :

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (مصرع)

آیه ۹۵ سورة ۲۰ طه

أَوْ كَأَنَّكَ لَمَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ (مصرع)

آیه ۲۵۹ سورة ۲ بقره

« أَلَا إِلَى اللَّهِ قَصِيرُ الْأُمُورُ » (مصرع) از انوار الريع

آیه ۵۳ سورة ۴۳ زخرف

« ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ » (مصرع) از انوار الريع

آیه ۹۶ سورة ۶ انعام

بحر منسرح :

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ (مصرع)

آیه ۲ سورة ۷۶ انسان

بحر خفیف :

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْدينِ (مصرع)

آیه ۱ سورة ۱۰۷ ماعون

لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (مصرع)

آیه ۷۸ سورة ۴ نساء

« قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي » (مصرع) از انوار الريع.

آیه ۷۸ سورة ۱۱ هود

بحر مضارع : (بيت)

قَوْلُونَ مُدْبِرِينَ

يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ

آیه ۲۲ و ۲۳ سورة ۴۰ مؤمن

بحر مقتضب :

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ (مصرع)

آیه ۱۰ سورة ۲ بقره

بحر مجتث : (بیت)

أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِّي

آیه ۴۹ سوره ۱۵ حجر

بحر مقارب :

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (مصرع)

آیه ۱۸۳ سوره ۷ اعراف

« وَلَاتَبَخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ (مصرع) اذ انوار الربيع »

آیه ۸۵ سوره ۷ اعراف

توضیح آن که این حجة شاهی برای بحر متدارك^۱ بسبب آنکه زمان ظهور آن متأخر است و عرب ادوار نخستین آنرا نمی شناخته نیاورده و بقول ابن حاجب استناد کرده است که می گوید : وخمسة عشر دون ما متدارك - وماعده منها الخلیل فعلاً (ص ۱۹۱) ولی در انوار الربيع که متأخرتر است این شاهد برای بحر متدارك آمده است :

أَمْ قَاتِلُكُمْ إِحْلَامُهُمْ (مصرع)

آیه ۴۲ سوره ۵۲ طور

همچنین صاحب انوار الربيع برای بحور ذیل شواهدی از قرآن مجید آورده است :

برای وزن رباعی که آنرا بنام «بحر الدوییت» یاد کرده - که ترکیبی فارسی عربی است - و گفته که بعضی تنوع اوزان آنرا تاده هزار می رسانند و بعضی آنرا بتکلف مأخوذ از بحر کامل عرب می دانند و شاهد از قرآن این است :

ان كان الله يرید ان یغویکم (مصرع)

(۱) متدارك ظاهراً برای آن گفته اند که استدارك اخفش و دیگر نوآمدگان است و چون وزن آن «فعلن فعلن فعلن فعلن» است اهالی اندلس آنرا حرکت پیک (مشی البرید) نام نهاده اند .

در بحر موالیتا ۱ - که از بسط گرفته شده :

وَأَلْطَیْرَ مَحْشُورَةٍ كُلُّ لَهْ أَوَّابٍ (مصرع)

آیه ۱۹ سورة ۳۸ ص

لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِیْظَ الْقَلْبِ لَانْفَضَّوْا (مصرع)

آیه ۱۵۹ سورة ۳ آل عمران

آیات موزون افتاده قرآن کریم در بحور متدوال فارسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۲ - بحر سریع

سورة ۱ فاتحة الكتاب آیه ۱ و در ۱۱۲ سورة دیگر

(۱) درباره سبب نامیده شدن این بحر به «موالیا» نوشته اند که چون هرون الرشید جعفر برمکی را کشت و برمکیان را برانداخت ، فرمان داد که کسی برای آنان مرثیه نسازد . کنیزك جعفر او را بدین وزن که تا آن روز ناشناخته بود مرثیه ای سرود و می زارید و می گفت «یاموالیا» و اینست دوبیت از آن مرثیه :

یاواد این ملوک الارض این الفرس

این الذی قد حموکی بالقنا و الترس

قالت تراهم رمم تحت الاراضی درس

سکوت بعد الفصاحة السنتهم خرس

ص ۴۲۲ انوار الربیع

(۲) برخی از مفسران «بسم الله الرحمن الرحيم» را آیتی از قرآن می دانند نه از مقوله کلامی برای استفتاح و تبرک و از جمله آنهاست جمال الاسلام امام ابوالقاسم قشیری صوفی عالم معروف که در تفسیر «لطائف الاشارات» می نویسد :

«قولیه جل ذکره : بسم الله الرحمن الرحيم ، ایضاً :

فلما اعاد الله سبحانه و تعالی هذه الآية اعنی بسم الله الرحمن الرحيم فی کل سورة وثبت انها منها اردنا ان نذكر فی کل سورة من اشارات هذه الآية کلمات غیر مکررة و اشارات غیر معادة فلذلك نستقصی القول هاهنا و به الثقة»

جلد اول لطائف الاشارات ص ۵۶ بتصحيح دکتر ابراهيم بسيوني چاپ

دارالکتب العربی للطباعة والنشر قاهره

فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ - بحر سریع

سوره ۲ بقره آیه ۱۴۲

يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ - بحر سریع

سوره ۳ آل عمران آیه ۱۱

لَنَقْنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ۱ - بحر رمل مثنی سالم

سوره ۳ آل عمران آیه ۹۲

وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ - بحر سریع

سوره ۷ اعراف آیه ۱۷

هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ - بحر سریع

سوره ۷ اعراف آیه ۱۱۶

فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِعِينَ - بحر سریع

سوره ۷ اعراف آیه ۷۶

تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ - بحر سریع

سوره ۲۳ مومنون آیه ۱۵

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُبِينٌ - بحر سریع

سوره ۳۱ لقمان آیه ۵

كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ - بحر سریع

سوره ۳۷ صافات آیه ۳۳

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ - بحر سریع

سوره ۳۷ صافات آیه ۷۸

(۱) جمعاً شش آیه که با شماره ۱ مشخص گردیده از یادنامه علامه امینی
کتاب اول چاپ شرکت سهامی افست اردیبهشت ۵۲ مقاله مهدی اخوان ثالث است
ص ۱۴۵ - ۱۶۲

- وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ - بحر سریع
 سورة ۴۳ زخرف آیه ۳۶
- وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا^۱ - بحر هزج مسدس
 سورة ۴۸ فتح آیه ۲
- وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ فَصَرًّا عَزِيزًا^۱ - بحر متقارب
 سورة ۴۸ فتح آیه ۳
- السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ^۱ - بحر رمل مسدس
 سورة ۴۸ فتح آیه ۴
- قِيلَ لَهُمْ قَمَتَعُوا حَتَّىٰ حِينٍ - بحر سریع
 سورة ۵۱ ذاریات آیه ۴۳
- إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ - بحر سریع
 سورة ۵۲ طور آیه ۷
- فَصَرُّ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ - بحر سریع
 سورة ۶۱ الصف آیه ۱۳
- وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ^۱ - بحر متقارب
 سورة ۶۵ طلاق آیه ۳
- قِيلَ ادْخُلِ النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ - بحر سریع
 سورة ۶۶ تحریم آیه ۱۵
- وَجُودُهُمْ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ - بحر سریع
 سورة ۷۵ قیامة آیه ۲۳

(۱) جمعاً شش آیه که با شماره ۱ مشخص گردیده از یاد نامه علامه امینی
 کتاب اول چاپ شرکت سهامی افست اردیبهشت ۵۲ مقاله مهدی اخوان ثالث است
 ص ۱۴۵ - ۱۶۲

کتاب الادب ار لفي عليين - بحر سريع

سورة ۸۳ مطففين آية ۱۸

لترکبن طبقا عن طبق - بحر سريع

سورة ۸۴ انشاق آية ۱۹

فلينظر الانسان مم خلق - بحر سريع

سورة ۸۶ طارق آية ۵

سلام هي حتى مطلع الفجر ۱ - بحر هزج مسدس

سورة ۹۷ قدر آية ۵

فذلك الذي يدع اليتيم - بحر سريع

سورة ۱۰۷ ماعون آية ۲

ولا تحض على طعام المسكين ۲ - بحر سريع

سورة ۱۰۷ ماعون آية ۳

ترديدی نیست که هر مترجمی گرفتار دو گونه قید و بند است : قید زبانی که از آن ترجمه می کند و بند زبانی که مطالب را باید بدان صورت بگرداند و بگزارد .

چگونگی ترجمه
در کتاب حاضر

در ترجمه هایی نظیر متن حاضر که جنبه دینی دارد و سروکار با کلام یزدان و دقت های اهل ایمان است ، دشواریها افزون تر است و اگر مترجم قصد تفنن و تنوع هم داشته باشد و چنانکه در این کتاب می بینیم بخواهد نوعی سجع و وزن را هم در ترجمه خود رعایت کند از کاهش و افزایش ناگزیر خواهد بود و حاصل یکسان از کاریرون نخواهد شد .

(۱) جمعا شش آیه که با شماره ۱ مشخص گردیده از یادنامه علامه امینی کتاب اول چاپ شرکت سهامی افست اردیبهشت ۵۲ مقاله مهدی اخوان ثالث است ص ۱۴۵ - ۱۶۲

(۲) بجز ۶ آیه که با علامت (۱) مشخص و در پاورقی مربوط توضیح داده شده است بقیه آیات موزون نقل از قصیده صفی علی شاه مندرج در دیوان صفی ص ۹۵-۱۰۲ چاپ امیر کبیر سال ۱۳۳۶ است

مترجم کتاب حاضر به مفهوم کلی و مقصود آیات بیشتر توجه دارد تا الفاظ آنها و به نوعی نقل به معنی که گاه با اضافات تفسیری همراه است بیشتر اعتقاد دارد تا رعایت نظم عبارات و برابر افتادن قطعات فارسی با تازی؛ و با اینهمه در غالب موارد امانت دار است و از توفیق نسبی در کار خود برخوردار. در حد آگاهی اندك بل ناچیز نگارنده این اثر نشانه نخستین تلاش يك تن ایرانی صاحب دل و مسلمان دقیق با ذوق است برای ترجمه بخشی از آیات قرآنی بصورت موزون و گاه نزديك به شعر عروضی. از این رو به کار این مرد دل آگاه ناشناخته باید ارج نهاد و فراموش نکرد که رنج و کوشش پیشگامانی چون اوست که شعر فارسی را رنگ و رونق بخشیده و به مرحله کمال نسبی راهبر آمده است.

ترجمه های این کتاب را از يك دیدگاه به سه نوع میتوان تقسیم کرد :
 ۱- ترجمه هایی منطبق با معنی اصل آیات. ۲- ترجمه های آزاد و نابرابر با اصل
 ۳- ترجمه هایی که به صورت نقل به معنی است همراه با کاهش ها و افزایش های تفسیری که ذیلاً نمونه هایی از هر نوع بدست داده می شود.

نمونه ترجمه های منطبق با معنی اصل آیات

سوره یونس ، آیه ۶۲ :

الْأَیْنَ أَوْلِیَاءَ اللَّهِ لَاخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ

ترجمه در این کتاب : قومی کز اولیاء او باشند ، ز اندوه و ز بیم امن باشند .

ص ۳

سوره یونس ، آیه ۶۳ :

الَّذِیْنَ آمَنُوا وَكَانُوا یَتَّقُونَ

ترجمه : نشان ایشان آن بود که مؤمن باشند ، تا آخر عمر صابین باشند.

ص ۴ - ۳

سوره یونس ، آیه ۶۷ :

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ .

ترجمه : شب را تاریک تا بیارامید ، روزی روشن تا فرا بینید ، درین هر
دو بسی نشانست ، ارفا شنوید معنی بجای آرید .

ص ۴

سوره یونس ، آیه ۶۹ :

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ
ترجمه : آنان که برو دروغ گویند هرگز عذاب او نبرهند .

ص ۵

آیه ۱۳ سوره هود :

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا
مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ .

ترجمه در این کتاب : قرآن گویند تو بافتستی ، بگو تا عشری ایشان
دربافند بدون خدای از هر که در عالم نحوی وادیب یاری درخواهند از راست
گفتند کاین توگفتی ، ایشان بیشند بگو تا بگویند .

ص ۲۱ - ۲۰

آیه ۱۹ سوره هود :

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
هَمٌّ كَافِرُونَ .

ترجمه : نهاد خدای بر خلق پیشولند تاویل کتاب کوژ گویند بهرچه فردا
در آخرت بود اقرار ندهند کافر باشند .

ص ۲۳

آیه ۲۵ سوره هود :

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ

ترجمه : پیغام دادیم نوح پیامبر را تا بگزارد بقوم خود را . گفتا که شما

را می بترسانم اثبات کنم نبوت خود را .

ص ۲۴-۲۵

آیه ۳۲ سوره هود :

قَالُوا يَا ذُو حَقْدٍ جَادٌ لَّنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالِنَا فَأَقْنَا بِمَا تَعِدُنَا
إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

ترجمه : گفتند : یا نوح : می جدال گویی ، بسیار گفتی ز حد همی پیری ،
عذاب بیار ، تا کی ز تهدید گر راست گویی ؟ تا ز ما برهی .

ص ۲۶ - ۲۷

آیه ۳ سوره یوسف :

ذَخَنُ نَقْصٍ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ
وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ

ترجمه : از قصه ها نیکوترین این دان ، یادگیر ز قرآن ، بر خلق خوان تو
غافل بودی از پیش ازین ، قصه از ما بشنو جواب می خوان (یا : «چو آب می خوان»
چون جیم و چ بایک نقطه نوشته شده است تردید وجود دارد.)

ص ۵۸

آیه ۷ سوره یوسف :

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَأَخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ

ترجمه : نشانها بود در باب یوسف و برادرانش پرسندگان را .

ص ۵۹

آیه ۹ سوره یوسف :

أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَهُ أَبْيَسَ وَتَكُونُوا
مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ .

ترجمه : او را بکشید یا زو بدزدید جایی برید پنهان بکنید پدرتان بی
او بشما (اصل : بمشا) بماند ، پس زان جمله توبه ای بکنید .

ص ۵۹ - ۶۰

آیه ۱۳ سوره یوسف :

قَالَ أَنِّي لِيَحْزُنُنِي أَنَّ قَدْ هَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ .

ترجمه : گفتا : چو شما او را بیرید غمناك شوم ، باور دارید . ترسم او را گرگی بخورد در آن حال كازوا غافل باشید .

ص ۶۱

آیه ۱۳ سوره رعد :

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ .

ترجمه : آن رعد بحمد و تسبیح آرد فریشتگان از هیبت آن هر يك ما را زیبا تسبیح آرنند صواعق را ازجایش بفرستد تا بارادت حق حریق آرد این صواعق را نشانکی دان تا عذابی سخت را پدید آرد .

ص ۱۰۲

آیه ۲۸ سوره رعد :

الَّذِينَ آمَنُوا وَقَطَّعَتْنِ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ .

ترجمه : قومی کایشان بما بگروند قرآن شنوند دل را در او بندند و واجب آنست بر همه عالم که وا احکامم آرام یابند .

ص ۱۰۷

آیه ۲۹ سوره رعد :

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنُ مَا أَجَبَ

ترجمه : چوبا ایمان طاعت دارند طوبی ، ایشان ثواب یابند زیبای جایی روز قیامت ایشان را بی شك بسازند .

ص ۱۰۸

آیه ۳۶ سورة رعد :

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ
مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ .
إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَآبُ .

ترجمه : آن اهل کتاب کایمان دارند قرآن شنوند شادان گردند لکن
بعضی ازین گروهان باور نکنند که رحمن شنوند . بگوا که مرا اودیگران را
فرمان دادند تاجان دارند تشبیه نکنند، اورا پرستند بروزپسین ایمان دارند بازو
خوانم تازنده باشم اقرار که مرا باز آن جهان آرند .
ص ۱۱۲

آیه ۱۳ سورة ابراهیم :

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ
فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ .

ترجمه : کافران گفتند ف رسولان واما دوکار یکی بکنید کافر گردی
چنانکه ماییم یانیز بخواری پشت بدهید . زالله دروقت وحی آمد که صبری بدهید
شتاب مکنید ما ایشان را هلاک گردانیم .
ص ۱۲۰

آیه ۲۱ سورة ابراهیم :

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ
قَبْعًا فَمَا هَلْ أَنتُمْ مَعْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَيْنَا
اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرٌ عَنَّا أَمْ صَبْرٌ نَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ .

ترجمه : آن روز که همه خلق بیرون آیند ، ضعیفا بشنو کان روزچه گویند
متبوعان را که ما تبع بودیم شما درخواهید تاوا بیرون آرند . گویند گرما را
بیرون آرند ما درخواهیم تاتان بیرون آرند ، ارضبر کنیم اربانگ برداریم واجب
نکند که ما [ن] بیرون آرند .
ص ۱۲۲

نمونه ترجمه‌های آزاد و نابرابر با اصل

آیه ۸۲ سوره یونس :

وَيُحَقِّقُ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

ترجمه لفظ بلفظ : خداوند حق را بسخنان خویش پایدار سازد
اگرچه گناهکاران ناخوش دارند .

ترجمه در این کتاب : الله حق را ظاهر گرداند گرچه شما باورنداری.

ص ۶

آیه ۸۳ سوره یونس :

فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّتُهُ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ
أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ .

ترجمه لفظ بلفظ : کسی به موسی نگروید مگر فرزندانی از قبیله
او بسبب ترسی که از فرعون و اتباعش داشتند که بیازارندشان و همانا فرعون در
زمین سروری یافته و از گردنکشان و ستمکاران بود.

ترجمه در این کتاب : زان قوم هیچ کس ایمان نیاورد مگر مردانی یا کودکانی
چند ، از جانب ام ز قوم او بودند پیمان پیمان پنهان بگرویدند . فرعون در
مصر گردنی بود ، ناباکی بود زو بترسیدن .

ص ۶-۷

آیه ۹۵ سوره یونس :

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِ اللَّهِ فَيَمْكُونُ مِنَ الْخَاسِرِينَ .

ترجمه لفظ بلفظ : البته مباش از آن کسان که آیات خداوند را بدروغ
دارند که از زیانکاران خواهی شد .

ترجمه در این کتاب : زان قوم مباش که نه بکارند زیرا که هلاك از
تو بر آید .

ص ۱۱

آیه ۹۶ و ۹۷ سوره یونس :

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ + وَلَوْ جَاءُتْهُمْ
كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ .

ترجمه لفظ بلفظ : البته آنان که سزاوار حکم (عذاب) خدای اند ایمان
نمی آورند + اگرچه برایشان همه نشانه ها درست آید تا عذاب دردناک را به
چشم خویش ببینند .

ترجمه در این کتاب: قومی که اله شان براند شومان باشند ایمان نیارند
ار آیاتم جمله ببینند مگر در بآس یکی نگروند .

ص ۱۱

آیه ۹۲ سوره هود :

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ لِي آعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذَ قَوْمُهُ وَرَأْيَكُمْ ظَهْرِيًّا
إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ .

ترجمه لفظ بلفظ : گفت (شعیب) ای قوم آیا طایفه من گرامی تر است بر
شما از خدای و خدا را پشت سر نهادید و فراموش کردید همانا پروردگار من
بدانچه شما می کنید آگاه است .

ترجمه در این کتاب : گفتا ز خدای تان شرم بادا ، شما می اورا حرمت
ندارید فرمانش را واپس نهادید شما زان نیستین کارزم دارید ، تخلیط شما
خلق نداند خالق داند .

ص ۴۶

آیه ۱۰۳ سوره هود :

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ
وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ .

ترجمه لفظ بلفظ : همانا در آن (هلاک بدکاران) نشانه ای است برای
آن کس که از عذاب آخرت بترسد آن روزی است که همه مردمان گرد آیند
و روزی است (جزا) دیدنی .

ترجمه در این کتاب : این قصه‌ها هشیار عاقل را که برویده بود پیر گرداند :
از واقعه بسیار بیندیشد ، تا قیر سر را چوشیر گرداند . آن روز که همه حاضر
باشند ، برخی رویها چو قیر گرداند .

ص ۴۹

آیه ۱۰۴ سورة هود :

وَمَا تَوْخِیْرُهُ إِلَّا لَآجِلٌ مَّعْدُودٌ.

ترجمه لفظ بلفظ : و آن را (روز قیامت را) بتأخیر نمی‌افکنیم مگر برای
زمانی شمرده و تعیین شده .

ترجمه در این کتاب : چو وقت عمل سابق زید ، هنگام جزا لاحق زید

ص ۴۹

آیه ۱۰۵ سورة هود :

يَوْمَ يَأْتِ لَاتَعْلَمُ دَفْسُ الْأَبَاذِيهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ.

ترجمه لفظ بلفظ : روزی فرا رسد که در آن هیچکس سخن نگوید
مگر بفرمان او (خدا) پس از آنان برخی بد روزگار و پاره‌ای نیک بخت باشند.
ترجمه در این کتاب: بی اذن يك تن سخن نگوید ، هیچ کس بمحال
چیزی نجوید . هر که او در دین يك لخت باشد ، فردا آنجا بد بخت باشد .
هر که او اینجا توحید برزد ، فردا آنجا سعید خیزد .

ص ۴۹ - ۵۰

آیه ۱۴ سورة يوسف :

قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الْدَّيْبُ وَفَحَنُ عُصْبَتِهِ إِنَّا إِذَا لَخَاسِرُونَ .

ترجمه لفظ بلفظ : گفتند اگر او را گرگ بخورد با وجود نیرومندی ما در
آن صورت زیانکاران خواهیم بود .

ترجمه در این کتاب : رسوا کاراگر کودکی را میان ما گرگ ببرد.
بربر ما بود اگر چنین بود ، باید که پدر چنین نگوید . خوش گردید ، گفتا:
شما دانید لکن زینهار که زوش واز آرید .

ص ۶۱

آیه ۳۷ سوره یوسف :

قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِيهِ إِلَّا نَبَأٌ قَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مَنَّ عَلَيْنِي رَبِّي إِذْ نِي قَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ.

ترجمه لفظ بلفظ : گفت پیش از آنکه طعام برای شما آورند و بخورید من شما را از تعبیر آن (خواب) آگاه می سازم قبل از آن که بمرتان آید ، این از آنهاست که پروردگارم مرا آموخته است چه من آیین گروهی را که بخدای نگروده و بجهان دیگر کافر بودند ترك گفتم .

ترجمه در این کتاب : گفتا يك مسأله از من بشنويد تا بود كه بمن هر دو بگرويد تعبیر رؤیا هر كس داند ، تعبیر در یاد رسول داند . شما را هر دو طبق نیارند كه نه یاد كنم كه می چه آرند ، می چند آرند ، چگونه آرند ، بذره ای كم نه بیش كه آرند . این علم مرا الله دادست ، این غیب بود تا بگروند . من بیزارم از آن طریقت كه بیار خدای ایمان ندارند بثواب وعقاب اندر قیامت اقرار ندهند و كفر آرند .

ص ۷۱-۷۰

آیه ۳۹ سوره یوسف :

يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

ترجمه لفظ بلفظ : ای هم زندانان من آیا خدایان پراکنده و متعدد بهترند یا خدای یگانه قهار .

ترجمه در این کتاب : هم زندانی چون هم دبیرستانی يك دیگر را حرمت دارند من می شمارا مسأله ای پرسم كه چون راست گویند جواب دانند خدایی میهن دیگر کیهن از مس بکنند از زر بزنند با آن قاهر كه بكس نماند مر واحد را بیت بندهد .

ص ۷۱

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسَّوْءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ .

ترجمه لفظ بلفظ : نفس خویش را از بدی مبرانمی سازم كه نفس فرمان دهنده

به بدی است مگر بر آن کس که پروردگار من رحمت آورد ، همانا
خدای من آمرزنده و مهربان است .

ترجمه در این کتاب : این نفس را ویرا بایست هرچه می خواهید
مرا بگویید مگر این که که عصمتی بود ، از رحمت وی نومید مباشید .

ص ۷۶

آیه ۱ سورة رعد :

الْمَرْقِلِكُ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَ
لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ .

ترجمه لفظ بلفظ : المر ، اینست آیات کتاب و آنچه فرستاده شد بتو از
پروردگارت حق است ولیك بیشتر مردمان نمی گروند .

ترجمه در این کتاب : المر مراست ملکت ، این را پس از آن زماست
رحمت ، آیات کتاب در هر دو حجت ، بتو فرستادند از خداوندت ، این نامه
حق بر حقیقت . بیشتر مردمان می بنگروند و آن نیست مگر حماقت .

ص ۹۷

آیه ۶ سورة رعد :

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ
الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ
لَشَدِيدُ الْعِقَابِ .

آنچه باید ترجمه شود : و بشتاب می خواهند از توبدی را پیش از
خوبی و بد رستی که گذشت پیش از ایشان عقوبتها و پروردگارتو صاحب بخشایش
است مردمان را بر ستمشان وهم پروردگارت سخت عقوبت است

ترجمه در این کتاب : بعذاب خدای می شتاونند ، گویند ما را نیکی نسازد ،
آن قوم از پیش مثله گشتند ارباز آیند و افا پذیرند از نیز عقاب سخت بینند .

ص ۱۰۰

آیه ۱۵ سورة رعد :

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ حَبْرَهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخَفٍ بِاللَّيْلِ
و سَارِبٍ بِالنَّهَارِ .

آنچه باید ترجمه شود : یکسان است از شما کسی که پوشید گفتار
را و کسی که آشکار کرد آنرا و کسی که بشب پنهان است و آشکار است
بروز .

ترجمه در این کتاب : پنهان گویند یا بانگ بردارید در صحرا بود یا
کنج خانه الله در ازل جمله دانست ، او نیست و هست هر دو داند .

ص ۱۵۱

آیه ۲۶ سورة رعد :

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا
مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ الْأَمْتَاعُ .

آنچه باید ترجمه شود : خداوند فراخ می گرداند روزی را از بهر
آنکه خواهد و شاد شدند به زندگانی دنیا و زندگی دنیا در آخرت جز متاعی
ناقابل نیست .

ترجمه در این کتاب : تفاوت در عطا نشان حکمت بود ، هر کس کاو
را دنیا زیادت بود او شادتر بود زنجار که عادت بود واجب آن بود که شادی
بطاعت بود چه در آخرتش بسی مثبت بود . آنجا که بهشت ، دنیا چه ارزد ،
مهمتر آن بود که فردا در رحمت بود .

ص ۱۵۷

آیه ۲ سورة ابراهيم :

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَدَّ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ
عَذَابٍ شَدِيدٍ .

آنچه باید ترجمه شود : خداوندی که هر چه در آسمانها و در زمین
است او راست و وای بر کافران از عذاب سخت .

ترجمه در این کتاب : هرچه در عالم جمله مراوراست عذاب شدید
 جاحد او راست . ص ۱۱۶ - ۱۱۵

آیه ۴ سورة ابراهيم :

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ
 مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .

آنچه باید ترجمه شود : نفرستادیم پیامبری را مگر بزبان قومش تا بیان
 کند برای ایشان پس گمراه می کند خداوند آنرا که می خواهد و هدایت می کند
 آنرا که می خواهد و اوست چیره درست کردار .

ترجمه در کتاب حاضر : نفرستادیم ما رسولان الا در لغت ماندامت
 تا می داند آنچه می شنود، زو تر برگردد از ضلالت، ای بستیهد خود در ضلالت
 قبول نکند ازو هدایت او را بادا هرچش مشیت ، عزیز حکیم فردا بسی شك
 حکمش بکند بروفق حکمت . ص ۱۱۶

نمونه ترجمه‌هایی که به صورت نقل به معنی است همراه با
 کاهش و افزایش‌های تفسیری

آیه ۶۵ سورة يونس :

وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ .

ترجمه لفظ بلفظ : سخن آنان ترا اندوهگین نسازد همانا هر عزتی
 بتمامی خدای راست او شنوا و داناست .

ترجمه در این کتاب : «اندوهگن مباش که عزت ما راست ارچه ایشان
 تشبیه می کنند ما اشنوائیم گفتارشان را ، ما داناییم بهر چه بکنند» ص ۴ که
 ملاحظه می شود جمله «ارچه تشبیه می کنند» در آیه نیست و مترجم برای روشنی
 بیشتر به آن افزوده است .

آیه ۸۴ سورة يونس :

وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ قَوَّكُلُوا إِنْ
 كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ .

ترجمه لفظ بلفظ : موسی گفت ای قوم اگر بخدای گرویده‌اید و

مسلمانانید بر او توکل کنید -

ترجمه در این کتاب : [موسی] ایشان را گفت : اگر بگرویدی، توکل داری ، اگر مسلمانی از بار خدای نومید باشی هرچه تان باید جمله از خواهی

ص ۷

آشکار است که دو جمله آخر اضافی است یعنی : «از بار خدای نومید باشی ، هرچه تان باید جمله از او خواهی» در آیه نیست .

آیه ۹۵ و ۹۸ سورة یونس ۱ :

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا وَحَاقَّتْ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ .

ترجمه لفظ بلفظ : بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم پس فرعون و لشکریانش به قصد ستمگری و دشمنی در پی آنان افتادند تا چون هنگام غرق او رسید گفت ایمان آوردم بدین که جز آن کسی که بنی اسرائیل بدو گرویده اند خدایی نیست و من از گردن نهندگانم + اینک (ایمان آوردی) در حالی که پیش از این نافرمانی کردی و از بدکاران بودی .

ترجمه در این کتاب : بنوا اسرائیل در پیش بودند بدان دریاشان گیاره کردیم ، فرعون و جنود در قفا بودند ، آن بی دینان را غرقه کردیم ، چو کرد آن آب آهنگ فرعون . گفتیم بدار تا بگوئیم ، باوازلند توحید آورد ، اسلام آورد . گفتیم نپذیریم + این وقت ترابی شك باس است ، چو مجبر باشی قولت نشویم . عاصی بودی از پیش و مفسد ، دعوی کردی تا بر تو شمیریم حتی در دعای موسی خبر داد ، حتی اینجا و از آن مخوانی . ص ۹ بطوری که ملاحظه می شود اضافات تفسیری آن بسیار است و از فرط آشکاری بی نیاز از ذکر و تکرار .

(۱) بعلت ارتباط با یکدیگر هردو آیه آورده شد

آیه ۶ سوره هود :

وَمَأْمِنٌ دَابَّةً فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ
مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ .

ترجمه لفظ بلفظ : هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست جز آنکه روزیش بر
خداست و اوجایگاه دائم و موقت او را می‌داند و همه در نوشته (ازلی) آشکارا
ثبت است .

ترجمه در این کتاب . جنبنده مدان تو در زمین یکسر الا بر ما کاو را
بداریم آنجا کاو بود زنجاه که آید بکل مکان ازو خبر داریم روزی همه را
جریده داریم ، موری بمثل ضایع نگیاریم .

ص ۱۸

آیه ۷۷ سوره هود :

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئِيسًا وَمِصْرًا ذُرْعًا وَقَالَ هَذَا
يَوْمٌ عَصِيبٌ .

ترجمه لفظ بلفظ : و چون فرستادگان ما به لوط وارد شدند به سبب آنان
پریشان خاطر و دلتنگ شد و گفت این روز سختی است .

ترجمه در این کتاب : رسولان زنجاه بر لوط رفتند ، بدان زیبایی از در
درفتند . بسبب ایشان اندوهگن گشت چنانکه از آن او تنگ دل گشت گفتا که
بروی ما چه آمد ، امروز بر ما بنگر که آمد .

ص ۴۰

آیه ۸۶ سوره هود :

بَقِيتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ
بِحَفِيفٍ .

ترجمه لفظ بلفظ : آنچه خدا بر شما باقی گذارد . بهتر است اگر بخدا
ایمان دارید من نگهبان شما نیستم .

ترجمه در این کتاب : بر که الله شما را بهتر در هر دو جهان اگر بگروید
نه نگه وانم تا من نگه دارم شما خود از خود انصاف بدهید .

ص ۴۳

آیه ۹۸ سوره هود :

قَالُوا يَا شَعِيبُ مَا ذَقَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا
ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْمُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَدَّتْ عَلَيْنَا بَعِزُّنَا .

ترجمه لفظ بلفظ : گفتند یا شعیب بسیاری از آنچه می گویی مانمی فهمیم
و ترا در میان خویش ناتوان می بینیم و اگر ملاحظه طایفه ات نبود قطعاً سنگسارت
می کردیم و ترا نزد ما عزت و احترامی نیست .

ترجمه در این کتاب : گفتند کز ده که می بگویند بیشتر آن است که
یاد نگیریم می پنداری که تو کسی ؟ ما جمله ترا بکس نداریم . ما قوم ترا آزریم
داریم از نیز ترا بسنگ بکشیم . نه ای تو عزیز بر هیچ کس از ما آزر می را
می فاگیریم . ص ۴۵ - ۴۶

آیه ۶ سوره یوسف :

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَوَالِيهِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ
نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ
إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

ترجمه لفظ بلفظ : بدین گونه پروردگارت ترا برگزیند و تأویل سخنان
و خواب بتو بیاموزد و نعمتش را بر تو و خاندان یعقوب تمام کند همان گونه
که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحق تمام کرد همانا پروردگار تودانا
و درست کردار است .

ترجمه در این کتاب : گفتاد یادگیر تاشاد بیاشی ، چنانکه دیدی بیاد ،
بینی الله ترا خود برگزیند نبوت و علم هر دو بتو دهد . از نعمت او برخوردار
بینی ، آل یعقوب بتو نیازند چنانکه از پیش برعم وجدت تمام بکرد ، بر تو
بکند این بار خدای تو حکیمست چو بنماید بی شک بکند .

ص ۵۸ - ۵۹

آیه ۸ سورة يوسف .

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عَصَبَةٌ أَنْ
إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ .

ترجمه لفظ بلفظ : هنگامی که گفتند (برادران یوسف) در باره یوسف و برادرش که او نزد پدرمان بیشتر از ما مورد محبت است با آنکه ما بزرگتر و نیرومندتریم همانا پدر ما در گمراهی آشکار است .

ترجمه در این کتاب : گفتند یوسف و ابن یامین بر ما باما از ما بچربند، ما مردانی بزرگ گشته . ایشان او را از ما ببرند در دوستی شان از حد برفتست، این مسأله ما کاری رفتست .

ص ۵۹

آیه ۲۵ سورة يوسف :

وَاسْتَبَيَّهَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَالْفَيْتَا سَيِّدَهَا لَدَى
الْبَابِ قَالَتْ مَا جِزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ
عَذَابُ أَلِيمٍ .

ترجمه لفظ بلفظ : هر دو بجانب در شتافتند پیراهنش (پیراهن یوسف) از پشت بدرید و در آن حالت شوهر زن را بر در خانه یافتند ، زن گفت چیست کیفر آن کس که در باره زن قصد بد کند جز بزندن افکندن یا شکنجه دردناک؟! ترجمه در این کتاب : یوسف بگریخت آن زن بتک خاست جامش بگرفت از پس بدرید . کدخدای آن زن در وقت رسید هر دو را دید رویش بگردید . زلیخا گفت چنین نیکو بود مرا و چنین در خانه بگیاری؟ بزندانش فرست یا شکنجش کن نیگر زود زود دست بندارید .

ص ۶۶ - ۶۵

آیه ۷۷ سورة يوسف :

قَالُوا أَنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي
نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَعَادٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ .

ترجمه لفظ بلفظ : گفتند اگر این دزدی کرد برادرش نیز پیش ازین

دزدی کرده است. یوسف این سخن را هم در دل بداشت و بر آنان آشکار نکرد گفت شما در بد موقعی قرار دارید و خداوند بدانچه نسبت می‌دهید داناتر است.

ترجمه در این کتاب: چو برادرانش آنرا بدیدند فروماندند بنگرچه گفتند: اگر می‌راست گوئید مریوسف را بدزدی بگرفتند گفتند از پیش بتی بدزدید، وقتی کمری بر میانش بگرفتند مگر این نیز همان عمل دارد. صاحب خبران این وا بگفتند. یوسف بشنید خود رانگه داشت آشکار نکرد آنرا که گفتند. گفتا: ز شما تا او درگردد، خدای به‌داند هر آنچه گفتند.

ص ۸۴

آیه ۲ سورة رعد:

اللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَّرَوْنَہَا ثُمَّ اسْتَوٰی عَلٰی الْعَرْشِ
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرٰی لِاَجَلٍ مُّسَمًّی یُدَبِّرُ الْأَمْرَ فِیْضَلُ
الْآیَاتِ لَعَلَّکُمْ بَلِیْقَاءَ رَبِّکُمْ تَوْقِنُوْنَ.

ترجمه لفظ بلفظ: خداست آنکه آسمانها را چنانچه می‌نگرید بی‌ستون برافراشت پس مستولی شد بر عرش و مسخر کرد آفتاب و ماه را هر یک بزمانی معین در گردشند، تدبیر کار می‌کند و آیات را بیان می‌کند باشد که شما به‌دیدار پروردگارتان یقین کنید.

ترجمه در این کتاب: آسمانها را بی‌ستون برداشت بهش نگری تا هیچ ستون هست. پس راست بکرد آسمان بر عرش؛ این استقرار از اوصاف عرشست. این شمس و قمر مسخرانند منازلشان را نام بُردست. تدبیر کند فرمانها را چنانکه کار پیش تقدیر کردست. جدا بکند منهی ز مأمور، حرام ز حلال جدا بکردست تا بخزایش (بخدایش) قطعاً بگروید اقرار دهی چنانکه گفتست.

ص ۹۸-۹۷

آیه ۸ سورة رعد:

اللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثٰی و مَا تَغِیْضُ الْاَرْحَامُ و مَا تَزْدَادُ و
کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَہٗ بِمِقْدَارٍ.

ترجمه لفظ بلفظ: خدا می داند آنچه هر ماده ای بدان آبتن است و آنچه می گاهد رحم ها و آنچه می افزاید و همه چیز نزد او به اندازه معین است.

ترجمه در این کتاب: خدای ایشان را بی شک داند که می فایستند الله داند، از ناقص بود از بود کامل، از واحد بود اگر عدد داند؛ هر آنچه که نام شیء برو افتد ز کمیت آن خدای خبر دارد.

ص ۱۰۰

آیه ۳۲ سوره رعد:

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ
فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ.

ترجمه لفظ بلفظ: بتحقیق استهزا کرده شد به فرستادگان پیش از تو پس مهلت دادم به آنان که کافر شدند و بعد گرفتمشان پس چگونه باشد عقوبت من.

ترجمه در این کتاب: عجب بیهوشان از بر تو نهند زیرا که آنان کز پیش بودند با رسولانم همی عمل کردند. گفتم: بگیاری تا بخرند بسر بگیرمشان و نهند، معلوم بکن تا حالشان چو شد چو عقاب الیم ما بدیدند.

ص ۱۱۰-۱۰۹

آیه ۳۹ سوره رعد:

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

ترجمه لفظ بلفظ: محو می گرداند یا بر جای می دارد خدا آنچه خواهد و اصل کتاب نزد اوست.

ترجمه در این کتاب: املا کردی اثبات کردند آنچه ما خواهیم و بمحاییم بسبب توبه طاعت بنیسیم اصول کتب بکس ندادیم از نسخه اصل و بمحاییم.

ص ۱۱۳

آیه ۱۸ سوره ابراهیم:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ.

ترجمه لفظ بلفظ: مثل آنان که کافر شدند به پروردگارشان کردارشان چون خاکستری که باد بسختی بآن بوزد در روزی طوفانی قادر نباشند از آنچه کسب کرده باشند بر چیزی آن است آن گمراهی دور.

ترجمه در این کتاب: کافران خود را بیاد دادند چون رضای خدای ز دست بدادند. کردارهایشان بسان خاکستر در باد غری بیاد بردادند چنانکه از آن ذره‌ای نماند فردا [ی] خود را این وا نهادند ضلال بعید مانند این بود که دوری بشوند فادید نیابند.

ص ۱۲۱-۱۲۲

آیه ۲۳ سوره ابراهیم:

وَأَدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ.

ترجمه لفظ بلفظ: و در آورده می شوند آنان که گرویدند و کارهای شایسته کردند در بوستانهایی که جویبارها از زیرشان روان است جاودانان در آن باجازه پروردگارشان درودشان در آنجا سلام است.

ترجمه در این کتاب: همان روز آن را که متقیان باشند باذن الله در جنان آرند در آب روان سایه درختان پرخیز کاران تان جاودان باشند، تحیت آرند فریشتگان شان، بایک دیگر دوستان باشند.

ص ۱۲۴

آنچه تا کنون از حاصل کار این مترجم بدست افتاده در باره مترجم کتاب کتاب حاضر است که مجموع آیات قرآنی و ترجمه فارسی آنها براساس نسخه خطی ۲۳۵ صفحه است و چنانکه در قسمت افست شده آن می توان دید در سراسر کتاب اشارتی به نام و نشان مترجم نیست. شاید اگر روزگاری موانع فعلی استفاده از نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی برطرف شود، بتوان احیاناً به مجلداتی دیگر از این ترجمه نفیس دست یافت و چه بسا که بمدد آنها بتوان مترجم سخندان سجع گوی موزون طبع را شناخت.

کاری که اکنون در این باره می توان کرد توسل به حدس و گمان است

به اتکای قرائن موجود در متن که به علت محدودیت کار مترجم اندك است (چه در ترجمه آیات قرآنی مجالی و مناسبتی نیست که کسی از خویشتن سخن بگوید) طرز ادای سخن و مختصات لهجه‌ای حاصل از مطالعه کتاب باین حدس منتهی می‌شود که شاید مترجم مردی باشد از مشرق ایران و احتمالاً از مردم ماوراءالنهر. قرائنی که این حدس را سبب آمده بقرار ذیل است:

اختصاصات لهجه‌ای

الف - مؤخر آوردن
فعل آنجا که باید
مقدم باشد

«روشنائی چشمُ جان پدر گفت اندوه پدرت
فراسر آمد» ص ۹ س ۸-۷

این گونه استعمال فعل خاصه در سوم شخص ماضی نقلی در لهجه مردم بخارا متداول است و نمونه آن را در رساله «ترجمه طالبین و ایضاح سالکین» از مجموعه خطی شماره ۴۸ کتابخانه بودلیان اکسفورد اثر خواجه محمد عوض بخاری به وفور می‌توان دید این رساله در مجله فرهنگ ایران زمین شماره بهار و تابستان سال ۱۳۳۹ درج شده است و از آنجاست: «الله تعالی را در روز قیامت به چشم سردر وقت دیدن بی مثل و بی مانند و بی مکان و بی زمان و بی جهت نمودار می‌شود. لیک از بعضی از عزیزان منقول شده است که در دنیا دیدن هم جایز است گفتین^۱. اما در خواب دیدن را بعضی از مجتهدین قبول کردندین جایز است گفتین^۲».

ب - اشباع ضمه
بصورت واو
ایضاً

: «بنی اسرائیل را بدادیم روزی حلال در باغ خورم»
ص ۱۰ س ۷-۶

: «تا خورد و بزرگ بخدای، اسلاف ما بت پرست

(۱) دکتر مارین موله مصحح این رساله بعلمت آشنا نبودن به لهجه بخارائی در آن اشتباهاتی از جمله در مورد چگونگی استعمال افعال مرتکب گردیده است که یکی از آنها تغییر «گفتین» به «گفتند» است که خطاست و دیگر بردن افعال آخر جمله که سبک سخن و لهجه مردم بخارا است به آغاز جمله بعد. برای ملاحظه تمامی بحث در این موضوع رجوع شود به کتاب «لهجه بخارائی» نوشته نگارنده ص ۱۵-۱۲

(۲) مجله فرهنگ ایران زمین سال ۳۹ ص ۷۷-۷۶

بودند» ص ۲۴ س ۳-۲

چنانکه در کتاب لهجه بخارائی اشاره کرده‌ام تصور می‌رود که اشباع این قبیل ضمه‌ها لا اقل در مشرق ایران عمومیت داشته است چه شواهدی در متون فارسی وجود دارد که این نظر را تأیید می‌کند از جمله: در تاریخ سیستان (ص ۹۸) هنگام برشمردن شهدای کربلا می‌نویسد: «... و محمد بن عبدالله بن- جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و... بیش از این از خوردان و بزرگان که به نام ایشان قصه دراز شود»

دقیقی بنا بر ضبط فرهنگ اسدی (ص ۱۶۱ چاپ دکتر دبیرسیاقی) بجای بُن «بون» آورده است:

موج کریمی برآمد از لب دریا رنگ همه لاله گشت از سر تا بون
در ترجمه مسالك الممالك اصطخری (ص ۳۵۷ چاپ لیدن) و نسخه خطی همین کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۱۴۵۷ پل به صورت «پول» آمده است و همین گونه است در ویس و رامین (چاپ دکتر محجوب صفحات ۱۲۳/۶۲/۵۵/۴۹/۴۲/۳۸):

دو کردی شوی هر دواز تو پدرود	چه ایشان و چه پولی زان سوی رود
به روزت شیر همراه و به شب غول	نه آبت را گذر نه رود را پول
بشد یارو مرا نا کرده پدرود	چه این پند و چه پولی زان سوی رود

کلمه «دزفول» هم شاهد دیگری است بر صورت معرب شده «دزپول» که به تلفظ امروزی «دزپل» باشد.^۱ در کتاب تذکرة المشایخ جزء مجموعه خطی که در ۸۷۷ هجری نوشته شده و اینک در کتابخانه ملی پاریس موجود است. *Supp. Pers. 1356* در سند خرقة مشایخ آمده است: «اما شیخ رضی الدین علی لا لطریق انزوا و خلوت از شیخ مجدالدین بغدادی گرفته است و خرقة هزار میخی از دست او پوشیده و او از دست شیخ نجم الدین کبری خرقة اصل از دست شیخ الوری اسماعیل بن حسین دزپولی خوزی دارد»

(۱) برای ملاحظه سایر شواهد رجوع شود به: کشف المحجوب هجویری ص ۱۵۵ اوراد الاحباب ورق ۱۴۵b و ۱۵۳a - اسرار التوحید ص ۷۲ و ۷۶ و ۸۵ و ۱۰۵ - قصص الانبیاء چاپ حبیب یغمائی ص ۷۵، قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق سور آبادی ص ۲۱۶ و ص ۴۱۷ چاپ دکتر یحیی مهدوی

ایضاً - در صفحه 2346 همین کتاب در گذرگاه مشایخ دو بار دیگر این کلمه بکار رفته است: الف: «شیخ اسماعیل قصری دزفولی خوزی مدفون است در. به کسر دال و سکون زا و ضم با پس آن واو و سکون لام شهرست در خوزستان و قصر محلی است از دزپول»

ب - «ابوالقاسم بن رمضان مولود (کذا بجای موالد) و منشاء وی از خراسانست و مدفون است در خوزستان در موضعی که آنرا چهار آسیاب می گویند میان شستر و دزپول».

این نکته نیز شایان یادآوری است که اشباع ضمه به صورت واو در لهجه مردم بخارا غلبه دارد از این رو با ملاحظه ضمه های اشباعی بخارائی بودن صاحب ترجمه بیشتر به ذهن متبادر می شود.

ج - اشباع کسره به صورت «ی» نیکر بجای نگر «ارچه سقط گویند نیکر

کس را جواب ندهی» ص ۱۴ س ۱۹-۱۸

میهن^۱ بجای مهین «میهن ترین شان گفت شما دانید» ص ۸۵ ص ۸

در این مورد حتی کسره اضافه نیز گاهی به صورت «ی» نوشته شده است: «حدیث یوسف کاری^۲ خدای بود» ص ۷۷ س ۱۲

د - استعمال فتحه بجای کسره^۴: «جمله مردمان بَتَو نگر وند» ص ۹۲ س ۱۳

ه - بکار بردن کسره بجای «ی» در پاره ای از موارد مانند میوه به جای میوه:

(۱) این کلمه بهمین صورت یعنی «میهن» در بعضی متون کهن مانند قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی وجود دارد از جمله در صفحات: ۱۶، ۱۷، ۷۳، ۱۷۶ و حتی «کیهن» هم بجای «کهن» در ص ۱۷۳

(۲) در بسیاری از کتب کهن این استعمال وجود دارد از جمله در قصص قرآن برگرفته از تفسیر سورآبادی صفحات ۱۹، ۶۵، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۶، ۳۵۵ و شواهد از کتب مختلف را در کتاب «لهجه بخارائی» ص ۴۹-۵۹ چاپ دانشگاه مشهد می توان دید.

(۳) برای اطلاع از سابقه امروسی شواهد رجوع شود به «لهجه بخارائی» ص ۴۷-۴۵، سبک شناسی بهار ج ۱ ص ۳۸۳-۳۸۲ - تاریخ سیستان ص ۲۸۲ - کلیات شمس با تصحیح فروزانفر ج ۱ ص ۸ و مقدمه کلیات شمس ج ۱ ص ح ص و یو.

«از هر موی بی چه سرخ و چه زرد، تروش و شیرین از خشک و زتر اندک و بسیار او کرد» ص ۹۸ س ۸-۶

در بخارا و قسمتی از ماوراءالنهر هم بدین صورت تلفظ می شود یعنی «میوه» بجای «میوه» اما «ترش» را بخاراییان «تورش» استعمال می کنند حال آنکه در متن حاضر «تروش» آمده است برابر با تلفظ مردم خراسان.
و- حذف «ر» از حرف اضافه: «در بام و دشام (= درشام) نماز واجای آر» ص «در» ۵۳ س ۱

بسانیز جفا از پس آن روز دَروِی (= در روی) برادرش در گفتید ص ۸۸
س ۸-۹ شومی در رسد (= در رسد) در خان و مان شان ص ۱۰۹ س ۱۰
این گونه حذف «را» در کتاب «بستان العارفين و تحفة المریدین» مصحح اینجانب و چاپ دانشگاه تهران هم دیده می شود از جمله: «انس بن مالک روایت می کند که پیغامبر گفت صلی الله علیه: در امتان پیشین مردی بود نام وی مورق، عبادت نیکو کردی. وقتی در نماز بود، شهوت مردمان بروی غلبه کرد و بی طاقت ماند تا نماز بروی بریده شد ازان خشم آمدش برای خدا عزوجل. زه کمان بگرفت و دخایه خویش نهاد و می کشید تا بگسست و ازان ولایت بولایتی دیگر شد که مردم وی را ندانستندی و بعبادت مشغول گشت» ص ۲۷۸
در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سور آبادی نیز این طرز استعمال فراوان وجود دارد از جمله:

«... گفت کدراه مصر چاهی است بر راهگذار کاروان، او را در چاه افکنید تا مگر کسی او را ازان چاه بر کشد با خود ببرد تا ما ازو برهیم و خون او در گردن ما نیاید» ص ۱۳۹ ایضاً: «چون شب در آمد، علی از فاطمه پرسید که فامن بگوی که کدراه که می آمدی سه جای بنشستی آن چرا بود مگر می کراهیت داشتی آمدن بخانه من» ص ۳۴۱

حذف را بصورتی که دیده شد از مختصات لهجه بخارائی بشمار می رود^۱ ولی در سایر نقاط شرقی ایران نیز کم و بیش وجود دارد از جمله در

(۱) برای ملاحظه شواهد و بحث مربوط رجوع شود به کتاب لهجه بخارائی

روستاهای جنوبی مشهد چون فریمان و قلندر آباد و شهرهای این منطقه از خراسان تا حدود مرز افغانستان، با این تفاوت که دال بر جای مانده با کسره تلفظ می‌شود به خلاف بخارا که مفتوح است چنانکه:

بجای	در خانه	می‌گویند	دِ خَنَه
»	در خاك	»	دِ خاك
»	در دست	»	دِ دست
»	در جوال	»	دِ جوال

در لهجه مردم افغانستان نیز چنین است چنانکه در ضرب المثلی^۱ آمده است «چَلَنی با کنری گفت که شکافهای دَ گور» چَلَنی قاشق بزرگ سوراخ سوراخی است و کنری ظرفی گلین که از نیمه به بالا شکاف^۲ دارد.

ز- نیستین به جای نیستید

امروز نیز در تداول عامه نظایر این گونه استعمال دیده می‌شود ولی به صورت مکتوب جز در آثاری که مردم بخارا تألیف کرده‌اند یا آثار چندتن از صوفیه که صورت مکتوب محاورات است بنظر نرسیده: «شمازان نیستین کازرم دارید تخلیط شما خلق نداند خالق داند» ص ۴۶ س ۸-۷

ح- بکار رفتن کسره بجای فتحه که در آثار ادبی ادوار کهن شواهد بسیار از این طرز استعمال وجود دارد: «آوازش دادی» ص ۶۸ س ۱

هرچش بجای هرچه‌اش: «او را بادا هرچش مشیت» ص ۱۱۶ س ۱۲
در راحة الصدور راوندی راجع به سلطان سنجر این کلمه با قید کسره در کلمه: «وفاتیش» آمده است: «... و بعد از وفاتیش زیادت از يك سال خطبه»

(۱) ضرب المثل‌های افغانی گردآورده دکتر محمد تقی مقتدری به نقل از مجله فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۳۸.

(۲) چَلَنی بمعنی «آبکش» هم هست که با آن برنج را صاف می‌کنند و کنری علاوه بر معنی نوشته شده در متن که مناسب مقام است منسوب به «کُنَر» یکی از نواحی افغانستان را هم می‌گویند. چَلَنی اصولاً در معنی سوراخ بکار می‌رود چنانکه در مورد اصابت گلوله بسیار به چیزی گفته می‌شود: «چَلَنی چَلَنی شد» یعنی سوراخ سوراخ شد آگاهی از معنی اخیر این دو کلمه را مادیون آقای مولائی دانشجوی فاضل افغانی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی هستم و از ایشان امتنان دارم.

اطراف بنام او می کردند» ص ۱۷۱ مصحح محمد اقبال چاپ امیر کبیر دیماه ۱۳۳۳ در حواشی و اضافات آخر کتاب ص ۴۸۲ در این مورد توضیحی آمده است بدین قرار: «ص ۱۷۱ سطر ۶- وفاتیش (کذافی الاصل یعنی بکسر تاء مثناة) در کلام فصیح ماقبل ضمیر «ش» مکسور بوده است و از نظایر آن قطعه‌ای است در يك نسخه بسیار قدیمی از مقامات حمیدی که در بریتیش میوزیم محفوظ است و در آن قطعه شش مرتبه ماقبل ضمیر «ش» مکسور نوشته شده است و ما آنرا بحر کات نسخه اصلی بعینه اینجا می نویسیم: قطعه

خوشتراز جنت است اطرافیش برتر از اختر است ارکانیش
 حاسد نوبهار روضاتیش رشك جنات عدن بستانیش
 نوشها داده مهر و ناهیدش سجده‌ها کرده ماه و کیوانیش^۱
 البته آنچه مرحوم اقبال نوشته اند کلیت و عمومیت ندارد و چنین نیست که «در کلام فصیح» همه جا ما قبل ضمیر «ش» مکسور باشد اما در لهجه پاره‌ای از نقاط^۲ و گاه در برخی از ابیات شاعران، که بخاطر اجازات شعری نمی توان ملاك قرار داد این گونه استعمال دیده می شود مانند: مولوی در دیوان شمس ج ۳ ص ۸۸-۸۷ غزل ۱۲۲۵:

ریاضت نیست پیش ماهمه لطفست و بخشایش
 همه مهرست و دلداری همه عیش است و آسایش
 هر آنچ از فقر کار آید به باغ جان به بار آید
 به ما از شهریار آید و باقی جمله آرایش
 بین تو لطف پاکی را امیر سهمناکی را
 که او يك مشت خاکی را کند در لامکان جایش
 زهی شیرین که می سوزم چو از شمعش برافروزم
 زهی شادی امروزم ز دولتهای فردایش
 چرا من خاکی و پستم ازیرا عاشق و مستم
 چرا من جمله جانستم ز عشق جسم فرسایش

(۱) مقامات حمیدی Add. 7620 F. 110 a (۲) هم اکنون

مردم تبریز بدین گونه استعمال می کنند و مردم تهران نیز پاره‌ای از کلمات را.

دلا تا چند پرهیزی بگو توشمس تبریزی

بنه سر تو ز سرتیزی برای فخر برپایش

از دیگری:

برتو خوانم ز دفتر اخلاق آیتی در وفا و در بخشش

کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش

از اوحدی مراغی - جام جم ص ۲۰۸:

برنهالی نهاده بالیش را تا تو یادآوری جمالش را...

مپسند این سماع در دانش بی زمان و مکان و اخوانش

از زبدة الحقایق عین القضاة تمهید سادس نسخه خطی کتابخانه ملی

پاریس Supp. 1356. F.376

آن بت که مرا داد به هجران مالش دل گم کردم میان خند و خالش

پرسند رفیقان من از حال دلم آن دل که مرا نیست چه دانم حالش

رسم الخط این کتاب همانند کتبی است که در قرون

اولیه هجری در ایران به فارسی نوشته شده است چون:

رسم الخط کتاب

نوشتن پ و چ بایک نقطه، فرق گذاردن بین دال و ذال

برابر قاعده مخصوصش در کتابت، اتصال کاف به کلمه بعد چون «کاز» بجای

«که از» و «کترا» بجای «که تو را» و گاه انفصال آن، نوشتن کی و جی و هرک

و هرچ بجای که و چه و هر که و هرچه، گذاردن سه نقطه زیر سین و دو نقطه در حلقه

(ی) غالباً.

جدا یا سرهم نوشتن کلمات متن تابع هیچ قاعده مشخصی نیست گاه کلمات

مرکب جدا نوشته شده و گاه ۲-۳ کلمه یا حرفی و کلمه‌ای یا حروفی و کلماتی

به صورت‌های گوناگون بصورت پیوسته نگارش یافته است.

«ب» در آغاز فعل غالباً متصل نوشته شده، و در آخر کلمات مختوم به

واو اشباعی الف آمده است چون بگوا- نیکوا بجای بگو و نیکو و نظائر آن که در

دیگر متون کهن نیز دیده می‌شود.

در مواردی بجای آوردن واو عطف، روی آخرین حرف کلمه معطوف

ضمه گذارده شده است مانند: «در وعد و عید تو راست گفتمی» ص ۳۱ س ۳ و «بر طاعت صبر و صبر امید رضا هر دو پدید آمد» ص ۱۰۶ س ۷-۶ و «میوه دادیم راحت پیوسته» ص ۱۱۱ س ۱۲

گاه در نگارش دیده می شود که فاصله اضافی موجود در يك سطر را با دو خط موازی == پر کرده است که در بادی امر ممکن است بنظر آید این کار برای آن است که اسجاع زیر هم قرار گیرند از جمله در صفحه ۱۶۰ متن عکسی بدین گونه:

پس یعقوب گفت این هم از آنست	تسویل همه ز فرزندانت
من صبر جمیل خو فرا کردم	انبارین نیز همچنا = نست
ایضاً در صفحه ۲۱۰ متن خطی که در قسمت افست شده می توان دید:	
کافران گویند نه ای پیامبر	بگو بسنده بود الله دا = ور
امامان در کتب ازین خبر	دادند شما می نکنید هیچ باورا

اما با بررسی بیشتر روشن می شود که حقیقت جز این است زیرا در بسیاری از موارد وجود این گونه خطوط برای آن است که جای خالی موجود، برای نوشتن کلمه بعد کافی نبوده و خالی و سفید گذاردن صفحه هم کتاب را زشت می کرده است^۲

این کار منحصر به شیوه کاتب متن حاضر نیست در کتاب بستان العارفين و تحفة المریدین که مورخ ۵۴۷ هجری است و ضمیمه کتاب منتخب رونق المجالس می باشد^۳ در صفحات ۲۸۴ و ۲۸۵ از دو خط موازی برای تساوی اندازه سطور استفاده شده است. این روش کتابت را در نسخه عکسی تفسیر پاک چاپ بنیاد فرهنگ ایران و تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری نیز می توان دید.

(۱) ایضاً رجوع شود به ص ۱۶۹

(۲) برای ملاحظه این گونه خطوط موازی رجوع شود به قسمت افست شده صفحات ۶۸/۷۲/۷۳/۷۶/۷۷/۸۰/۸۹/۹۰/۱۱۴/۱۳۳/۱۴۳/۱۵۵/۱۶۰/۱۷۴/۱۷۵/۱۹۸/۲۰۹/۲۲۹

(۳) رجوع شود به منتخب رونق المجالس و بستان العارفين و تحفة المریدین چاپ دانشگاه تهران مصحح نگارنده ص ۱۴۵ عکسی برابر با ص ۲۵۵ چاپی

مختصات دستوری

ابدال

۱- ابدال «ب» به صورت «ف»:

الف- در اول کلمات

آری فا ما می گفتی که ما یوسف را نگه داریم. ص ۷۹ س ۱۴-۱۵
کافران گفتند فا رسولان و اما دو کار یکی بکنید. ص ۱۲۰ س ۱۰-۱۱
دوری بشوند فادید نیابند. ص ۱۲۲ س ۱

ب- در وسط کلمات:

زُفان = زُبان

بزفان چو آب حجت می خواند. ص ۲۲ س ۳

زفان زیشان یکسر واگیر. ص ۲۷ س ۱۶

زنادانسته زفان نگه دار. ص ۳۱ س ۱۳

۲- ابدال «ب» به صورت «و»

این نوع ابدال در متن فراوان صورت گرفته است:

الف: در آغاز کلمات:

وازا آوردن = باز آوردن

ار واز آرید رنجه ندارید شترواری گندم بدهیم ص ۸۲ س ۱۶-۱۷

واز داشت = باز داشت

گفت بارخدای واز داشت خواهم ز مانند آنکه از پیش بگفتم ص ۳۲

س ۱

وا = با

واما دو کار یکی بکنید ص ۱۲۰ س ۱۱

ورنا = برنا

عیال عزیز را چه می گویند باز آن ورنا که در خانه دارد. ص ۶۷ س ۳-۴

ویزار = یزار من در هر دو جهان از بت ویزارم. ص ۱۳ س ۱۲

ب- در وسط کلمات:

ایمان نیاری تا عذاب الیم در نیاوید (= در نیابید). ص ۸ س ۶-۷

تا ثواب ابد از من بیاوند (= بیا بند). ص ۵۴ س ۹

میزوان (= میزبان) از من بهتر نیاوید (= نیابید). ص ۷۸ س ۱۳

بعذاب خدای می شتاوند (= می شتابند) ص ۱۰۰ س ۱

ج- در آخر کلمات:

شتاو = شتاب

شادان و دنان شتاو می کردند. ص ۴۱ س ۲

۳- ابدال «ت» به «د»:

گفتند = گفتند:

گفتند در رحل آنکه یاوید سالی دارید. ص ۸۳ س ۶

۴- ابدال «ذ» به «ی»:

بدان دریاشان گیاره کردیم. ص ۹ س ۲

بگیاریدش رنجش مدارید که زود درمانی. ص ۳۷ س ۱۶-۱۵

آن امت لوط از یاد مگیارید. ص ۴۵ س ۱۰

چو دروازه مصر غیر بگیاشت... ص ۸۹ س ۱۲

هیچ بمگیار. ص ۲۰ س ۱۳

۵- ابدال «ر» به «ل»

طباخ دال یاود. ص ۷۲ س ۱۷

۶- ابدال «ف» به «و»:

او کردند = افکندن:

مرایشانرا خود دستها او کند ص ۶۷ س ۱۳.

سال هشتم راحت پدید آید چنانکه شماشیره وا دراو کنید. ص ۷۵ س ۵-۶

۷- ابدال «گ» به «ب»:

بروش = گروش:

بگرویدی پیش از باس تا بروش ویرا سود کردی. ص ۱۱ س ۱۳-۱۴

برویدگان = گرویدگان:

از برویدگان یکی نگیرند. ص ۱۳ س ۸

بنجد = گنجد:

در قصه مخلوق خطا در بنجد. ص ۵۵ س ۲

۸- ابدال «و» به «ب»

الف: در آغاز کلمه:

برزیدن: پیروی کردن، عمل کردن (= ورزیدن)

این بی دینان جهال باشند نه‌هاشان نیک نبرزید. ص ۸ س ۱۱

هر کس که ببرزد بحق نبازد، هر کس که نبرزد بحق بسوزد. ص ۱۴

س ۱۵-۱۶

بدین زیبایی حکم بتازی بتو فرستادیم تا بیزی. ص ۱۱۲ س ۱۳-۱۴

ب- در وسط کلمه:

نبشتن = نوشتن

حرکاتش همی نبیستند ص ۱۰۱ س ۷

بسبب توبه طاعت بنیسیم. ص ۱۱۳ س ۱۴

۹- ابدال «ه» به «خ»:

پرخیز کار = پرهیز کار

نیکو روی پرخیز کاری. ص ۷۰ س ۸-۹

بشنو تو نشان باغ آنان کایشان مطلق پرخیز کارند. ص ۱۱۱ س ۱۰-۱۱

در آب روان سایه درختان پرخیز کاران تان جاودان باشند. ص ۱۲۴

س ۱۰-۹

ی- قلب: (اگر خطای کاتب نباشد) در این موارد دیده شده است:

حمتاً = حتماً

حمتا ایشان با تو جفا کردند. ص ۸۲ س ۵

مشا = شما

پدرتان بی او بمشا بماند. ص ۶۰ س ۱

حذف و تخفیف

۱- حذف یاء مبدل از کسره اضافه:

سودها (= سودهای) سره زان سوی پدید آید. ص ۱۰۵ س ۱۴

۲- حذف «ن» از آخر کلمات مختوم به الف:

ازمن بمثل قفیزی گندم بی برادرتا [ن] خود هم نیاوید. ص ۷۸ س ۱۶ و
ص ۷۹ س ۱

پس خورد و بزرگ هر کتا [ن] هست شما همه را نزد من آرید. ص ۸۹
س ۱۵

می تا [ن] خواند تا پیامرزد. ص ۱۱۸ س ۱۹
در سایر متون کهن از جمله تفسیر عتیق سورآبادی این گونه حذفها
بوفور دیده می شود از جمله:

شباروز بجای شبان روز: «یوسف علیه السلام سه شباروز دران چاه بود»
قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سورآبادی ص ۱۴۴
حذف نون بعد از «یا»: ای جای بجای این جای: «ای کاشکی راحیل مرا
نزدادی، کاشکی ای جای بر من گورگشتی» ص ۱۵۳

ایضاً حذف نون بعد از الف: جوامرد بجای جوان مرد: «در این قصه
(داستان یوسف) ذکر پیغامبران و بسامانان است و ذکر فریشتگان و پریان و
آدمیان و چهارپایان و مرغان و سیر پادشاهان و آداب بندگان و احوال زندانیان
و فضل عالمان و نقص جاهلان و مکر و حیل زنان و شیفتگی عاشقان و عفت
جوامردان و ناله محنت زدگان» قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سورآبادی
ص ۱۳۴ ایضاً - ص ۲۱۳

۳- حذف حرف اضافه «به» یا «با»:

من صبر جمیل خوفرا کردم. ص ۸۶ س ۸
به جای: من [با] (یا [به]) صبر جمیل.....

۴- حذف بقرینه:

ز اول او را سلام دادند، چو گفت: و عليك، سخن بگفتند. ص ۳۸

س ۱۵

۵- حذف واو از میان کلمه:

اهلت با تو در پیش می شند (بجای: می شوند). ص ۴۲ س ۱
رسواییهاشان بیش باشد بدوزخ شند (= شوند) آن قوم وازو. ص ۴۸

س ۲-۳

آن روز بشند (= بشوند) آن شب در آیند. ص ۱۰۱ س ۸

۶- حذف بعثت ادغام دو حرف هم جنس یا قریب المخرج: «او را هیچیز (= هیچ چیز) همتاندا اند» ص ۷۲ س ۸

هروز بجای هرروز: «هروز (= هرروز) قومی وفات می یابند» ص ۱۱۴ س ۵

هیجای بجای هیچ جای: «اینان که شما همی در آیند در آشکار و نهان هیجای نیابد» ص ۱۱۱ س ۱-۲

در سایر متون کهن نیز این گونه حذف و ادغام وجود دارد از جمله در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سور آبادی: هیجا بجای هیچ جا در صفحات ۸۳، ۲۳۵، ۴۴۸

هیچیز بجای هیچ چیز در صفحه ۴۳۸

هروز بجای هرروز ص ۹۸: «رسول گفت: اشتر چند کُشند هرروز؟ گفت روز بود که ده بکشند و روز بود که نه بکشند مهمانی لشکر را بنوبت»

۷- حذف الف: یا با (= یا ابا): «گفتند یا ابا اینک بضاعت ما....» ص ۸۰ س ۶

احتمال خطای کاتب نیز بسیار است که «بابا» را «یا با» نوشته باشد و یا با تکلف بیشتر عبارت: «یا بابا» بوده باشد.

سرنجام بجای سرانجام: «سرنجام نیک اورا پدید آید» ص ۱۰۶ س ۱۷

خانمنها بجای خانمانها: «خانمنهاشان زیر وزیر آمد» ص ۴۲ س ۱۱

زنججا بجای زانجا یا ازانجا: «توقصه یوسف زمن شنیدی زنججا که خرد واجب آن بود» ص ۹۲ س ۱۱-۱۲

۸- حذف فعل یا روابط: «این پیراهنم با خود بیرید آنجا که پدرم برویش بنهید» ص ۸۹ س ۶-۷

«چو ایشان را می بازگردانید، همگنانشان را حاضر کردند، آن برادر را کز پدر دارند می فرماییم تا حاضر آرند» ص ۷۸ س ۱۱-۸

«در رنجه او فایده ندانم» ص ۳۷ س ۱۸

۹- حذف علامت صفت مفعولی: خود کرد بجای خود کرده: «بخود کرد

شما مرا مگیرید. تا چند کنی مرا ملامت مرخویشتن را ملامتی بکنید» ص ۱۲۳
س ۱۱-۹

۱۵- تخفیف «یا» و استعمال آن بصورت کسره:

و اگیر بجای واگیر: «زفان زیشان یکسر واگیر» ص ۲۷ س ۱۶
ان بارین بجای این بارین: «من صبر جمیل خو فرا کردم، انبارین نیز
هم چنانست» ص ۸۶ س ۸-۹

بگرند بجای بگیرند: «بازان همه را ناگاه بگرندی ص ۹۳ س ۱۵
۱۱- حذف دال پس از واو = بو = بود: «می ترسیدند از ان ستد و داد
زان بو که دران راغب نبودند» ص ۶۴ س ۴-۵
زوش = زودش: «زینهار که زوش واز آرید» ص ۶۱ س ۱۵
زو = زود: «زو خویشتن رازیشان برهان زین شهر برو چو شب در آید».
ص ۴۱ س ۱۷-۱۸

زوتر = زودتر: «مگر آن ببینند برادر را زوتر بیارند» ص ۷۹ س ۶-۷
۱۲- حذف «ها» ی غیر ملفوظ: پاری = پاره‌یی (پاره‌ای): «پاره‌ای زو
خوش پاری شوره» ص ۹۸ س ۱۳
دروازی = دروازه‌یی (دروازه‌یی): «یک یک از هر دروازی چو جواز
دهند آنگاه دروید». ص ۸۱ س ۴-۳
۱۳- حذف دو حرف آخر کلمه؛ مژ = مژده: «بی دستوری مژ بندا دهند»
ص ۱۱۳ س ۶

حروف

انواع الف

۱- الف اشباع واو:

این نوع الف همراه با حرف واو در آخر کلمات اعم از فعل، اسم یا
ضمیر درین متن بسیار دیده می شود و برای اشباع تلفظ واو بکار گرفته شده
است چنانکه در سایر متون کهن نیز هست:

الف: در اسم: جادوا

گویند: این گفت جادوا آورد. س ۱۹ س ۴

ب: در فعل: بگوا

بگوا می چه برد و می چه آرد ص ۱۲ س ۱۳

بگوا که مرا او دیگران را فرمان دادند ص ۱۱۲ س ۷-۸

ج: در صفت: نیکوا

زینهار ای زن کاو را نیکوا داری ص ۶۴ س ۸

د: در ضمیر سوم شخص مفرد

هر که دروا فضلی باشد فردا ویرا بر آن ثوابست. ص ۱۷ س ۱۱-۱۲

... زیرا که بدوا ایمان داریم. ص ۱۲۰ س ۳

گفت بود کازوا دستوری خواهم. ص ۹۰ س ۱۳

ب: الف در آخر سوم شخص مفرد فعل «گفت»:

گفتا:

گفتا بابا تاویل آن خواب کان روز مرا تعبیر کردی امروز یاد باقی بدیدم.

ص ۹۱ س ۳-۴-۵

گفتا نه من همی گفتم امید بخدای وقتش در آمد. ص ۹۰ س ۹-۱۰

گفتا الله را گواه گرفتیم. ص ۸۰ س ۱۷

ج: الف تفخیم:

نیکا مثلاً که یاد کرد دست. ص ۱۲۵ س ۷

د: الف دعا برای سوم شخص جمع:

از رحمت ما دور بادند چنانکه ثمود دور بیودند. ص ۴۷ س ۱۱-۱۲

۲- استعمال حرف ندای «یا» بجای «ای»

گفتند یا زن همی عجب داری از کار خدای. ص ۳۹ س ۱۳

۳- استعمال حرف عطف «او» به جای «و»

بگوا که مرا او دیگران را فرمان دادند. ص ۱۱۲ س ۷-۸

هم ناچه او هم زمین خدای راست. ص ۳۷ س ۱۷

استعمال باء

الف: استعمال باء تأکید بر سر فعل ماضی برای نشان دادن نوعی تداوم زمانی

از رحمت ما دور بادند چنانکه ثمود دور بیودند ص ۴۷ س ۱۱-۱۲

در رسولانم عاصی بیودند ص ۳۵ س ۱۸

ب: بکار بردن باء تأکید بر سر فعل نفی:

عیالت را با خود بنبرید که وی بازیشان هلاک گردند. ص ۴۲ س ۳-۴

ما دست ز خدایان بنداریم ص ۳۴ س ۳

مر واحد را بیت بندهد ص ۷۱ س ۱۹

ج: استعمال باء تأکید در آغاز فعل نهی:

عجب بمه‌مان از مکر اینان ص ۱۱۴ س ۸

عجب بمه‌مان از بر تو خندند ص ۱۰۹ س ۱۴

یکی زیشان گفت بمکشید ارمی بکنید جاییش بنهید نابیناسان او را بر-

گیرند، جایی ببرند، شما ازو برهید ص ۶۰ س ۳-۶

د- استعمال حرف اضافه «ب» در اول و «را» در آخر مفعول صریح:

پیغام دادیم نوح پیامبر را تا بگزارد بقوم خود را ص ۲۴ س ۱۷-۱۶

انواع «ی»:

الف: «ی» استمراری

این عرش اله بر آب بودی پیشا که مکان در وجود آورد. ص ۱۸ س

۱۱-۱۲

اروا خواستی بی شک توانستی که يك سان داشتی بدانچه شایستی. ص

۵۳ س ۱۹ و ص ۵۴ س ۱

گویی که مرا می سجده آرندی. ص ۵۸ س ۹

ب: «ی» شرطی

اروا خواستی بی شک توانستی که يك سان داشتی بدانچه شایستی. ص ۵۳

س ۱۹ و ص ۵۴ س ۱

چو آن زن قصد کرد او نیز کردی،

ار آن را نبیدی که برهان ما داشت. ص ۶۵ س ۱۴-۱۵

ج: برای ساختن فعل نیشابوری:

قرآن گویند تو بافتستی بگو تا عשרی ایشان درباوند. ص ۲۵ س

۱۹.

د - برای رساندن نوعی التزام

واجب کردی که اهل هر شهری سود راززیان جدا بکردی.

بگرویدی پیش از باس تا بروش ویرا سود کردی ص ۱۱ س ۱۱-۱۴

معانی برخی از حروف اضافه

۱- ب = با

وا برویدگان بهم همی باش. ص ۱۴ س ۳

یوسف و امتاع هردو بهم بودند. ص ۶۲ س ۸

من هردو بهم بحق نگه دارم. ص ۷۷ س ۱۵

گفت: جمله بهم از در آن شهر اینک گفتم در نشوید. ص ۸۱ س

۱-۲

۲- با = به

چو باز آمدند با نزد یعقوب... ص ۷۹ س ۸

۳- باز = به

بازو خوانم تا زنده باشم. ص ۱۱۲ س ۱۱

اقرار که مرا باز آن جهان آرند. ص ۱۱۲ س ۱۲

بیرون آری از هرچه ناروی باذن الله خالق عالم باز آن راهی که خدای

بستود. ص ۱۱۵ س ۸-۱۵

۴- باز = با

هرچند بسی جنبندگانند از احرارند از بندگانش جمله بازو طاقت

ندارند. هرچند بسی قوت دارند. ص ۳۵ س ۱-۴

— عیالت را با خود بنبرید که وی بازیشان هلاك گردند. ص ۴۲ س

۴-۳

— چو دلو از چاه می برآمد یوسف باز آن، عجب بماندند. ص ۶۳

س ۱۱-۱۲

— اندر عالم از کس نترسیم باز آن منت که ما آرزو داریم. ص ۱۲۰

س ۴-۵

۵- فا = با

بگفت فایعقوب... ص ۵۸ س ۶

خواهش کافران فا ما هرگز هر چند کنند سود ندارد. ص ۱۰۳ س

۹-۸

۶- فا = به

روی فا کرد فایندیمان. ص ۷۳ س ۱۷

۷- فاز ← باز = با

فاز و گفتست باری درمن نگر. ص ۶۷ س ۵

فاز آن می گفت که عالم بودند. ص ۷۳ س ۲۰

چه پندارند که فاز هر کس بدانچه کردست خبر ندارد. ص ۱۱۰ س ۴-۵

۸- فاز ← باز = به

— فاز آن منگر کشان خدای خوانند. ص ۷۲ س ۲

— الله بفضل فازوا نمود [ه] بود. ص ۸۱ س ۱۷

۹- فرا = به

مر هر يك را كارد فرا دست داد.

خواری و زندان آخر بر من فرا سر آید. ص ۶۷ س ۱۵

اندوه پدرت فرا سر آمد. ص ۹۰ س ۸

۱۰- وا = با

نشانها بود در باب یوسف وا برادرانش پرستندگان را. ص ۵۹ س

۷-۶

زلیخا گفت: چنین نیکو بود مرا و چنین در خانه بگیری. ص ۶۶
س ۴-۵

۱۱- ۱۰ = به

همه را و اخدای خوانم. ص ۹۳ س ۱۴

۱۳- ۱۲ = باز = یا

واجای آمد و از و در ساخت ص ۸۲ س ۱۰

ضمیر

الف - استعمال ضمیر مفرد بجای جمع:

آنرا که سالها بمردند بحرمت او فاسخن آیند. ص ۱۰۸ س ۱۶ و ص ۱۰۹ س ۱

همان روز آن را که متقیان باشند باذن الله در جنان آرند. ص ۱۲۴ س ۷-۸

ب- بکار بردن ضمیر متصل بصورت منفصل پس از «حرف»
گویند گرما را برون آرند ما درخواستیم تا تان برون آرند. ص ۱۲۲ س ۱۳

جمع

درین بخش تنها به ذکر چند مورد مهم اکتفا می شود:

الف- جمع اسمهای معنی با «ان»:

دروغان شان فاش بکردیم. ص ۴۸ س ۱۴

ب- در مورد ضمیر اشاره: گفتار شما اصلی ندارد، از پنهان بود الله داند در آشکارا شك بنماید اینان که شما همی در آیند در آشکار و نهان هیچ جای نیابد. ص ۱۱۰ س ۹-۱۱ و ص ۱۱۱ س ۱-۲

ج - بکار بردن صورت مثنای عربی: ابوان = پدر و مادر

ابوانش را بر تخت بنشاست. ص ۹۰ س ۱۶

پیشوندهای فعلی

۱- بر:

بر آمدن: بنظر رسیدن - گردیدن

آنروز که بشیر پیراهنش را بررویش نهاد سرخ برآمد. ص ۹۰ س ۵-۶
بر آوردن: بیرون آوردن

صاعی زجوال او بر آوردند ص ۸۵ س ۱۸

برداشتن: از میان برداشتن

بنیکیها گناه بردار ص ۵۳ س ۳

بر رسیدن: دریافتن و آگاه شدن

شما بر نرسی من جبر نکنم. ص ۲۵ س ۱۳

بر ساختن: بدروغ ساختن

خود بر ساختند خودشان نکو آمد ص ۱۱۱ س ۳

۲- در:

در رفتن: داخل شدن.

دیگران را گفت بمصر دروید ص ۹۰ س ۱۷

در سپردن: همدست شدن.

نگر و ا ظالمان تان درن سپارید که شما فردا بآتش بسوزید ص ۵۲ س

۱۲-۱۳

درگشتن: جدا شدن - بازماندن

گفتا ز شما تا او درگردد. ص ۸۴ س ۱۶

در نواختن: مراوده داشتن

شما یوسف را چو در نواختی چنان کش یافتی مرا بگویند. ص ۷۵ س

۱۷-۱۸

۳- فا:

فانمودن: وانمودن.

امروز ترا رسوای سر خلق رسوای سر خلق آب فا نمایم. ص ۹ س ۱۵-۱۶

فاپیش آوردن: به پیش آوردن

بخته بریانی فاپیش آورد. ص ۳۹ س ۲-۱

فاشمار گرفتن: به شمار گرفتن

پس زان همه را فاشمار گیرند ص ۱۱۴ س ۷

فاشنیدن: شنیدن

رسولان شان پیغام دادند نه پذیرفتند و نه فاشنیدند ص ۱۱۸ س ۱۱-۱۲

۴- فرا:

فرا کردن: آشکار کردن؟- کردن

من صبر جمیل خو فرا کردم ص ۸۶ س ۸

۵- وا:

وافا پذیرفتن: ایمان آوردن و پذیرفتن.

آن قوم از پیش مثله گشتند از باز آیند و افا پذیرند از نیز عقاب سخت

بیند ص ۱۰۰ س ۳-۴-۵

وا دریافتن: داوری کردن

آن وقتی که وا دریاوند دادها بدهد ص ۱۵ س ۱-۲

واگشتن: پشت گرداندن یا روی نهادن بهدنی دیگر

وا کفر ازینجا وامگردی ص ۳۴ س ۱

وا نهادن: باز نهادن

فرا خود را این وا نهادند ص ۱۲۱ س ۱۶

فاصله افتادن میان پیشوند «می» و فعل

الف: کلمه فاصل جزء نخستین فعل مرکب است:

این ناچه شما را خود نشانست بر آنکه من می راست گویم. ص ۳۷ س

۱۳-۱۴

گفت بار خدای را می گواه گیرم. ص ۳۴ س ۱۰

ب: کلمه فاصل مفعول است:

برخی ز بتان از تو بیازدند زیرا که تو می بتان نکوهی. ص ۳۴ س ۷
بدان مقدار که می از آن بخورید. ص ۷۴ س ۲۰

ج - کلمه فاصل مُسند است:

نه می بس بود که تو بگویی. ص ۳۴ س ۴

د - باء تأکید جدا کننده پیشوند و فعل است:

نه می بزید نه می بمیرند. ص ۱۲۱ س ۸

ه - کلمه فاصل جزء پیشوندی است:

امیدوار بُدی تا این بگفتی می واداری از بت پرستیدن. ص ۳۶

س ۱۷

و - کلمه فاصل، «کلمه پرسشی» است:

ایشان خود را می نتوانند می چه بیوسید زیشان شفاعت. ص ۱۰۴ س

۳-۱.

بکار بردن صیغه های فعل به وضعی خاص

۱- استعمال صیغه جمع غایب ماضی بجای مفرد مخاطب:

امیدوار بُدی تا این بگفتی می واداری از بت پرستیدن، آگاه نه ای
خبر نداری که پدران ما همه برین بودند. باور نکنیم هر چند گویند ما حیرانیم
در آنچه می گویند سودت نکند هر چند گویند. ص ۳۶ س ۱۷ و ص ۳۷ س ۱-۶

۲- بکار بردن صیغه جمع غایب مضارع بجای جمع مخاطب:

اینان که شما همی در آیند در آشکار و نهان هیچای نیابد. ص ۱۱۱ س

۲-۱

۳- استعمال صیغه جمع غایب ماضی بجای مفرد غایب:

چو بانگ عذاب فادید آمد یکی زیشان زنده نماندند. ص ۴۷ س

۸-۷

۴- استعمال صیغه مفرد غایب مضارع بجای جمع غایب:

نه می بزید نه می بمیرند. ص ۱۲۱ س ۸

۵- بکار بردن صیغه جمع مخاطب مضارع بجای مفرد مخاطب:

تو این مسأله از من بهتر دانید. ص ۹۱ س ۱۴
 تو نامه ز ما بجمله دارید. ص ۹۳ س ۲
 ایشان را گفت: اگر بگرویدی تو کل داری اگر مسلمانی از بار خدای
 نومید مباشید هر چه تان باید جمله ازو خواهی. ص ۷ س ۲ تا ۵
 فرمان دادیم موسی و هرون را گفتیم در شهرها مسجدها گیری روی فاقله
 نماز بگزارید. ص ۷ س ۱۵-۱۲

۶- استعمال صیغه جمع مخاطب ماضی بجای مفرد مخاطب:
 تو آن وقت نبودید. ص ۹۲ س ۹

تو روز نخست مرا بگفتید. ص ۹۱ س ۱۲

تو يك ذره مزد نخواهید. ص ۹۲ س ۱۷

۷- استعمال فعل امر مفرد بدون مرجع برای تسویه:

حق می گویم گو هر چه خواهی باش زیرا که بدوا ایمان داریم. ص ۱۲۰ س ۲

۸- استعمال فعل امر مفرد «نگر»: الف - در ترجمه نون تأکید عربی:

- تو نادانسته نگر نپرسی. ص ۳۱ س ۱۱

در ترجمه فلا تسئلن مالیس لك به علم (سوره ۱۱ هود آیه ۴۶)

ب - در ترجمه لای نهی آیه ۶۷ سوره ۱۲ یوسف:

«وقال يا بُنَيَّ لَا تَدْخُلُوا امْنِ بَابٍ وَاحِدٍ»

گفت: جمله بهم از دران شهر اینك گفتم نگر در نشوید ص ۸۱ س ۱-۲

۹- استعمال نوعی خاص از ماضی استمراری: در ساختن این نوع
 ماضی استمراری بجای «ی» در سوم شخص مفرد نشانه هایی که افاده جمع می-
 کنند چون: «ید» و «ندید» بکار می رود از جمله در ص ۴۰: کردید بجای
 کردی: «زحلیمی که بود فاسؤال آمد بسیار و اما رجوع کردید.»

این نوع استعمال خاص ظاهراً در قرون پیشین به فراوانی در محلهایی
 رواج داشته است چنانکه در بسیاری از صفحات تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی
 نظائر آن را می توان یافت از جمله در داستان ناقة صالح مربوط به سوره اعراف

در صفحه ۸۵ قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۷ چنین آمده است: «دره‌ای بود، در پیش آن دره مرغزاری بود بزرگ، در پیش آن مرغزار چاه عظیم، همه آب ایشان ازان چاه بودی، از مرغزار سیر بخوردی و بچاه شدی، آب او را بر سر آمدی همی خوردید. انکه بقدرت خدای آن همه آب که بخورده بودی شیر شدی از بن موی چون ستاره روشن شیر همی شاریدید، خلق چندانکه خواستندی از شیر وی فرا گرفتندید خوشترین و چربترین همه شیرها».

ایضاً در ص ۱۵۴ کتاب مزبور می‌خوانیم: «... آمد تا بخانه یعقوب و وی در بیت‌الاحزان بود خانه‌ای بود که یعقوب بنا کرده بود درانجا شدید و دوی فرا دیوار گردید و بر یوسف نوحه می‌کردید خالی از اهل بیت».

ایضا در ص ۳۰۰: «در اخبارست که موسی علیه السلام در سرای فرعون در زی ملک‌زاده‌ای رفتید چهارصد غلام با وی برنشتید و مقرره زنان و بردا برد در پیش وی، خلق بر وی نظاره می‌کردید. گاه‌گاه دلش بگرفتید در صحبت خلق فرصت نگاه داشتید و از دارالملک بیرون آمدید و بنظر عبرت در خلق و در گم‌راهی خلق می‌نگریستید و می‌گریستید».

آقای دکتر یحیی مهدوی استاد دانشگاه تهران مصحح تفسیر عتیق سور-آبادی و قصص قرآن مجید برگرفته از آن کتاب در صفحه شانزده مقدمه نوشته‌اند که در آخر فعل ماضی بجای «ی» برای افاده استمرار یا تردید «ید» گذاشته شده است چنانکه در بعضی از نسخ طبقات الصوفیه انصاری هم این خصوصیت دیده می‌شود.

همچنین در صفحه بیست و چهار مقدمه ضمن بیان خصوصیت زبانی و لهجه‌ای نسخه تربت جام که نوعی تلخیص از تفسیر سورآبادی است نوشته‌اند: «آوردن «ید» بجای «ی» در آخر فعل ماضی برای افاده تردید یا استمرار و غیره مثل «رفتید» و «گفتید» و «بردندید» بجای: رفتی و گفتی و

بردندی»^۱

۱۰- مصادر جعلی:

نیازیدن: «از نعمت او برخورداردن بینی آل یعقوب بتو نیازند» ص ۵۸-۵۹
 باوریدن: «ارچه ما این راست می‌گوییم ترا بی‌شک نباورد» ص ۶۲
 محاییدن: «املا کردی اثبات کردند آنچه ما خواهیم و ابمحاییم ص ۱۱۳
 ایضا ص ۲۰۸ بمحاییم

ظاهراً این گونه مصادر در فارسی کهن بکار می‌رفته است خاصه برای صیغه‌های مختلف از «محاییدن» یا «مخودن» شواهد بسیار در تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری دیده می‌شود از جمله در ترجمه آیه ۴۶ از سوره نساء در کتاب «ترجمه و قصه‌های قرآن از تفسیر عتیق سورآبادی» مصحح دکتریحیی مهدوی از انتشارات دانشگاه تهران نیمه اول چاپ تابان ۱۳۳۸ ص ۱۳۵-۱۳۶: «ای‌ان کس‌هایی که داده‌اند ایشان را نامه [یعنی توریت و انجیل] بیروید بدانچه فرو فرستادیم [چون قرآن] موافق و باور دارند آن را که با شماست [چون توریت و انجیل] از پیش ان که بمحائیم^۲ روی‌ها را، کنیم آن را چون قفای آن».

ایضاً در ترجمه آیه ۸۸ سوره یونس آمده است: «... ای بار خدای بمحای برخواسته‌های ایشان» در ترجمه «أطمیس»^۳

(۱) ایضاً: بر دیدن ص ۳۸۴ بودیدن ص ۳۸۹ نیمه اول تفسیر سور-آبادی و «بخوردید» ص ۶۱ و «خوردید» ص ۱۷۷ و ۱۷۵ و «آمدندید» ص ۱۴۰ و «داشتندید» ص ۱۴۰ و «بستید» ص ۱۵۲ و «داشتید» ص ۳۴۸ و «نکردید» ص ۳۴۹ و «دادید» ص ۱۷۵ قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی (۲) در متن این کلمه را از صورت صحیح «بمحائیم» کرده و در پاورقی شماره ۴ نوشته‌اند: «در اصل «بمحاییم» از تفسیر کلمه «مخ» در برهان قاطع این ظن حاصل می‌شود که «مخائیدن» بمعنی ناپدید کردن است»

(۳) در پاورقی این صفحه در ترجمه «أطمیس» نوشته‌اند: «شاید بمخای باشد... و شاید صیغه امر فارسی از «محو» عربی باشد» اما صحیح همان است که در صفحه بیست و پنج مقدمه متذکر شده‌اند که «محاییدن» و مشتقات برگرفته از آن باشند و نه مخاییدن.

ايضاً در صفحه ۳۹۷ کلمه «بمحدود» يعنی «محو کرد» و در ص ۳۹۹ کلمه «بمحاءي» بمعنی «محو کنی» آمده است. مصحح ضمن بیان خصوصیات زبانی و لهجه‌ای نسخه تربت شیخ جام در صفحه بیست و پنج مقدمه نوشته‌اند: «ساختن فعل فارسی از «محو» عربی مثل «محاییدن» و «محدودن» و غیره».

۱۱- استعمال پاره‌ای از جملات بطرز خاص:

«او را ز شما زیان ندارد» در ترجمه لاتضرّونه شیئاً ص ۳۵ س ۱۱
«درهم ساعت باطل بکنم» بجای «هم در ساعت باطل بکنم» ص ۳۴

س ۱۶

«گفت بارخدای زینت و اموال فاشان دادی» ص ۷ س ۱۶ و ص ۸

س ۱

۱۲- استعمال «را» برای فاعل:

«انراکز سالها بمردند به حرمت او فاسخن آیند» ص ۱۵۸ س ۱۶

افعال ساده کهن

اوفتیدن = افتادن، قرار گرفتن:

پس زانکه میان ما بیوفتید آن دیو لعین عادت این دارد. ص ۹۱

س ۱۱-۱۰

بردن = سود بردن، نتیجه گرفتن:

تا تو چه بری ازین چه می‌گویی. ص ۳۴ س ۹

بشولیدن = آشفته کردن:

نهاد خدای بر خلق بیشولند. ص ۲۳ س ۷

بمعنای: آشفته شدن:

خردت بشولید. ص ۳۴ س ۸

بیوسیدن = انتظار داشتن:

بگو شما یید که می‌بخواید بدون خدای از بت نصرت، ایشان خود را

می‌توانند می‌چه بیوسید زیشان شفاعت. [در ترجمه قسمتی از آیه ۱۶ سوره ۱۳

رعد: قل افاتخذتکم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعا ولا

ضراً...]

ص ۱۰۳ س ۱۸ و ص ۱۰۴ س ۱-۳

پسادن = پسودن:

صاع وان ز پیش بار ایشان بسبب آن صاع يك يك پساد. ص ۸۳

س ۱۱-۱۰

پوشیدن = پنهان کردن:

گفتا بر من همی پوشید. ص ۶۳ س ۳

پیمودن = کیل کردن:

مسنجید کم و کم میمایید. ص ۴۳ س ۸

پیمودن = سخن گفتن:

این کم ندهید ویش مستانید می پیماید چنانکه می خواهد. ص ۴۴

س ۵-۶

چربیدن = برتری داشتن:

یوسف و ابن یامین بر ما ازما بچربند. ص ۵۹ س ۸-۹

خواندن = بکمک طلبیدن

بت خواندن راست چنان بود که تشنه آب را بدست خواند. ص ۱۰۳

س ۴-۵

داشتن = نگه داشتن، متوقف ساختن ایضاً واداشتن

چو می خواهی که وای بیستید بنام خدای آنرا بدارید. ص ۲۹ س ۸-۹

بداری کاروان را که صاع ملک ایشان بدزدیدند ص ۸۲ س ۱۳-۱۴

درآیدن = یاوه گفتن، سخنان نادرست و بی پایه گفتن.

[این مصدر در ادب کهن ما همواره برای سخن دیوان و هرجا جنبه

تحقیر و توهین منظور بوده بکار رفته است و از آنجمله «هرزه درآیی» امروز

بجای مانده است و بکار میرود. در شعر ابوطیب مصعبی هم کلمه «درایش» که در

ذم جهان بکار رفته مؤید این معنی است:

همه آزمایش همه پر نمایش همه پر درایش چو کرگ طرازی^۱
 - گفتار شما اصلی ندارد، از پنهان بود الله داند در آشکارا شك بنه ماند
 اینان که شما همی درایند در آشکار و نهان هیچ جای نیابد. ص ۱۱۱ س ۱-۲
 و ص ۱۱۰ س ۹-۱۱

درفجیدن = درچیدن:

تو که آسمانی دامن درفجین [در ترجمه یا سماء اقلعی آیه ۴۴ از سوره
 ۱۱ هود]. ص ۳۵ س ۱۱
 دیندن = خرامیدن و حرکت کردن:

شادان و دنان شتاو می کردند. ص ۵۱ س ۲
 رسیدن = تمام شدن؛ نابود شدن، پایان آمدن:
 - او را بینند صبرشان برسد. ص ۲۳ س ۱۷
 - چو ما برسیم هم او بماند. ص ۵۶ س ۱
 ستیهیدن = نپذیرفتن، معارضه کردن.

چو بستیهد گوید نگروم بر آن بی خردی عقاب یاود. ص ۱۲ س ۱۰-۱۱
 سختن = سنجیدن

درم بسختند ص ۶۵ س ۴

شدن = رفتن:

- ضلال بعید بدان که آن ره بود کز راه بشند. ص ۱۱۶ س ۴-۵
 - آن روز بشند آن شب در آیند. ص ۱۰۱ س ۸
 فاوا شدن =

«فردا او را با ما بفرست تا فاواشو» در ترجمه ارسینه معنا غداً یرتج
 و یلعب، آیه ۱۲ سوره ۱۲ یوسف. ص ۶۰ س ۱۱-۱۲
 کولیدن = در لغت بمعنی کندن است و در اینجا ظاهراً به عمق حقیقت
 رسیدن منظور است.

(۱) تاریخ بیهقی مصحح دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۳۷۷ چاپخانه
 چاپخانه بانک ملی ۱۳۲۴.

گفتیم بدار تا بکولیم با آواز بلند توحید آورد، ایمان آورد. ص ۹ س ۶
 گذشتن = صرف نظر کردن، چاره داشتن:
 هفت سال غله بدروید خوردش مکنی درخوشه بگیارید الا اندک کزان
 نگذرد بدان مقدار که می از آن بخورید. ص ۷۴ س ۱۷-۲۰
 گرفتن = مؤاخذه و بازخواست:
 بدانچه گفتم مرا نگیری. ص ۳۲ س ۳
 گماریدن = تبسم کردن، خندیدن:
 عیالش بشنید بر پای، بگمارید. ص ۳۹ س ۷
 مولیدن = دیر ماندن - درنگ کردن
 منم یوسف شما چه مولید. ص ۸۲ س ۴
 نشانیدن = توقیف و بازداشت کردن:
 ابن یامین را یوسف بنشانند، ایشان فازوا خواهش کردند گفتند: پدرش
 بزرگ پیرست بجز او یکی زما بنشیند. ص ۸۴ س ۱۸-۲۰ و ص ۸۵ س ۱
 نشاستن = نشانیدن:
 ابوانش را بر تخت بنشاست. ص ۹۰ س ۱۶

افعال مرکب قابل ملاحظه

اقرار دادن = اقرار کردن
 اقرار دادم که جرم من کردم. ص ۷۶ س ۷
 بانگ برداشتن = فریاد کردن:
 پنهان گویند یا بانگ بردارید... ص ۱۰۱ س ۱
 بوی بردن = گمان داشتن، بوشنیدن:
 گفت ایشان را که بوی می برم از یوسفی ص ۸۹ س ۱۴-۱۵
 پشت دادن = فرار کردن و رفتن و گریختن
 ... یا نیز بخواری پشت بدهید. ص ۱۲۰ س ۱۳
 پشت وانهادن = توکل
 من پشت بداشت وانهادم، از ناداشتن بترنایم. ص ۳۴ س ۱۸-۱۹

- تشویر دادن = شرمساری فراهم آوردن، شرمسار ساختن
در مهمانم تشویر مدهید.
ص ۴۱ س ۶
- تقوی برزیدن = پرهیزکاری کردن
ایمان آری، تقوی برزید.
ص ۷۸ س ۳
- توکل آوردن = توکل کردن
شما نیز همه توکل آورید.
ص ۸۱ س ۱۲
- جفا گفتن = نسبت بد دادن و زشت گفتن
بسا نیز جفا از پس آن روز دروی برادرش در گفتید: ص ۸۸ س ۸-۹
چشم داشتن = انتظار
- بگو مولی چه چشم میداری.
ص ۱۳ س ۱
- حجت گیاردن (= گذاردن) = دلیل آوردن و حجت عرضه کردن
پدران ما بتان پرستیدند شما می گویی بت میپرستید باور نکنم ما خود
بیاورید ظاهرتر ازین حجت بگیارید.
ص ۱۱۹ س ۵-۹
- خصمی کردن = دشمنی و مخالفت کردن
گفتا امروز خصمی نکنم دربار خدای عذری بخواهید.
ص ۸۹ س ۲-۳
- خواب گزاردن = تعبیر کردن خواب
خوابم بگزار چنانکه دیدم.
ص ۵۸ س ۱۰
- دستان کردن = حيله گری، مکر بکار بردن
بگو چند دست بیریدند دستان کردند چرانپرسید.
ص ۷۵ س ۱۱-۱۲
- دست داشتن = قدرت داشتن - تسلط داشتن
دانید مرا بر شما نبود دستی.
ص ۱۲۳ س ۵-۶
- دستوری خواستن = اجازه و موافقت خواستن
گفت بود کازوا دستوری خواهم.
ص ۹۰ س ۱۳
- دست یازیدن = دست دراز کردن
چو دید که همی دست نیازند صعبش آمد.
ص ۳۹ س ۳-۴
- دمار بر آمدن = نابود شدن = هلاک بر آمدن

دمار از آن شهر برآمد. ص ۴۲ س ۸

دین برزیدن = دین داشتن، بدین پرداختن

بی سامان بود دین می نبرزید. ص ۳۵ س ۱۰

رحم بریدن = قطع صلۀ رحم

آنان که عهد شکنند فرمان نبرند رحم ببرند فسادکنند، مطرود گردند.

ص ۱۰۶ س ۱۸-۱۹ و ص ۱۰۷ س ۱

روزگار شدن = طول کشیدن

روزگار نشد که بختۀ بریانی فاپیش آورد. از آن نخوردند.

ص ۳۹ س ۱-۲

روی دادن = روی برگرداندن (مانند پشت دادن)

چو ایشان زان چاه روی را بدادند ازما بر او می وحی بردند.

ص ۶۱ س ۱۵-۱۶

روی گشتن = دگرگون شدن رنگ رخسار

کدخدای آن زن در وقت دراسید هردو را دیدرویش بگردید.

ص ۶۶ س ۲-۳

زمین بریدن = طی کردن روی زمین

از قرآن را چنان بسازیم که تا کوهها را بدان برانند بحرمت او زمین

ص ۱۰۸ س ۱۳-۱۵

سخن سختن = سخن با اندیشه گفتن، سخن ارزشمند گفتن

سخن سخت مگر کاین گفت کاین یوسف را شما همی نبینید.

ص ۷۷ س ۲-۳

سر در آوردن = تسلیم شدن - گردن نهادن

ایشان ما را بسزا ندانند بگو که مگر سری در آرند [در ترجمۀ...

آن لاله الا هو فهل انتم مسلمون آیه ۱۴ سوره ۱۱ هود]

ص ۲۱ س ۹-۱۰

شمار برگرفتن = بحساب رسیدگی کردن.

واجب آن بود که شمار برگیرند.

ص ۱۱۴ س ۴

صبر پیشه گرفتن = شکیبیا بودن

ما صبر آنگاه پیشه گیریم

ص ۱۲۰ س ۷

صبر دادن = درنگ کردن - مهلت دادن

در وقت وحی آمد که صبری بدهید شتاب مکنید ما ایشان را هلاک گردانیم

ص ۱۲۰ س ۱۴-۱۶

فرمان کردن = اطاعت کردن

ص ۵۲ س ۹

فرمانش کن، گو راست می باش.

فریاد خواندن = شکوه کردن

فریاد می خوانم تا گفت مرا کار چرا بستید.

ص ۱۲۴ س ۳-۴

کار بستن = اجرا کردن، در عمل آوردن

در آن آیاتست بر چنین تدبیر آنرا که خرد را کار بسته. ص ۹۹ س ۷-۸

کاری رفتن = اهمیتی یافتن، مشکلی پیش آمدن

گفتند: یوسف و ابن یامین بر ما با ما از ما بچربند. ما مردان بزرگ گشته، ایشان او را از ما ببرند، در دوستی شان از حد برفتست این مسأله ما کاری رفتست.

گزاف کردن = کار نادرست کردن - از حد گذراندن کار

ما در هیچ حال گزاف نکنیم. [در ترجمه و ما کان ربك لیهلك القرى

بُظلم و اهلها مصلحون آیه ۱۱۷ از سوره ۱۱ هود] ص ۵۳ س ۱۵

هلاکت بر آمدن = مردن

ص ۳۰ س ۹

هلاکت ز پسر نوح بر آمد

عبارت های فعلی

از پشت کسی بودن = از نسل کسی بودن (در ترجمه اهل)

ص ۳۱ س ۲

پسرم بی شک ز پشت من بود.

ص ۳۱ س ۸

از پشت تو بود که همی نه بس بود.

از پیش شدن = از عهده بر آمدن، موفق شدن

ص ۲۳ س ۱۲

ما از هر کس عاجز نباییم مپنداری کز پیش بشوند.

از راه بردن = منحرف کردن، گمراه کردن

ص ۱۱۶ س ۲-۳

دنیا بر دین برگزینند تا عامی را از راه ببرند.

از کسی دیدن = کاری را ناشی از عمل کسی دانستن، از چشم کسی دیدن
 از برگردی، از من ببینید، پیغام خدای فاشما بدادم. ص ۳۵ س ۷-۸

بازداشت خواستن = پناه بردن (در ترجمه اعاده)
 گفت: بار خدای بازداشت خواهم زمانند آنکه از پیش گفتم.
 ص ۳۲ س ۱-۲

با زمین راست کردن = ویران کردن
 از دههاشان برخی بجای است برخی وازمین راست بکردیم.
 ص ۴۸ س ۹-۱۰

بتك خاستن = دويدن آغازیدن
 آن زن بتك خاست.
 ص ۶۵ س ۲۰

بجا آوردن = تشخیص دادن، دریافتن
 گفتا: بنما مرا تو پیراهن تا بجای آرم که جرم او بود.
 ص ۶۶ س ۱۰-۱۱

بر چیزی بودن = بچیزی عقیده داشتن
 پدران ما همه برین بودند.
 ص ۳۷ س ۲

بروی کسی گفتن = در حضور و روبروی کسی گفتن
 برویهاشان تو وادرگویی.
 ص ۶۱ س ۱۹

بسر واگشتن = توبه کردن، بازگشتن از خطا و روی به راه راست آوردن
 (در ترجمه توبوا الیه)

– رحمت خواهی بسر واگردی. ص ۳۳ س ۱۳

– رحمت خواهی بسر بازگردی. ص ۳۶ س ۱۴

چیزی بروی کسی آمدن = مصیبت یا بلایی بر سر کسی فرود آمدن
 گفتا که بروی ما چه آمد
 ص ۴۰ س ۱۴

خوفرا کردن = خوگرشدن
 من صبر جمیل خو فرا کردم. ص ۷۶ س ۸

در خدای عذرخواستن = از خدا پوزش خواستن
 دربار خدای عذری بخواهید
 ص ۸۹ س ۳

در کسی عاصی بودن = در برابر کسی نافرمانی کردن

در رسولانم عاصی نبودند. ص ۳۵ س ۱۸

دست بسینه فدا داشتن = تسلیم بودن، پذیرفتن
هرچه توانید بر وی بکنید من نیز بسینه دست فدا دارم

ص ۴۶ س ۱۱-۱۰

دل کسی را نگهداشتن = پاس خاطر کسی داشتن

اردل بابا همی نگه دارید هرچند زودتر شوید... ص ۸۷ س ۸-۹
سر درکاری داشتن = علاقه داشتن و فریفته کاری بودن

در دوستی او عجب سری دارد. ص ۶۷ س ۶

کسی را از خدا خواستن = بخشایش خواستن برای کسی

گفتند: بابا بی شک خطا کردیم باید که ما را از خدای بخواهی. [در
ترجمه آیه ۹۷ سوره ۱۲ یوسف: قالو یا ابا ناس استغفر لنا ذنوبنا انا كنا
خاطئين] ص ۹۰ س ۱۱-۱۲

کسی را باور داشتن = به کسی اطمینان داشتن

گفتند بابا ما را نگویی چرا ما را باور نداری ص ۶۰ س ۸-۷

[در ترجمه آیه ۱۱ از سوره یوسف ۱۲ مَالِك لَا قَامِنًا]

پاره‌ای از لغات که نمودار کهنگی متن است

آسوده: آرام گرفته و ساکن

آن زر خلاص و آن دیگر آسوده و آن آب زلال نفع پدید آرد.

ص ۱۰۵ س ۵-۶

اسپاردن: سپردن

یوسف گفت کاین خزاین را سرتاسر کلید بمن اسپارید. ص ۷۷ س ۷

آلوفج (بروزن آموخت) - شوریده خرد - سفیه «مگر که مرا آلوفج

خوانید یقین دانید که عظم بر جاست» ص ۹۰ س ۲-۱

آمین: ایمن

بمصر در روید تا خدای خواهد امن بنشینید. ص ۹۰ س ۱۷-۱۸

اند: بشکل مجرد به جای «چند»

ما در تورات پیش از تو ترا اند جای رسول خواندیم.

ص ۱۰ س ۹-۱۰

بادغر: بادگیر

کردارهاشان بسان خاکستری در بادگری پیاد بر دادند.

ص ۱۲۱ س ۱۳-۱۴

باغ: جنت

بشنو تو نشان باغ آنان.

ص ۱۱۱ س ۱۰

باوریدن: باورشدن

ارچه ما این راست می گوئیم ترا بی شک این نباورد. ص ۶۲ س ۱۱

بخته: گوسفند پرواری و فربه

روزگاری نشد که بخته بریانی فاپیش آورد. ص ۳۹ س ۱-۲

بر: درمعنی نزدیک به «برعهده، بزیان»

رسوا کارا گر کودکی را زمین ما گرگ ببرد بربرما بود اگرچنین باید که پدر چنین نگوید.

ص ۶۱ س ۸-۵

براه: بر راه راست درمقابل گمراه

ما ایشان را گمراه خواندیم، ایشان خود را براه خواندند.

ص ۱۱۱ س ۶-۵

بسامان: پارسا و شایسته

حاشا ای ملک زینهار بسامان تر از وکسرا ندیدند. ص ۷۶ س ۱-۲

در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی ص ۱۳۴ نیز

آمده است و در بسیاری از متون کهن دیگر چون رونق المجالس و بستان العارفین و تحفة المریدین. (شاهد) از قصص: «و این قصه (سورة یوسف) را «احسن -

القَصَص» خواند زیرا که در این قصه ذکر پیغامبران و بسامان است و ذکر فرشتگان و پریان و آدمیان»

بسند: کافی

نگه دار خدای بسند باشد.

ص ۷۹ س ۱۶

ص ۳۱ س ۱۰

بی سامان: ناشایسته، ناپارسا (در ترجمه غیر صالح)

پنام: پنهان

مزدش نبود چو در پنامی. ص ۵۴ س ۳۰۲

بی آن باید که برگزینی

پیش بار: بار نخستین چارپای قافله

صاع وان ز پیش بار ایشان بسبب آن صاع يك يك پیساد.

ص ۸۳ س ۱۰-۱۲

پیمان پیمان: اندك اندك «قوم و خویش هم که معنی دیگر پیمان است

مناسبت دارد».

ص ۶ س ۱۶

پیمان پیمان پنهان بگرویدند

چاشتان - ظرف نان و خوراك:

ص ۷۵ س ۴-۵

بخواب دیدم که چاشتانی نان بر سر دارم

در برهان قاطع مصحح دکتر معین نوشته است که: «چاشدان با دال ابجد

بر وزن پاسبان مخفف چاشت دان است و آن ظرفی باشد که نان و خوردنی در

آن میان گذارند، چه چاشت بمعنی خوردنی و طعام هم آمده است و چاشکدان

(بسکون کاف) نان دان را گویند...»

ج ۱ ص ۶۱۲

داشت (ناداشت): محل یا موجود قابل تکیه کردن.

قابل ذکر است که کلمه «ناداشت» به معنی نادرست و حيله گر و غیر قابل

اعتماد در کتاب «سمك عيار» مکرر آمده است.

من پشت به داشت و انهام از ناداشتان بتریايم. ص ۳۴ س ۱۹-۱۸

در وقت: بی درنگ، بلافاصله

ص ۶۶ س ۲

کدخدای آن زن در وقت رسید،

دست: مسند

ایشانرا خود مهمان خواند، در آن مهمانی تکلفی کرد مرا ایشانرا خود

ص ۶۷ س ۱۱-۱۳

دستها او کند.

دُگمان (= دوگمان): منافق

قومی که مرا همباز گویند دروغزنند و دُگمانند

این کلمه در راحة الصدور راوندی ص ۲۲۹ مصحح محمد اقبال چاپ
امیر کبیر سال ۱۳۳۳ بمعنی تردید و احتمال آمده است که بنظر درست نمی-
آید: «چون امرا را خبر شد یگان و دوگان می آمدند و زمین می بوسیدند. همه را
قبول کرد و از سرگناهشان درگذشت. مثل: *إِسْتِصْلَاحُ الْعَدُوِّ بِحَسَنِ الْمَقَالِ*
أَسْهَلُ مِنْ اسْتِصْلَاحِهِ بِطُولِ الْقِتَالِ دشمن را با استمالت بدست آوردن
خوارتر که بمقاتلت از بیخ برکندن که استیصال دوگمانی بود و
پیوستن و وصال تن آسانی». در آخر کتاب در فرهنگ کلمات و مصطلحات
نادره ص ۵۰۱ در معنی دوگمانی می نویسد: کاری که انجام آن
دوگمان داشته باشد مثلاً جنگ دوگمانی است که انجام آن ممکن
است فتح و ظفر باشد و نیز ممکن است شکست باشد.
(of a double passibility=)

بنظر اینجانب این معنی هم قابل تصور است که جنگ همواره کینه بر جای
می گذارد و نفاق. چه تسلیم یا صلح شکست خورده بر غبت نیست و همواره
منافق خواهد ماند و تظاهر بدوستی خواهد کرد تا قدرت انتقام بدست آورد.
رز: باغ انگوری

زمینی بینید درهم پیوسته پاره ای زو خوش پاری شوره رزان که در آن
انگور باشد، زمینها زو کشت رسته. ص ۹۸ س ۱۲-۱۳ و ص ۹۹ س ۱-۲
رز در اینجا برابر باغ انگوری است نه درخت انگور چون ترجمه
قسمتی از آیه ۱۴ سوره رعد است بدین صورت: «وفی الارض قطع متجاوزات
و جنات من اعناب و زرع و فخیل...» در مسقط منوچهری نیز می بینیم
همین کلمه «رز» بمعنی باغ انگور آمده است آنجا که میگوید:

دهقان بسحرگاهان کز خانه بیاید نه هیچ بیارامد و نه هیچ پیاید
نزدیک رز آید در رز را بگشاید تا دختر رز را چه بکار است و چه شاید

یک دختر دوشیزه بدو رخ ننماید

الا همه آبستن و الا همه بیمار

دیوان منوچهری چاپ دیر سیاقی ص ۱۲۱

در بسیاری از متون کهن «رز» بهمین معنی «باغ انگوری» آمده است و «رزبان» محافظ آن باغ. از جمله در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سور آبادی ص ۱۶۵: «بامداد ساقی ملک گفت یوسف را: من دوش خواب عجب دیده‌ام. چنان دیدم که در رز شدی و در آن رز تاك بودی آن را سه شاخ و سه خوشه انگور از تو فرو آویخته، من آن را فرا گرفتمی و عصیر کردمی و فادست ملک دادمی»

رزم - بانگ شدید بخصوص بانگ رعد و شتر (کلمه عربی است):
بدبختان را اندر آتش آرند بر سان خران همی برزمند

ص ۵۰ س ۳-۴

روز پسین: روز رستاخیز

ص ۱۱۲ س ۱۰

بروز پسین ایمان دارند.

زر خلاص: زر خالص و ناب

آن زر خلاص و آن دیگر آسوده و آن آب زلال نفع پدید آرد.

ص ۱۰۵ س ۵-۶

زنینکان: زنان - از جنس زن. این طرز استعمال هم اکنون در خراسان خاصه بین روستائیان رواج دارد چنانکه گویند: بزُینه یعنی جنس بز و میشینه بمعنی جنس میش، مردینه جنس مرد، پسرینه جنس پسر

پسران تان را همی بکشتند زنینکان را به فساد خود را
سر: خوب

ص ۱۰۵ س ۱۴

سودها سره زان سوی پدید آید.

سنه خواندن: نفرین و دعای بد کردن

ص ۷ س ۱۴

موسی فرعون را سنه خواند.

اشاره است به قسمتی از آیه ۸۸ سوره ۱۰ یونس آنجا که موسی می گوید:
«... رَبَّنَا اطْمِسْ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلٰی قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتّٰی
يُرَوُّا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ». در صفحه ۱۱۸۱ برهان قاطع مصحح دکتر معین بهمین
معنی ذکر شده و شعر لیبی از لغت فرس اسدی را بشاهد آورده است:

ای فرومایه و در کونهل و بی شرم و خبیث

آفریده شدی از فریه و سردی و سنه

این بیت در لغت فرس اسدی مصحح دیرسیاقی ص ۷۵ بعنوان شاهد برای لغت «فریه» آورده شده و در ذیل آن نوشته‌اند که مرحوم دهخدا در معنی «سنه» تردید داشته‌اند ولی اکنون با آمدن این لغت در کتاب حاضر بمعنی نفرین ظاهراً تردید رفع می‌شود.

سوه: به جای سوی یا سوک

این سوه اندوه صعب باشد.

ص ۸۷ س ۱

فاوا - لغت کم استعمالی است در فرهنگ‌ها آنرا شرمنده و رسوا، شرمندگی و رسوائی معنی کرده‌اند و شاهد ییتی از عمق بخاری است بدین- صورت: (برهان قاطع مصحح دکتر معین ج ۳ ص ۱۴۳۸)

بس که بخشد کف تو در و گهر بحر شرمنده گشته و فاوا

اما در متن حاضر معنی فاوا نزدیک است به «بیهوده» و «بی پایه» و «اختلاف - شقاق» که کلمه «اندروا» را بخاطر می‌آورد از نظر اندک ماندگی با آن از نظر شکل.

برای روشنی بیشتر همه عبارات مربوط با شاهد ذیلاً آورده می‌شود از یونس (۱۰) آیه ۶۲-۶۳-۶۴ ص ۴ کتاب:

قومی کز اولیاء باشند

ز اندوه و زیم امن باشند

نشان ایشان آن بود

که مؤمن باشند

تا آخر عمر صاین باشند

مر ایشان را دومرده بدهند

یکی اینجا دیگر که برخیزند

سخنان الله فاوا نباشند

آن فوز عظیم بود که یی‌اوند

لازم است گفته شود که در متن «سبحان الله» نوشته شده که در کتاب حاضر

عیناً ثبت گردید اما با توجه به آیه مربوط دانسته شد که صحیح کلمه باید «سخنان» باشد نه «سبحان» بدین شرح آیه ۶۴-۶۳: الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ که روشن است «سخنان الله فاوا نباشند» ترجمه: «لا تبدیل لکلمات الله» است.

درجای دیگر همین متن نیز «فاوا» آمده است اما به معنی دیگر شاید نزدیک به: «ناشناخته - ناآگاه و نظایر این کلمات شاهد درص ۶۳ کتاب حاضر ضمن ترجمه آیه ۱۹ سوره یوسف است:

چو یوسف را جمله بدیدند

یک دیگر را می مژده دادند

او را پنهان فاوا می بردند

بضاعت عرش نام کردند

وقسمت مورد استشهاد از آیه چنین است:

«... قَالَ يَا بَشْرِي هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً»

این کلمه ضمن تفسیرها و ترجمه‌های قرآن کریم در موارد مختلف که بیشتر با «اختلاف» هم معنی است آمده از جمله: در ترجمه تفسیر طبری مصحح حبیب یغمائی ج ۳ ص ۹۹۲: «هرآینه بیرم دستهای شما و پایهای شما از فاوا» ایضا «فادوای کردن» در ج ۳ ص ۱۵۸۴

در ترجمه قرآن واقع در موزة پارس شیراز هم «فاوائی» در معنی «اختلاف آمده است: «اوراست فاوائی شب و روز» ترجمه قسمتی از آیه ۸۲

(۱) - بعلاوه کلمه «فادوا» و «فادوایی» در صفحات ۱۹، ۲۹، ۴۵، ۸۱، ۹۴

۶۲۴، ۸۴۴، ۹۰۹، ۹۸۳، ۱۰۳۵-۱۰۴۸، ۱۱۱۰، ۱۲۵۹، ۱۳۴۴ تفسیر

طبری دیده می‌شود.

سورة ۲۳ مؤمنون): وَلَهُ اِخْتِلَافٌ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

در تفسیر قرآن کریم تألیف ابوبکر عتیق سورآبادی که در سال ۵۲۳ هجری قمری کتابت شده و نسخه عکسی آن توسط بنیاد فرهنگ ایران به شماره ۱۶ انتشار یافته هم این کلمه مکرر آمده است از جمله: در صفحه ۷ در ترجمه همان آیه ۸۲ سورة مؤمنون که سابقاً نوشته شد یعنی «فاودایی یا فادوا» در ترجمه «اختلاف» بدین گونه: «و اوراست فادوای شب و روز...»

در کتاب «ترجمه و قصه‌های قرآن» از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام که مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری است و باهتمام استادان یحیی مهدوی و مهدی بیانی در ۱۳۳۸ از طرف دانشگاه تهران بچاپ رسیده در ص ۳۷۴ نیمه اول کتاب مزبور در ترجمه آیه ۹۳ از سورة ۱۰ یونس کلمه «اختلاف» در دومورد «فادوایی» معنی شده است: «و بدرستی که ما فرود آوردیم فرزندان یعقوب را فرود آوردن جای نیکو و روزی دادیم ایشان را از خوشیها؛ فادوایی نکردند تا که بایشان آمد علم و دانش. بدرستی که خدای تو بگزارد میان ایشان

(۱) ایضاً در ترجمه موجود درموزه پارس شیراز «فاوا» و بر ساخته‌ها از آن بشرح ذیل آمده است:

سوره جائیه آیه ۵	فاوایی در ترجمه اختلاف
مریم ۳۷ سجده ۲۵ حشر ۱۴ شوری ۱۰	فاودا کردن «
فصلت ۵۲، ۴۵	
شعرا ۴۹ طه ۷۱	از فاوا « من خلاف
ذاریات ۸ جائیه ۱۷ فاطر ۲۸، ۲۷ زمر ۳، ۴۶	فاوا « مختلف
حج ۵۳	فاوا « شقاق

در یافتن مواردی که کلمه «فاوا» و بر ساخته‌ها از آن در ترجمه تفسیر طبری و ترجمه قرآن موجود درموزه پارس شیراز بکار رفته است ممنون محبت آقای دکتر علی رواقی هستم.

(۲) کلمه در نسخه عکسی به گونه‌ای است که نمی‌توان دانست «فادوای» است یا «فادوایی» برای ملاحظه چند مورد دیگر رجوع شود به صفحات ۲۴۴ و ۲۹۰ و ۳۹۹

[کار] روز قیامت در آنچه ایشان فادوایی کرده باشند» که قسمت مورد نیاز از آیه «فَمَا اخْتَلَفُوا» و «يَخْتَلِفُونَ» است.^۱

در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابو بکر عتیق نیشابوری ص ۲۵۵ هم «فادوا» در ترجمه «(مِنْ خِلافِ)» آیه ۷۴ سوره ۲۵ طه آمده است: «هر آینه بزم دستهای شما و پایهای شما را فاودا، دست راست و پای چپ و پای راست و دست چپ»

فروور (ظاهراً = فروهر؟): و ابار خدای دستان نتوان فروور هاتان را
وا دریاوید

فریشتگان: فریشتگان شان با يك دیگر دوستان باشند ص ۱۲۴ س ۱۱-۱۲
کدخدا: شوهر (در ترجمه سیّد): کدخدای آن زن در وقت در رسید

ص ۶۶ س ۲

قبله^۲: حباب آب: و آب پدید آید، بازو کف بود و قبله بود بسیار،
هر دو بشوند صافی پدید آید
ص ۱۰۴ س ۱۷، ۱۸، ۱۹
کم زان: حداقل

کافران گویند باری کم زان که زانچه درخواستم یکی بیارند.

ص ۱۰۰ س ۶-۷

کوژ: ناراست

ص ۲۳ س ۸

تاویل کتاب کوژ گویند.

کویز: کیل و پیمانه

ص ۸۸ س ۳

کویزهای گندم ازو بخواستند.

((۱)) ایضاً رجوع شود بهمین کتاب ص ۳۹۳ در ترجمه آیه ۱۱۲ سوره ۱۱ هود و ص ۳۹۴ در ترجمه آیه ۱۲۰ سوره هود.

((۲)) در لهجه مردم بخارا هنوز این کلمه بهمین معنی بکار می رود حتی برای «آبله دست» و حباب و برجستگی روی نان استعمال می شود، در خراسان هم به برجستگی روی نان «قبله» می گویند که ظاهراً صورت تغییر یافته ای است از «کوپله» که بمعنی حباب مولوی و دیگران بکار برده اند.

گاه: بوته زرگری

زان زر که درگاه دارد صایغ یا دیگر همی جوش پدید آرد.

ص ۱۰۵ س ۱-۲

گردن: برتر و قوی

هرجای که در عالم گردنی بود فرمانش را مطیع بودند.

ص ۳۵ س ۱۹- ص ۳۶ س ۱

مهر: شوهر (در ترجمه بعل)

این مهر من شیخ گشته، عجب دارند از پیر فرزند.

ص ۳۹ س ۱۱-۱۲

میخ: ابر

آن میخ گران بآب باران.

ص ۱۰۲ س ۵

ناباک: در ترجمه مسرف (زیاده روی کننده - از حد در گذرنده)

«ناباک» بمعنی «بی پروا - بی باک» در سایر متون هم دیده می شود از جمله در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سوز آبادی ص ۲۰۸: «ماده سگی بد آن موضع بچه داشت. بچگان را شیر می داد و بختتصر را بایشان شیر می داد تا آنکه که کودک بشیر سگ بر آمد، نیکو روی و زیرک و ناباک» ایضا «ناباکی» در صفحات ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۹۱، ۲۰۶، ۳۹۱ کتاب مزبور.

سعدی نیز در قسمت بدایع (کلیات سعدی مصحح فروغی ص ۶۹۰ سال ۱۳۲۰ چاپخانه علمی) این کلمه را بکار برده است آنجا که می گوید:

دل دیوانگیم هست و سر ناباکی

که نه کاریست شکیبائی و اندهناکی

فرعون در مصر گردنی بود ناباکی بود زو بترسیدن. ص ۷ س ۱

ناروی: ناپسندیده و ناصواب

بیرون آری از هر چه ناروی.

ص ۱۱۵ س ۶-۷

نوبتی: پاسبان، نگاهبان

از ما او را نوبتیانند کز پیش وز پس نگاه می دارند.

ص ۱۰۱ س ۵-۶

«نوبتیان» در ترجمه «معقبات» آمده است:

نهمار: بسیار

قرآن عربی از بهر آن بود تا دریافتنش نهمار آسان بود.

ص ۵۷ س ۸-۷

نیژ: عاشق سخت و مبرم

گفتا ای زن خطا کردی زود توبه از نیژ درمانی.

ص ۶۶ س ۲۰- ص ۶۷ س ۱

واتر: ظاهراً به معنی «آن سوتر» است. ترجمه آیه ۱۷ از سوره یوسف ۱۲

عیناً از متن آورده می شود تا محل شاهد ص ۶۲ کتاب:

گفتند بابا خودت نگوییم

گرگی امروز ناگاه در آمد

ما یوسف را در رخت بنهادیم

چو وقت مسابقت در آمد

یوسف و امتاع هر دو بهم بودند

گرگ او را بخورد پس واتر آمد

ارچه ما این راست می گوئیم

ترا بی شک این نباورد

دربرهان قاطع مصحح دکتر معین ج ۴ ص ۲۲۴۳ «دورتر» معنی شده و

همین معنی در فرهنگ رشیدی هم آمده است.

واقع: قیامت

از واقع بسیار بیندیشد تا قیر سر را چو شیر گرداند، آن روز که همه

حاضر باشند برخی رویها چو قیر گرداند. ص ۴۹ س ۵ تا ۸

هفتی: هفت تا

هفت خوشه با اند یابس، این هفتی سبز آن خشک بودند.

ص ۷۳ س ۱۵-۱۶

هنباز، انباز

ص ۱۰۴ س ۶

می ما را هنباز گویند.

افتادگی‌ها در ترجمه کتاب از آیه ۶۲ سوره ۱۰ یونس که تقریباً با اواخر فارسی و آیات جزو یازدهم برابر است آغاز می‌شود تا آخر آیه ۷۲ همان سوره. اما ترجمه فارسی فقط تا آخر آیه ۷۲ و چند کلمه از آیه ۷۳ را دربر دارد و با کمال تأسف ترجمه قریب هفت آیه که نمی‌توان دانست معادل چند صفحه می‌شود از متن ساقط است و بار دیگر کتاب از «عمل المفسدین» که قسمت اخیر آیه ۸۱ است شروع می‌شود و باین ترتیب نزدیک دو آیه عربی نیز همراه فارسی‌ها از متن افتاده بدین شرح:

۱- تمام آیه ۸۵ سوره یونس «وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَئْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمُ الْقَوَا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ»

۲- تمام آیه ۸۲ بجز دو کلمه آخر آن «فَلَمَّا الْقَوَا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحَرَانِ اللَّهُ سَيَبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلَحُ [عمل المفسدین]

آخرین آیه موجود در این کتاب آیه سی‌ام از سوره (۱۴) ابراهیم است (تمام سوره ابراهیم ۵۲ آیه است) که تقریباً با آخر جزو سیزدهم قرآن برابر است. با شرحی که گذشت مجموع ترجمه کتاب حاضر از آغاز تا پایان نزدیک دو جزو است.

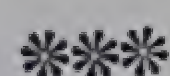
معرفی نسخه قطع کتاب بین وزیری و رقعی است بابعاد $۱۶/۵ \times ۲۱$ سانتی-خطی متر، اندازه مسطر در تحریر متغیر و غالباً ۱۱×۱۲ سانتی متر است، کاغذ سمرقندی برنگ نخودی مات از نوع ضخیم است، جلد مقوایی نازک با روکش تیماج مشکی ضربی با عطف در سمت چپ.

خط نسخ متوسط خوانا است که آیات قرآنی با قلم درشت‌تر، هشت و هفت و گاه شش سطر در صفحه و ترجمه‌ها ریزتر از هفده تا ده سطر در صفحه نوشته شده است.

در دو صفحه نخستین اندك تذهیبی در دو مستطیل ۲۵×۱۵ سانتی متر با ترنج مانندی در دو جانب وجود دارد. نام و نشان این بخش از کتاب خدای به سرخی در مستطیل نگاشته آمده و در دایره‌ای کبود تیره و با پرّه‌های زرّین که متصل به ترنج است علامت «عشر» برنگ کاغذ متن نمایانده شده است.

سایر عشرات را در حاشیه کتاب در دوائری هم با پرّه‌های زرّین و منتهایی برنگ سرخ و کبود تیره که همواره کلمه «عشر» در آن هم‌رنگ کاغذ متن است نشان داده‌اند. «خمسات» بشکل گلابی زرّین با خطوط سرخ داخلی و یک خط کبود که آنرا احاطه کرده و در دو جانب گوشواری خُرد دارد مشخص گردیده است.

سر سوره‌ها بخط کوفی زرّین سایه دار است یعنی قبلاً با قلمی بسیار باریک کلمات را میان تهی نوشته‌اند و بعد با آب زر درون آنها را پر کرده‌اند. خطوط باریک سیاه را همه‌جا در بالا از حد کلمه فراتر برده‌اند که خود نوعی آرایش است. جای بجای خاصّه در گردی‌های «واو» و «ه» با نقطه‌های سرخ کلمات را آراسته و در جانب راست سرسوره‌ها لچک ترنجی نیز با خط کبود و حشو زرّین و آرایشی به سرخی جلب نظر می‌کند.



سخن را با درود فراوان بر روان مترجم بی‌نام و نشان این دوجزو از مهین کلام یزدان پایان می‌برد، مردی که کوشش او بی‌گمان در شناخت و دسترسی به حلقه دیگری از زنجیره شعر فارسی قرون اول هجری مدد می‌رساند. از آقای علی سلطانی‌گرد فرامرزی فارغ التحصیل فاضل دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران که زحمت بازنویسی و مقابل و تنظیم فهرست لغات این مجموعه را با علاقه و دقت خاصی برعهده داشته‌اند و در هیچ باب از یارمندی دریغ نورزیده‌اند سپاسگزار است.

از اولیای محترم امور بنیاد فرهنگ ایران که با چاپ این کتاب به سنت دیرینه خویش که خدمت به زبان و ادب پارسی است وفادار مانده‌اند امتنان دارد.

تهران - فروردین ۱۳۵۳ هجری خورشیدی

احمد علی رجائی بخارائی

Call No. _____

Acc. No. _____

Date _____

CENTRAL LIBRARY
THE UNIVERSITY OF KASHMIR

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

IQBAL LIBRARY

Acc. No. 4624

Call No. _____

Author _____

Title Daisy
Science

IOBAL LIBRARY

Acc. No. 4624

Call No. _____

Author _____

Title Daisy

Science

در هیچ حال هیچ کار بر دست نگیری
 از قرآنم^۱ حرفی نخوانی اندک و بسیار
 هیچ کار نکنی که نه ما دانستیم
 تا تو بگویی در دانایی ما که در نیاید .
 ما داناییم بدانچه می در شوی ،
 هیچ چیز از ما پنهان نماند ،
 نه خورد و بزرگ ، تا بگروی
 ما این همه را پدید کردیم
 تا یاد گیری که می چه شنوی
 قومی - کز اولیا [ع] او باشند ،
 ز اندوه و ز بیم آمن باشند
 نشان ایشان آن بود که مؤمن باشند

۱ - اصل : قراتم .

یونس ۶۱/۱۰

یونس ۶۲/۱۰

یونس ۶۳/۱۰

تا آخر عمر صاین باشند^۱ .
مر ایشان را دو مژده بدهند :
یکی اینجا، دیگر که برخیزند .
سبحان الله فاوا نباشند ،

یونس ۶۴/۱۰

آن فوز عظیم بود که بیاوند .
اندوهگن مباش که عزت ماراست ،
ارچه ایشان تشبیه می کنند
ما اشنواییم گفتارشان را ،
ما داناییم بهرچه بکنند .

یونس ۶۵/۱۰

هرچند هستند بند گانند ،
ار در زمین اند یا در آسمانند .
قومی که مرا همباز^۲ گویند ،
درو غزنند و دگمانند
شب را تاریک تا بیارامید ،
روزی روشن تا فرابینید .

یونس ۶۶/۱۰

درین هردو بسی نشانست
ار فاشنوید ، معنی بجای آرید
گفتند : یکی فرزند بگرفت .

یونس ۶۷/۱۰

۱ - اصل : « باشد »

۲ - کذا ...

۶۲۱
بگو : سبحان الله ، والله که نگرفت

او بی نیازست ، اوراست عالم ،

ز نادان تشبیه هیچ نشگفت

آنان که برو دروغ گویند ،

هرگز ز عذاب او بترهند .

واجب نکند ز بهر دنیا ،

خاصه که همه را واقیامت آرند ؛

پس بچشانیم عذاب ایشان را

بدان نا سزاها که می بگفتند.

یونس ۶۸/۱۰

یونس ۶۹/۱۰

یونس ۷۰/۱۰

تو قصه نوح را بریشان خوان ،

تا یاد گیرند ، بهش بشنوند ،

او گفت : بر شما می صعب آید

بر آنکه مرا منبر نهادند .

من تا بزم می و اخدای خوانم ،

تو کل کردم تا بشنوند

بیعت بکنند و یاری خواهند .

هویدا بکنند تا بدانند .

پس جمله آن نزد من آرید .

زمانم مدهید تا مردی ببینید .

یونس ۷۱/۱۰

ار برگردی زیان شما را
هرگز بشما طمع نکردم.....^۱

یونس ۷۲/۱۰

فرعون گفت : بر من آرید
جادو استاد هر چند توانید.
چو استادان حاضر گشتند ،
موسی گفت : يك بار برهانی .
چو ایشان آن را یکسر بنهادند ،
موسی گفت : کنون بینی که الله
این را چون حبطه گرداند ،
ز الله شما یاری نیاوی .
الله حق را ظاهر گرداند
گرچه شما باور نداری .

یونس ۷۹/۱۰

یونس ۸۰/۱۰

یونس ۸۱/۱۰

یونس ۸۲/۱۰

زان قوم هیچ کس ایمان نیاورد
مگر مردان یا کودکانی چند
از جانب ام ز قوم او بودند
پیمان پیمان پنهان بگرویدند
فرعون در مصر گردنی بود،

۱ - از اینجا ترجمه ناقص مانده است و ترجمه آیات ۷۳ تا ۷۸ و بخشی
از آیه ۷۲ از قرآن ظاهراً در صحافی افتاده است .

- نا باکی^۱ بود زو بترسیدن^۲
 [موسی] ایشان را گفت :
 اگر بگرویدی، تو کل داری، اگر مسلمانی
 از بار خدای نومید مباشید ،
 هرچه تان باید جمله ازو خواهی .
 گفتند : یارب تو کل آوردیم ،
 ما طاقت کفران نداریم .
 ز کام دشمن ما را نگه دار
 چنان که از کفران یکسر برهیم .
 فرمان دادیم موسی و هرون را ،
 گفتیم: در شهر مسجد هاگیری.
 روی فاقبله^۳ نماز بگزارید،
 جمله مؤمنان را مژده بدهید.
 موسی فرعون را سنه خواند
 بدستوری ما تا یاد گیرید .
 گفت : بار خدای ! زینت و اموال ،

۱- چون برابر رسم الخط کهن «ب» و «پ» بایک نقطه نوشته می شود
 «ناپاکی» نیز می توان خواند .

۲- چنین است در متن اصلی بجای «بترسیدند» و این گونه حذف ها در این
 متن معهود است .

۳ - اصل : قله .

فاشان دادی ، گفتی بگروید

نه آن را دادی تا کفر آرند -

این لام اینجلام والـف خوانند^۱ -

اموال شان را ز مالی بیرون بر،

[بر]^۲ دلها سخت [گیر]^۲ که می نگروند .

بگو : شما زانی که ایمان نیاری ،

تا عذاب الیم در نیاوید .

گفت^۳ : دعاتان مستجابست .

دعوت می کنم راست می باشید

این بی دینان جهال باشند

نهادهاشان^۴ نیک نبرزید .

یونس ۸۸/۱۰

یونس ۸۹/۱۰

۱ - مقصود ازین جمله دانسته نشد .

۲ - در متن اصلی نیست که با توجه به آیه قرآن و ضرورت اکمال جمله فارسی افزوده شد .

۳ - کلمه در متن اصلی دستخوش دگر گونگیهای کتابتی شده است ، و آن را « گفتیم » و بتقریبی « گفتند » نیز می توان خواند ولی چون در اصل آیه « قال » آمده است برابر آن « گفت » ترجیح داده شد .

۴ - چنین است در اصل و جمله « این بی دینان جهال باشند ، نهادهاشان نیک نبرزید » ترجمه : « وَ قَتَبِيعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ » است و معنی « نهادهاشان » دانسته نیست . شاید خطای کاتب و اصل « نهادهاشان » یا « نهانهاشان » یا « راههاشان » باشد .

بنوا اسرایل در پیش بودند
 بدان دریاشان گیاره کردیم
 فرعون و جنود در قفا بودند^۱،
 آن بی دینان را غرقه کردیم
 چو کرد آن آب آهنگ فرعون،
 گفتیم : بدار تا بکولیم
 باواز بلند توحید آورد ،

یونس ۹۰/۱۰

اسلام آورد . گفتیم : نپذیریم
 این وقت ترا بی شک باس است
 چو مجبر باشی قولت نشنویم .
 عاصی بودی از پیش و مفسد ،
 دعوی کردی تا بر تو شمیریم
 حتی در دعای موسی خبر داد ،
 حتی اینجا و ازان مخوانی
 امروز ترا رسوای سر خلق ،
 رسوای سر خلق^۲، آب فانماییم

یونس ۹۱/۱۰

۱ - اصل : « بودندند » . و بسیار محتمل است استعمالی خاص باشد
 ۲ - چنین است در متن اصلی یعنی « رسوای سر خلق » دو بار تکرار
 شده است . اگر قصد خاصی چون تأکید در بین نباشد شاید دومی : « رسوای
 سر آب » بوده است و بعبارت دیگر کلمه « خلق » زاید است و اشتباهاً تکرار
 شده .

گویند : فرعون ، گویند غرق شد .
 آن سگ ملعون ؛ فرا دل آریم .
 بسیار کسند که ما مر ایشان را
 عاقل دانیم ، غافل دانیم^۱ .
 هر چیز کزو بمرد واماند ،
 بنی اسرائیل را بدادیم .
 روزی حلال در باغ خورم ،
 عافیت و از ان هر سه بدادیم .
 ما در تورات پیش از تو ترا
 آند جای رسول خواندیم .
 ایشان جمله بتو بگرویدند
 تا امروز که ترا منشور دادیم ،
 دو گروه شدند ، خلاف کردند
 ما روز قیامت وا دریابیم .
 هر کس گوید : باور نداریم ،
 بگو بار خدای فاتو می گوید :
 ار می خواهی که شك برخیزد ،
 رو پرس زانکه خبر دارد

یونس ۹۳/۱۰

۱- معنی عبارت چنانکه باید روشن نیست. شاید « غافل یا بیم » بوده است
 و صورت فعلی نتیجه خطای کاتب است.

تا فا تو بگوید کز^۱ خداوند
 بردست رسول حق بتو آمد ؛
 پندت بدهد گوید : زینهار
 چنان نکنی که ریت بماند .
 زان قوم مباش که نه بکارند ،
 زیرا که هلاک از تو بر آید .
 قومی که الهشان براند ،
 شومان باشند، ایمان نیارند .
 ار آیاتم جمله ببینند
 مگر در بأس یکی نگروند
 واجب کردی که اهل هر شهری
 سود را ز زیان جدا بکردی ،
 بگرویدی پیش از بأس
 تا بروش ویرا سود کردی .
 اینک بشنو حدیث یونس :
 قومش چو عتاب ما بدیدند ،
 بیدار شدند بدو بگرویدند
 بنفرین بودند، با آفرین گشتند .
 در نعمت ما بسی بزیستند ،

یونس ۹۴/۱۰

یونس ۹۵/۱۰

یونس ۹۶/۱۰

یونس ۹۷/۱۰

۱ - اصل : کر .

یونس ۹۸/۱۰

چو ایمان بر کفر برگزیدند

ار ما خواهیم که اهل عالم را

بر آن داریم تا بگردند

تواناییم که در کم زیك ساعت،

اکراه کنیم یکسر بگردند.

تو زان باشی که مردمان را

اجبار کنی می تا بگردند؟

می آن باید که او بگردد

تا فرمانم را کار بندد

چو بستیهد، گوید: نگروم

بران بی خردی عقاب یاود.

گویند: چه کنیم تا پذیرد؟

بگوا^۱ می چه برد و می چه آرد.

سودشان نکند، باور ندارند؛

گویند: هردو فعل فلك^۲ باشد.

روز را ببرد، شب را در آرد.

یونس ۹۹/۱۰

یونس ۱۰۰/۱۰

یونس ۱۰۱/۱۰

۱ - در رسم الخط کهن پارسی و از جمله در این کتاب گاه پس از

واو و ظاهراً بمنظور اشباع آن الفی می آورند مانند «بگوا» بجای «بگو» و

«دروا» بجای «درو» برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مقدمه.

۲ - در اصل، کلمه نقطه ندارد.

بگو : مولی چه چشم می‌داری ،
 چنانکه شما را خوار بکنند .
 قومی کز پیش چو شما بودند ،
 زیشان هیچ کس امروز نزنند .
 شما می‌گویید که او درماند .
 من می‌گویم ایشان درمانند .

بگو : آنکه که بگیرند ، بحق بگیرند
 از^۱ برویدگان یکی نگیرند .
 رسولان خدای با مؤمنان یکسر

یونس ۱۰/۱۰۲

در هردو سرای نجات یابند .
 باور نکنند که دین حق دارم .
 من در هردو جهان از بت و یزارم .
 از هر [چه] شما همی پرستید ،
 هرگز من بدان رضا ندادم .

یونس ۱۰/۱۰۳

آن را که شما را او بمیراند ،
 [شك] بدو نارم ، ایمان بدو دارم
 مرا گفتند: ز مؤمنان باش .
 فرمانش را لابد نگه دارم .
 بردین خدای اقبال می‌کن ،

یونس ۱۰/۱۰۴

۱ - کلمه در اصل نقطه ندارد و با توجه به معنی بدین صورت نوشته شد .

از هر چه ناحق، تو دور می باش

زینهار کز مشرکان نباشی،

و ا برویدگان بهمی باش .

از خواندن بت سودت ندارد

از ناخواندن زیان ندارد

هر کس که بدون ما بگردد،

ار مرسل بود ظالم گردد .

بیماری دهم ، پس عافیت بدهم .

اگر من خدای بتو نیک خواهم ،

کسرا نبود که رد کند آنکه من خواهم .

این خواست مرا حکمت خوانند .

ار باز آیند ، جمله پیامرزم .

دو حرف حدیث می بگویم،

می واگردم : نه من و کیلم

هر کس که بیرزد بحق ، نبازد،

هر کس که نبرزد بحق ، بسوزد .

هر وحی از ما که بر تو آرند،

بجد بگزار ، ار چه سقط گویند .

نیگرا^۱ کسرا جواب ندهی .

یونس ۱۰/۱۰۵

یونس ۱۰/۱۰۶

یونس ۱۰/۱۰۷

یونس ۱۰/۱۰۸

۱- بجای «نگر» و اشباع کسره در لهجه مترجم فارسی این آیات معهود است .

تا آن وقتی که وا در یابند ،
داده‌ها بدهد و داد بستانند .
و حکام جهان این نتوانند .

یونس ۱۰/۱۰۹

سورة هود

بسم الله الرحمن الرحيم

جدا و اكن میان سورت ،
بنام خدای و ملی حکمت .
ما می بینیم کاین چه کتابست :
مراد ازین نامه خطابست
نامه ای محکم از سر تا بن .
فلان چیز حرام ، دیگر حلالست
موافق را درو ثوابست ،
مخالف را درو عقابست .
حکیم خبیر نامه ترا دادست ،
این نامه ترا ز ذوالجلالست .

بگو : مپرستید الا خدا را ،
 شما را بی شك ازو ثوابست .
 ار پرستید بجز خدای را ،
 شما را قطعاً بران عقابست
 ز اول در خدای عذرخواهید ،
 پس واز آیید ، هر دو خطا بست .
 این ترك گناه با شكر الله ،
 بی شك هر دو ز واجباتست .

هود ۲/۱۱

چو شكر کنید ، نعمت بفرزاید ،
 آجال همه مسمیاتست .
 هر کس - که دروا فضلی باشد -
 فردا ویرا بران ثوابست .
 ار برگردی ، باور نداری ،
 شما همه را فردا عقابست .

هود ۳/۱۱

فردا همه را بقیامت آرد ،
 هر چه او خواهد ، بی شك تواند .
 عداوت تو واکفر ، هر دو
 اینان ور دل همی نهان دارند .
 آگاه نهاند که غیب دان داند ،
 هر چند سر را در جامه آرند .

هود ۴/۱۱

ویرا چه نهان چه آشکارا .

علیم آن بود که اسرار داند .

هود ۵/۱۱

جنبنده مدان تو در زمین یکسر

الا بر ما کاو را بدادیم .

آنجا کاو بود ، زنجار^۱ که آید .

بگل مکان ازو خبر داریم ،

روزی همه را جریده داریم .

موری بمثل ضایع نگیاریم^۲ .

او عالم را در شش شباروز ،

با هردو بهم در وجود آورد .

این عرش اله بر آب بودی ،

پیشا که مکان در وجود آورد .

پس زان که همه را تکلیف فرمود ،

زان وقت که همه را ببلوغ آورد

آزمایش را ، ارچه همی دانست

پیشا که همه را در وجود آورد .

هود ۶/۱۱

۱ - املای این کلمه در اصل بدین گونه است

۲ - کلمه در متن اصلی «نکیارم» خوانده می شود .

هر کس ز شما که کردش نیکو^۱ بد^۱
 او خویشتن را خود آب روی آورد.
 ار ایشان را بعث برگویی^۲،
 گویند: این گفت جادوا آورد.
 ار در حین شان عذاب نکنیم
 تا روزی چند در میان در آریم،
 گویند: بگو تا مانعش چیست
 ما بتر کنیم، بلی و نیک^۳ آریم.
 آن روز که عذاب ما پدید آید،
 بیک لحظه تأخیر نکنیم.
 گویی دی بود که می بخندیدند.
 وا درسانیم^۴، وا در یاویم.

هود ۷/۱۱

هود ۸/۱۱

۱ - نگارش کلمه در متن اصلی بدین گونه است «بنکو بد». بنا بر این آنچه در متن کتاب حاضر نوشته شده حدسی و با توجه به معنی است. فرض دیگر آنست که کلمه را «بنکوید» بخوانیم با قبول مصدر جعلی و بمعنی «نیکو شود». توجه بدین فرض از آنجاست که ساختن مصادر جعلی درین کتاب نظائر دارد.

۲ - املاي اصل: «بر کوای».

۳ - «وینک» نیز می توان خواند.

۴ - کذا با حذف يك «ر» و در این متن این گونه حذفها معهود است.

نعمت شان دهیم ، شکر نکنند .

هود ۹/۱۱

محنت شان دهیم ، نا سپاسی کنند .

محنت ببریم ، منحت باز آریم ،

این نیکوی ز ما نبینند .

ادبار برفت ، دولت باز آمد .

هود ۱۰/۱۱

هلا زوباش بسیار گویند .

* * *

آنان که در بلا از صابران باشند ،

و ندر نعمت ز شاكران باشند ،

و ندر كردار از صالحان باشند ،

آمرزیدگان مأجوران باشند ،

هود ۱۱/۱۱

مگر دل تنگ می بیاشید

از آنچه گویند یا ز آنچه در خواهند

از اندارت هیچ بمگیار ،

هر چند ایشان نا خوب گویند .

رسول آن بود که گنج دارد ،

یا فریشته در قفاش می آید ،

الله ترا ز یشان نگه دارد ،

هود ۱۲/۱۱

هر جای که باشد ، هر چند باشند .

قرآن گویند تو با فتستی

بگو تا عשרی ایشان درباوند ،
 بدونِ خدای از هر که در عالم
 نحوی وادیب، یاری درخواهند ،
 ار راست گفتند کاین تو گفتی ،
 ایشان بیشند . بگو تا بگویند .
 آری می کنند ، بهانه می آرند .
 جمله ایشان يك نظم نتوانند ،
 یقین دانی که بعلم ما آرند .
 ایشان ما را بسزا ندانند ،
 بگو که مگر سری در آرند .

هود ۱۱/۱۳

هود ۱۱/۱۴

هر که او همت دنیا دارد ،
 دنیا خواهد ، دنیا برزد ،
 بغزا آید ز بهر دنیا
 آخر سهمی از آن بیاورد
 ار فارس بود، دوسهم ویرا،
 ار ذمی بود ، یاری بیاود .
 ایشان بغزا ز بهر دنیا شنند
 فردا لابد آتش یاونند .
 دنیا ز ایشان بمرد واماند ،

هود ۱۱/۱۵

باطل گردد هر آنچه کردند.

چو آن دین خدای بر بصیرت بود ،
 بزبان چو آب^۱ حجت می خواند ،
 ز نامه موسی - که امام ایشان بود -
 حقی قرآن بیرون می آرد .
 او بود لابد و هر که چنوباشد ،
 بقرآن و بتو ایمان آرد .
 هر که او زیشان بدو نگرود ،
 لابد فردا آتش بیاود .
 این را ز خدای قطعا چنین دان .
 این قول ز خدای می بتو آید .
 بیشتر مردمان زان بنگروند ،

مقلد باشند ، علم ندانند .

ظالم تر از ان کسی مدانید
 که بر بار خدای دروغ گویند .
 ایشان همه را روز قیامت ،
 بفرمان خدای رسوا بکنند .

۱ - چنین است در متن یعنی « جو آب » و بخصوص روی حرف اول
 « آب » مد گذارده است که اگر آن مد را نادیده بگیریم « جواب » شاید
 مناسبتر باشد .

رسولانِ خدای و اموءِ منان جمله
 دَ رویهاشان گواهی بدهند
 گویند فاخلق: کاینان بودند
 که بر بار خدای دروغ گفتند.
 لعنتِ الله بر آن که این گفتند،
 تا خلقان را ز دین ببرند
 نهاد خدای بر خلق بیشولند،
 تأویل کتاب کوژ گویند،
 بهر چه فردا در آخرت بود
 اقرار ندهند، کافر باشند .
 ما از هر کس عاجز نباییم^۱
 مپنداری کز پیش بشوند ،
 بدون خدای یاری^۲ ندارند
 ایشان فردا دو عذاب بپچشند
 ایشان در بغض حق چنان باشند :
 ار حق شنوند ، طاقت ندارند .
 او را ببینند، صبرشان برسد .
 او را بدو چشم . بمثل بنینند

هود ۱۸/۱۱

هود ۱۹/۱۱

هود ۲۰/۱۱

۱ - شاید : « نیاییم » .

۲ - اصل : « باری » .

نگو سار ترین اندر قیامت
ایشان باشند، گاهی نکنند ،
حق را زیشان زیان ندارد .

ضایع گردد هر آنچه گفتند

آنان کایشان موحدان باشند ،
مطیعان باشند ، مخلصان باشند ،
بی شك ایشان بهشتیان باشند .
ایشان در بهشت جاودان باشند .

مَثَل هر دو ز ما بشنوید :

چو کور چو کرکافران باشند،
شنوا و بینا چو مؤمنان باشند .
زین تا آن بسیار در گردد ،
مپنداری که يك سان باشند .
قومی کاین را یسار نگیرند ،
ایشان بمثل نه عاقلان باشند .

پیغام دادیم نوح پیامبر را ،
تا بگزارد بقوم خود را .
گفتا که: شما را می بترسانم

هود ۲۵/۱۱

هود ۲۶/۱۱

هود ۲۷/۱۱

هود ۲۸/۱۱

اثبات کنم نبوت خود را
عذاب الیم تا در یسود ،
ار نپرستی خدای خود را
گفتند او را رؤساان قوم
که: تو مردی مانند این قوم،
این برویدگان خطر ندارد ،
ایشان از دل بتو نگرונند.
می پنداریم که دروغ می گویند،
ایشان بر ما فضلی ندارند .
گفتا: یا قوم ! شما چه بینید؟
ار من زخدای حجت دارم
بر آنکه مرا تخصیص کردست،
شما بر نرسی ، من جبر نکنم

* * *

بمال شما طمع ندارم ،
زانکه او فرمود، مزدبستانم.
قومی که بمن ایمان دارند،
من ایشان را خود بنرانم .
دلهاشان بار خدای داند .

هود ۲۹/۱۱

شما را من همی نادان بینم^۱.

اگر ایشان را بمثل برانم

من درمانم یار نیاوم .

و اندیشی شمار بر گیری

تا در یاوی که می چه گویم .

هود ۳۰/۱۱

الله روزی بمن نکردست

من غیب خدا بی اوندانم .

بفریشتگی دعوی ندارم .

آنان که شما شان خوار می داری ،

من ایشان را نفور نکنم .

خدای به داند دلهای ایشان.

ظالم کردم گرشان برانم.

هود ۳۱/۱۱

گفتند : یا نوح ! می جدال گویی،

بسیار گفتی ز حد همی ببری

عذاب بیار ، تا کی ز تهدید

۱ - ترجمه آیه ۲۹ دو بار در متن اصلی تکرار شده است و چون اندك

اختلافی نیز در پاره‌ای از کلمات وجود دارد و وجه ثانوی صحیح‌تر است

می‌توان احتمال داد که کاتب برای تصحیح خطاها بار دیگر ترجمه آن يك

آیه را که از « بمال شما طمع ندارم » تا « شما را من همی نادان بینم »

است - دوباره نوشته است .

هود ۳۲/۱۱

گر راست گویی ؟ تا ز ما برهی .
عذاب شما الله آرد ،

هود ۳۳/۱۱

او از هیچ کس عاجز نگردد .
يك حرف از من نيك بشنوید :
چو عذاب خدای پدید آید ،
نصیحت من - اگرچه خواهم
و ا جای آرم - اثر نیاود
اوبار خدای است ، او به داند
فردا همه بقیامت آرد .

هود ۳۴/۱۱

هود ۳۵/۱۱

یا نوح ! گویند : دروغ می گویی^۱ .
بگو : ار جرم کنم ، کیفر بردارم
من بیزارم ز جرم تان یکسر
زیرا که ز عقاب تان خبر دارم .
وحی آوردند بنوح از ما :
کزین قوم پس ازین یکی نگروند ،
زفان زیشان یکسر وا گر
هر چیز که کنند در آن میوند .
بدستوری ما کشتی می ساز ،

هود ۳۶/۱۱

۱ - املاي اصل : « کوای »

ما بیناییم ، ترا نگه داریم
زیشان فامن نگر نگویی .
مرایشان را می غرق گردانیم .
چو او بنشست ، کشتی می ساخت ،
قومش گفتند : خویشتن فا ساخت .

پس هر قومی طنز می کردند
بزبان ویرا سقط همی گفتند .
گفتا : فردا جواب شنوید
مانندۀ آنکه دی همی گفتی .

رسوایی کنید و رنجه بنمایید
در عذاب خدای رسوا بباشید .
این رسوایی فرا سر آید ،
در عذاب ابد رسوا بمانید
تا وعدۀ امر مادر آمد
در ه^۱ تنور آبی بر آمد .

گفتیم : بردار با خود در کشتی :
از هر حیوان که جفت باشند ،
نری و ماده ای که جفت گیرند

۱ - کلمه درست خوانده نمی شود . آنچه در متن فعلی آورده شده
حدسی است .

و بران؛ باقی شان^۱ غرق گردند .
 [جز] پیوسته تو کز مؤمنان باشند،
 زیرا که دیگران می نیست گردند.
 اربتو کس ایمان دارند ،
 نه بسیار اند^۱، خود اندکی اند.
 گفت : در نشینید بامر الله
 بنام خدای چو باد برانید .
 چو می خواهی که وا بیستید ،
 بنام خدای آن را بدارید .
 این بار خدای من رحیمست ،
 امروز ما را غرق نگردانید .
 کشتی در میان موجهای صعب
 بامر اله تازان^۲ می رفت .
 گفتی کوهست آن موج آن روز
 پسرش جدا بُد زو در آن روز
 آوازش داد که : و اما در نشین !

هود ۴۰/۱۱

هود ۴۱/۱۱

۱-۱- کلمه درست خوانده نمی شود . آنچه در متن فعلی آورده شده حدسی است .

۲- در متن اصلی کلمه بدرستی خوانده نمی شود و بیش از هرچیز به « تازار » می ماند . البته بصورت های : « نازار ، بازار » نیز می توان خواند .

وایی دینان تو هیچ منشین!
گفتا ویرا : مدار اندوه ،
از غرق مرا نگاه می دارد کوه
گفت : کوه اندوه وا ندارد
مگر آنرا که خدای بدارد .
ایشان هر دو درین سخن بودند ،
بفرمان خدای موج بر آمد
از يك دیگر جدا ببودند .
هلاکت ز پسر نوح بر آمد .
گفتند زمین را : آب در چین .
تو که آسمانی دامن در فجین .
پس رو [ی] زمین وادید آمد ،
ناجی و هالك همه پدید آمد .
آن کشتی را آن روز بر جودی ،
آنجا که موصل ، قرار دادیم .
گفتند : دورند ، دور باشند
آن ظالمان را که هلاك کردیم .

* * *

پس نوح از ما مسئله پرسید .

گفتا : « وَاَهْلَكَ »^۱ تو گفتی ،
 پسر من بی شک ز پشت من^۲ بود
 در وعد و وعید تو راست گفتی .
 ترا بار خدای ! حکمتها بود ،
 فاما من نمای درین چه کردی ؟
 یا نوح ! بشنو تاجهش باشی :
 از پشت^۲ تو بود ، که همی نه بس بود
 نسبت و اما سود ندارد ،
 می آن باید که هم دین باشد .
 بی سامان بود ، دین می نبرزید .
 تو نادانسته نگر نپرسی .
 این پندم را بشنو ، نگاه دار
 ز نا دانسته ز فغان گه دار^۳

هود ۴۵/۱۱

هود ۴۶/۱۱

۱- ظاهراً اشاره است به آن قسمت از آیهٔ چهل و هفتم سورهٔ هود که میگوید:
 « قُلْنَا اَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ » با اندک
 مسامحه و تقریبی می توان « زاهل که » هم خواند ولی چون در متن اصلی روی
 حرف قبل از « اهل » فتحه گذارده شده است این نظر را تا حد زیادی از
 اعتبار می اندازد

۲- در متن اصلی بالای دو کلمهٔ « پشت من » ، نوشته شده است :
 « از اهل » .

۳- : « بکه دار » .

گفت : بار خدای ! وازداشت خواهم

ز مانند آنکه از پیش گفتم

بدانچه گفتم مرا نگیری ،

ارچه حق بود ، هلاك كردم .

گفتند : از كوه بايد كه بزير آييد

اندوه نداري ، دل قوي داريد .

بركات خدای بر تو و برينان

كايمن دارند - تا شاگردند .

قومي باشد پس از ينان

كه ما ايشان را نيكو بداريم

نعمت بخورند ، ايمان نيارند ،

در عذاب اليم شان بداريم

اين اخبار را غيب خوانند

اينان با تو خبر^۲ ندارند

چو امروز از تو يك يك بشنوند

باور دارند ، بتو بگروند .

۱ - ظاهراً صحيح « تا شاد گردند » می باشد و اين گونه حذفها در متن

حاضر نظاير دارد .

۲ - متن اصلي : « جيز » است كه با توجه به آيه كه سخن از « انباء »

در ميان آمده بصورت « خبر » تصحيح شد .

صبری فاکن دلت قوی دار .
پرخیز کاران^۱ آخر به آیند

هود ۴۹/۱۱

* * *

پیغام دادیم بعادیان جمله
برادرشان هود پیامبر^۲ .
گفتا که: بیک خدای بگروید،
مخلوقان را خدای مگویید .
الله چنین روا ندارد .
برالله همی دروغ گویند.

هود ۵۰/۱۱

امن باشی مزد نمی خواهم ،
از آفریدگارم اجرت بستانم
چو من بشما طمع ندارم ،
بر بار خدای زور نگویم .
رحمت خواهی، بسرواگردی،
زیادت قوت ازو بیاوی
درهای شما برحمت بگشاید

هود ۵۱/۱۱

۱ - ظاهراً تلفظی است از « پرهیزکاران » . لازم بذکر است که ضبط متن اصلی « برخیزکاران » می باشد .

۲ - ظاهراً : « پیامبر را » و ادغام دو حرف همجنس در متن معهود

است .

هود ۵۲/۱۱

واکفر ازینجا وامگردی .

گفتند: واتو حجت نمی بینیم.

ما دست ز خدایان بنداریم

نه می بس بود که تو بگویی

ما جمله ترا باور نداریم .

برخی ز بتان از تو بیازردند

زیرا که تو می بتان نکوهی

شومی درسید ، خردت بشولید

تا تو چه بری ازین چه می گویی^۱.

گفت: بارخدای را می گواه گیرم،

شما نیز همه گواهی بدهید

که من بیزارم بجز ز الله ،

از هرچه شما همی بترسید .

معبودان تان و شما جمله

هرچه بتوانید و ا من بکنید.

درهم ساعت باطل بکنم ،

از هر که بود هر چند بیارید.

من پشت بداشت و ا نهادم

از ناداشتان بتر نیایم

هود ۵۳/۱۱

هود ۵۴/۱۱

هود ۵۵/۱۱

۱ - املاي اصل : « می کواي » .

هرچند بسی جنبندگانند ،
 ار احرارند ار بندگانند ،
 جمله بازو طاقت ندارند
 هرچند بسی قوت دارند
 نهاد خدای کژی ندارند ،
 قضای خدای خود راست باشد.
 ار برگردی از من مبینید ،
 پیغام خدای فاشما بدام .
 شما را ببرد، قومی دیگر آرد.
 نشان همه فاشما بدام .

او را ز شما زیان ندارد

کردارتان را یکس^۱ نگه دارد
 پس ما او را و مؤمنان را
 آن روز که عذاب ما پدید آمد
 رحمت کردیم، گفتیم: مترسید
 چو عذاب غلیظ پدید آمد
 چو آیاتم را جحد کردند
 در رسولانم عاصی بودند
 هر جای که در عالم گردنی بود

هود ۵۶/۱۱

هود ۵۷/۱۱

هود ۵۸/۱۱

۱ - چنین است در اصل ، شاید صحیح « یکسر » باشد .

فرمائش را مطیع بودند
از رحمت ما در دار دنیا ،
آن ملعونان مطرود گشتند .
آن ناپاکان^۱ روز قیامت
از جنت ما هم دور باشند .
چنانکه از هود دور بودند ،
فردا ز ثواب هم دور باشند .

پیغام دادیم بشمودیان یکسر ،
برادرشان صالح پیامبر را .
گفتا که: بیک خدای بگروید،
بجز او کس را خدا مدانید .
شما را از خاک او بیاورد ،
شما عمر در زمین زان او دارید.
رحمت خواهی بسر باز گردی
تا هرچه بخواهی ازو بیابید .
گفتند : فراستمان خطا شد ،
امیدوار بدی تا این بگفتی

۱ - بنا بر رسم الخط کهن (ب) و (پ) با يك نقطه نوشته می شود و
نمی توان دانست که « ناپاکان » است یا « ناپاکان » .

هود ۶۵/۱۱

سه روز پس از آن بیش نرسید^۱

روز چهارم صالح و یارانش

برحمت ما از آن بجستند .

قوی و عزیزشان نگه داشت

زیرا که ایشان ظلم نکردند

چو بانگ عذاب ازدور آمد،

چهارم بامداد ، یکی نرستند .

رسوا گشته ، بروی او افتاده

گفتی کایشان هرگز نبودند .

این ثمود بدانکه کافران بودند

از رحمت ما دور از آن بودند.

هود ۶۶/۱۱

هود ۶۷/۱۱

هود ۶۸/۱۱

چو ابراهیم را فریشتگان ازما

باسحق نبی بشارت آوردند .

ز اول او را سلام دادند .

چو گفت: وعلیک، سخن بگفتند.

۱ - چون دو کلمه « بیش نرسید » در متن اصلی متصل نوشته شده است، بعلاوه جز سه نقطه شین ، سایر حروف نقطه ندارد ، بدرستی نمی توان دانست که صورت صحیح دو کلمه چیست . البته « بیش نریستند » یا « بیش نرستند » با معنی آیه مناسبتر است ولی از نظر دندانهای حروف قابل تطبیق نمی باشد.

روزگار نشد که بخته بریانی
 فاپیش آورد . از آن نخوردند
 چو دید که همی دست نیازند،
 صعبش آمد، ترسید که دزدند.
 گفتند: مترس که ما رسولانیم
 بامت لوط ، کز حد ببرند .
 عیالش بشنید برپای، بگمارید
 باسحق و یعقوب مژده دادند
 گفتا: کاشکی کاین چنین بودی،
 پیری نومید از ره فرزند،
 این مهتر من شیخ گشته ،
 عجب دارند از پیر فرزند .
 گفتند: یازن! همی عجب داری
 از کار خدای از چو شما فرزندان؟
 رحمت الله واک بر کتش هردو ،
 بروی و بر تو و بر نسل و پیوند.
 او را دارید^۱، او را بستایید .
 حمید آن بود کاو را ستایند .
 چو مژده شنید و اجای آمد،

هود ۷۰/۱۱

هود ۷۱/۱۱

هود ۷۲/۱۱

هود ۷۳/۱۱

۱ - ظاهراً صحیح : « او را بزرگ دارید » می باشد .

وافریشندگان در جدال آمد .
 سؤال می کرد از لوط و زقومش
 ز حلیمی که بود فاسؤال آمد ،
 بسیار و اما رجوع کردید^۱ .
 سبب آن بد که در سؤال آمد .
 گفتند: زینهار نه جای اینست ،
 فرستادن ما از بهر اینست .
 چو فرمان آمد ، واپس نگرdd ،
 عذاب الله در نگذرد .

رسولان زنجاء^۲ بر لوط رفتند ،
 بدان زیبایی از در درفتند
 بسبب ایشان اندوهگن گشت ،
 چنانکه از آن او تنگ دل گشت .
 گفتا که : بروی ما چه آمد ،
 امروز بر ما بنگر که آمد .
 چو قومش را از آن خبر کردند ،

۱ - « کردید » بجای « کرد » . ظاهراً از مصدر خاص « کردیدن »
 ساخته شده است چنانکه جای دیگر « بودیدن » درین متن آمده است .

۲ - کذا

بیا بنگر کایشان چه کردند
 شادان و دنان شتاو می کردند،
 ایشان از پیش همین عمل کردند .
 گفتا : یا قوم ! ز خدای بترسید ،
 بنات مرا از من بخواهید ،
 در مهمانم تشویر مدهید .
 عیال حلال پاکتر باشد ،
 شما خویشتن بد نام مکنید .
 گفتند که : ما دختر نخواهیم

هود ۷۸/۱۱

معلوم تو است که ما چه خواهیم .
 گفتا : چه کنم ، قوه ندارم ،
 زنجا که قرابت عشیره ندارم ،
 من این اندوه واکه بگذارم ؟

هود ۷۹/۱۱

گفتند با لوط : ما رسولانیم ،
 از بار خدای پیغام داریم .
 ایشان بمراد خویش نرسند .
 زو^۱ خویشتن را زیشان برهان ،
 زین شهر بروچو شب در آید ،

هود ۸۰/۱۱

۱ - مخفف « زود » است و این گونه تخفیف در این کتاب معهود .

اهلت با تو در پیش می شنند^۱
 هیچ کس ز شما واپس نگردد
 عیالت را با خود بنبرید ،
 که وی بازیشان هلاک گردند.
 چندانی بود که صبح بدمد
 هم اکنون بود^۲ که صبح بدمید ،
 فرمانم را وقت در رسید
 دمار از آن شهر برآمد.
 هر جای که بُدند یکی ازیشان
 سنگی چو خشت بر سر آمد
 خانمنهاشان زیر وزبر آمد.
 آن خاکساران و آن گوساران
 کردیم همه را ماسنگ باران.
 بر هر سنگی خطها کشیده ،

هود ۸۱/۱۱

هود ۸۲/۱۱

۱ - صورت اختصاری کلمه « شوند » است و در این کتاب نظائر دارد .

۲ - در متن اصلی بالای سطر با خطی دیگر عبارت « هلاک گردند » نوشته شده که نه بانوعی موازنه پاره‌های عبارات سازوار است و نه بامعنی اصل آیه ، از این جهت حذف شد ولی سایر افتادگیها که با همین خط افزوده شده بود چون ضرورت داشت قید و ابقا گردید .

پیوسته شده بامر رحمن
این شومی و این عذاب هردو
بس دور مدار ازین پلیدان .

هود ۸۳/۱۱

پیغام دادیم باهل مدین
برادرشان شعیب ما را .
گفتا : جمله بدو بگروید ،
معبود مگوی بجز خدای را .
مسنجید کم و کم میمایید
من می بینم نعمت شما را
زان روز بزرگ می بترسم
که خصمان در گیرند گرد شمارا .
ار پیماید ار می بسنجید ،
خیانت مکنی ، راستی نگه داری .
در زمین خدای فساد مکنید .
در ستد و داد طراری مکنی .
برکة الله شما را بهتر
در هردو جهان اگر بگروید .
نه نگه وانم تا من نگه دارم ،
شما خود از خود انصاف بدهید .

هود ۸۴/۱۱

هود ۸۵/۱۱

هود ۸۶/۱۱

گفتند: نمازت همی برین دارد
تا خورد و بزرگ بخدای
اسلاف ما بت پرست بودند ،
نا^۱ امروز همه را کافر خواند .
این کم مدهید و بیش مستانید
می پیماید چنانکه می خواهد .
برو بنشین خرد بجا دار ،
نباید کاین قوم بر تو بشورند .
گفتا : سخنی ز من بشنوید ،
وا اندیشی بهش بدانید ،
ار من ز خدای پیغام دارم ،
زو نعمتها تمام دارم
گمانی مبری که گویم مکنید ،
برای شما هرگز روا دارم
من آنچه گویم صلاح خواهم ،

هود ۸۷/۱۱

۱ - چنین است در متن اصلی یعنی « نا » که در این صورت می توان
آنرا تلفظی به لهجه خاص از « نه » دانست . شاید هم « تا » بوده است و بسبب
خطای کاتب با يك نقطه نوشته شده است . اگر چنین باشد « تا » ی اول « تا خورد
و بزرگ » برای عمومیت و شمول و این « تا » ، « تا امروز » برای تداوم زمانی
است .

تا بتوانم صلاح جویم
 هرچند مرا موافقت نکنند .
 من توفیق خدای تمام دارم
 تو کل کردم، هرچه خواهی باش
 من رجوع با وی بنام دارم .
 واجب نکند شما خرد دارید
 بعداوت من بدو نگروید ،
 شومی درسد نگون بباشید
 از نوح در آی تا قوم صالح،
 آن امت لوط از یاد مگیارید
 بیاید در خدای عذری بخواهید
 پس واگردی بدو بگروید .
 گناهان تان جمله بیامرزد
 بسیار ازو نیکوی بینید.
 گفتند: کز ده که می بگویند،
 بیشتر آنست که یاد نگیریم :
 می پنداری که تو کسی ؟
 ما جمله ترا بکس نداریم .
 ما قوم ترا آزریم داریم

هود ۸۸/۱۱

هود ۸۹/۱۱

هود ۹۰/۱۱

ار^۱ نیز ترا بسنگ بکشیم

نه‌ای تو عزیز بر هیچ کس از ما،

آزرمی را می فا گیاریم .

گفتا : ز خدای تان شرم بادا،

شما می او را حرمت ندارید

فرمانش را واپس نهادید

شما زان نبستین^۲ کازرم دارید

تخلیط شما خلق نداند، خالق داند

تا ببینید مر اهیچ کس آزرم مدارید

هر چه توانید بر وی بکنید

من نیز بسینه دست فا دارم

زود بود نه دیر که اثر بیاوید ،

در عذاب خدای^۳ نفرین^۳ بباشید

دروغ زن که بود وایاد آرید

هود ۹۱/۱۱

هود ۹۲/۱۱

۱ - در متن اصلی « از » و چون از جمله معنی محصلی بدست نیامد

بدین صورت ضبط گردید .

۲ - در متن اصلی بروشنی کلمه « نبستین » است که موافق تلفظ عامه

نوشته شده ولی « نیستین » با مورد و معنی سزاوارتر است .

۳ - ناچار باید ضمه‌ای بروش معهود این کتاب بجای واو عطف قبل

از « نفرین » وجود داشته باشد وگرنه جمله نادرست خواهد بود .

من عذاب شما بر چشم می دارم
 شما وعده او بر چشم می دارید
 چون عذاب خدای ازدور آمد
 شعیب و ایاران از آن بجستند،
 رحیم و کریم شان نگه داشت
 زیرا که ایشان ظلم نکردند
 چو بانگ عذاب فادید آمد
 یکی زیشان زنده نماندند،
 رسوا گشته، بروی افتاده
 گفתי کایشان هرگز نبودند.
 از رحمت ما دور بادندا
 چنانکه ثمود دور ببودند.

موسی بگزارد رسالت ما را
 حجتها چو ید بیضا
 بفرعون و بدانکه وازو بودند.
 پیغام مرا نگه نکردند،
 رویه‌اشان را وازو نکردند.
 طاعت فرعون کفر باشد،
 رسوا تر ازو آمر نباشد

هود ۹۳/۱۱

هود ۹۴/۱۱

هود ۹۵/۱۱

هود ۹۶/۱۱

هود ۹۷/۱۱

فردا رسوا در پیش باشد

رسوایی‌هایشان بیش باشد .

بدوزخ شنند آن قوم وازو

جایشان فردا بش^۱ باشد .

لعنت الله در قفاشان ،

در روز جزا همان عطاشان .

بتفصیل ترا آگاه کردیم

که ماوا هر يك زیشان چه کردیم

از ده‌هایشان برخی بجای است

برخی وازمین راست بکردیم .

ایشان این ستم برخود کردند،

ما بر هیچ کس ستم نکردیم .

گفتند: بتان مان دست گیرند،

دروغان شان فاش بکردیم .

چو فرمان خدای از دور آمد،

حسرت‌هایشان بیش بکردیم

این ظلم گناهی زشت باشد ،

مکافاتش هم سخت باشد .

هود ۹۸/۱۱

هود ۹۹/۱۱

هود ۱۰۰/۱۱

هود ۱۰۱/۱۱

۱ - در متن اصلی این کلمه هیچگونه نقطه و علامتی ندارد و با رعایت

آیه قرآن « و بشس الوردالمورود » کلمه بصورت « بشس » نوشته شد اگرچه از

نظر سجع « نیش » مناسب‌تر بود.

بگو بار خدای چنین بگیرد^۱.
 توبه بکنید تا مغفور باشد.
 این قصها هشیار عاقل^۲ را،
 - که برویده بود - پیرگرداند
 از واقعه بسیار بیندیشد
 تا قیر سر را چو شیر گرداند
 آن روز که همه حاضر باشند،
 برخی رویها چو قیر گرداند.
 چو وقت عمل سابق زبید،
 هنگام جزا لاحق زبید
 بی اذن يك تن سخن نگوید
 هیچ کس بمحال چیزی نجوید
 هر که او در دین يك لخت^۳ باشد،

هود ۱۰۲/۱۱

هود ۱۰۳/۱۱

هود ۱۰۴/۱۱

-
- ۱ - در متن اصلی « نگیرد » ولی با توجه به متن آیه « ان اخذه الیم شدید » بدین صورت نوشته شد .
- ۲ - متن اصلی : « غافل » که چون بنظر رسید « غافل » با « هشیار » سازوار نیست ، بحدس « عاقل » نوشته شد و معلوم نیست صحیح باشد .
- ۳ - ظاهراً « يك لخت نباشد » صحیح است زیرا در تاریخ بیهقی دیده ایم که « يك لخت بودن » بمعنی يك رو و صاف و ساده و صریح بودن استعمال شده است آنجا که بکتغدی می گوید: « من ترکی ام يك لخت » ولی در اینجا چنین بنظر میرسد که « يك لخت » به معنی مبرم و لجوج و اصرار ورزنده در خطا بکار رفته است .

فردا آنجا بد بخت باشد .
 هر که او اینجا توحید برزد
 فردا آنجا سعید خیزد .
 بد بختان را اندر آتش آرند ،
 برسان خران همی برزمند^۱ .
 این بانگ خران منکر باشد
 زیرا که حق را منکر باشند .
 بی دین امروز چو خر باشد ،
 فردا بانگش چونان خر باشد .
 عقاب و ثواب غایت ندارد
 زیرا که آن روز ساعت ندارد
 الا ماشاء ، از بهر آن گفت
 کز بهر سؤالشان بدارد .
 مپنداری کاو نتواند
 او هر چه بخواهد آن تواند
 اما آنان که سعید خیزند ،
 جاوید در بهشت ما بنازند
 الا ماشاء از بهر آن گفت ،

۱ - در متن اصلی «برزمند» و خطاست زیرا «رزم» بمعنی بانگ کردن
 شدید بخصوص بانگ رعد و شتر است و در این مورد صحیح و مناسب.

کز بهر شمارشان بدارند .
 راحت زینان هرگز نبُردند
 شدت ز آنان هرگز نبردند .
 عجب بیهوده مان زانکه قومی ،
 می پرسند آنچه بتراشند .
 زانست کاینان مقلد آنند ،
 گویند از پیش آبا چنانند
 ارا^۱ اینانند ار جزینانند ،
 جزای تمام از ما بیاوند .
 درتوریه همین خلاف کردند ،
 گروهی خود را اتلاف کردند
 زانست که جزا اینان نیاوند
 که جمله خلق آنرا نبینند .
 ثواب و عقاب اینجا نزیبید^۲
 که بنده بمیرد منقطع گردد
 اما^۳ را ایشان باور ندارند ،

هود ۱۰۸/۱۱

هود ۱۰۹/۱۱

۱ - در متن اصلی : « از » .

۲ - اصل را « بزید » هم می توان خواند ولی یا توجه به معنی « نزیبید » ترجیح داده شد .

۳ - اگر خطای کاتب نباشد اما تلفظ دیگری است از کلمه « ما » که در بعضی از ولایات ایران هم اکنون جاریست .

هود ۱۱۰/۱۱

چه از حکمت ما خبر ندارند.

چو وقت جزا [ی] ما در آید

از ما جمله جزا بیاوند.

ما کردارهایشان جمله دانیم

ایشان از ما خبر ندارند

فرمان مرا ترازویی دان

در میان ترازوا^۱ راست می باش.

هر کس که بگردد و اتو گردد

فرمانش کن، گوراست می باش.

بگوا^۱ در میان ترازوا^۱ گو^۲ میل مکنید

الله داناست، راست می باش

نگر و اظالمان تان در نسیارید،

که شما فردا بآتش بسوزید

فرمان من بری کاری^۳ بسازید

کانجا دل سوزی را نیاوید.

هود ۱۱۲/۱۱

هود ۱۱۳/۱۱

۱- الف در آخر «ترازوا» و «بگوا» برابر متن اصلی است و صحیح و درین

متن معهود که به سبک رسم الخط بسیار کهن برای اشباع واو آورده شده است.

۲- تکرار «گو» موجه بنظر نمیرسد، شاید که اصل «که» بوده

است. در متن «کو» نوشته شده است برابر رسم الخط کهن که کاف و گاف
با يك سرکش است

۳- «کارک» یا «کارکه» هم می تواند خواند

دربام و د شام نماز و اجای آر،
 پس زان در شب عشاء بگزار.
 بنیکها گناه بردار ،
 این پند مرا نیک نگاه دار .
 صبری فاکن خود را نگه دار
 خود بسیاری ثواب بردار
 باری کم از آن کز خردمندان
 - کز پیش شما گناه کردند،
 ارچند یکی معروف کردند
 بر آنان که همی فساد کردند،
 از نوح درگیر تا روزگار تو
 در نعمت ما فساد کردند
 مگر اندک که حق بگفتند -
 دیگر همه را هلاک کردند.
 ما در هیچ حال گزاف نکنیم ،
 بگناهان شان هلاک کردیم .
 ما مصلح را هلاک نکنیم ،
 ثوابش بدهیم ، ما ظلم نکنیم
 اروا خواستی، بی شک توانستی

هود ۱۱۴/۱۱

هود ۱۱۵/۱۱

هود ۱۱۶/۱۱

هود ۱۱۷/۱۱

که يك سان داشتی بدانچه شایستی

مزدش نبود چو در پنامی

بی آن باید که برگزینی

ایشان بر حق گرد نیایند ،

زیرا که ایشان هوا پرستند

خلاف آنان لعنت بار آورد ،

خلاف مؤمنان رحمت بار آرد.

فرمان دادم تا برگزینند

تا ثواب ابد از من بیاوند

معلوم من بود که معظم ایشان

تقلید کنند ، بر نگزینند

مقلد را ثواب ندهند ،

بزندانش برند، جزایش بدهند

ثواب و عقاب دویم امرست

امرش نکنند تا وسعتش ندهند

ار جنتی بود، بود ارا انس

که بی ادبی کنند، تعزیر بچشند.

ما قصه ها ترا بگویم

تا یاد گیری ، دلت نگیرد .

ز آدم در گیری تو تا قیامت ،

هود ۱۱۸/۱۱

هود ۱۱۹/۱۱

جواب دهی هر کت پیرسند .
 در قصه مخلوق خطادر بنجد،
 در نامه حق صورت نبندد
 چو اخبار رسل از تو بشنود ،
 وایساد آرد پند ، پند ببرد^۱ .
 بگو آنان را که ایمان نیارند:
 مرا چه زیان، بگیا رتا نیارند ،
 ارشان شاید که بت پرستند .
 بگو: بدوزخ شوید تا می پرستید
 الله مرا ، لات شما را .
 این هر دو گروه چشم می دارند
 ثواب و عقاب کی پدید آرد .
 بگو: من غیب ندانم، غیب او دانند
 دنیا بی شك جاوید نماند
 این خلق همه لابد بمیرد
 همان - کاو بود و ما نبودیم -

هود ۱۱/۱۲۰

هود ۱۱/۱۲۱

هود ۱۱/۱۲۲

۱ - صورت صحیح سه کلمه آخر این جمله بدرستی روشن نیست ؛
 کلمات عیناً بدین صورت نگاشته آمده است : « یند بند ببرد » و چون (ب) و
 (پ) با يك نقطه نوشته شده است ، جا برای حدس های مختلف بسیار است
 مانند این که بخوانیم : « پند بند بجرَد » یا « پند بند بجرَد » و امثال این .

چو ما برسیم، همان او بماند
 دین را می‌برز و دل قوی دار،
 الله از کارها خبر دارد .

هود ۱۱/۱۲۳

سورة يوسف

بسم الله الرحمن الرحيم

جدا واكن میان سورت ،
بنام خدای سزای مدحت .
ما می بینیم کاین چه قرآنست ،
مراد ازین نامه بیانست .
اصول و فروع يك يك مبین
درین نامه ما او را نشانست .
قرآن ، عربی از بهر آن بود
تا دریافتنش نهمار آسان بود

یوسف ۱/۱۲

یوسف ۲/۱۲

از قصه‌ها نیکوترین این دان
 یادگیر ز قرآن، بر خلق برخوان
 تو غافل بودی از پیش ازین
 قصه از ما بشنو جواب می‌خوان:
 بدان وقتی یوسف یعقوب
 خوابی دیده بود، بگفت فا یعقوب
 گفتا: بابا یازده کوکب

یوسف ۳/۱۲

واشمس و قمر بخواب دیدم،
 گویی که مرا می‌سجده آرندی،
 خوابم بگزار چنانکه دیدم
 گفت: جان‌پدر زینهار کین خواب

یوسف ۴/۱۲

بر برادرانت پدید نکنی
 زیرا که ایشان ترا برنجانند.

تو شیطان را چو من ندانی.

گفتا: یادگیر تا شاد بباشی،

چنانکه دیدی بیاد، ببینی

الله ترا خود برگزیند،

نبوت و علم هر دو بتو دهد

از نعمت او برخوردار بینی

یوسف ۵/۱۲

آل یعقوب بتو نیازند^۱
 چنانکه از پیش برعم وجدت
 تمام بکرد، بر تو بکند.
 این بار خدای تو حکیمست
 چو بنماید، بی شک بکند.
 نشانها بود در باب یوسف
 و ابرادرانش پرستدگان را
 گفتند: یوسف و ابن یامین
 بر ما با ما از ما بچربند.
 ما مردانی بزرگ گشته،
 ایشان او را از ما ببرند
 در دوستی شان^۲ از حد برفتست
 این مسأله ما کاری رفتست
 او را بکشید یا زو بدزدید
 جایی ببرید پنهان بکنید.

یوسف ۶/۱۲

یوسف ۷/۱۲

یوسف ۸/۱۲

۱ - کلمه از لحاظ طرز نقطه گذاری و تعداد آنها « نیازند » خوانده می شود آنگونه که در متن آورده شده است اما چون استعمال فعل « نیازند » بجای « نیازمند شوند » یا « نیاز آرند » معهود نیست، ممکن است در اصل « بنازند » بوده و خطای کاتب آنرا بدین صورت در آورده باشد.

۲ - ضبط کلمه مورد تردید است.

پدرتان بی او بمشا^۱ بماند
 پس زان جمله توبه‌ای بکنید.
 یکی زیشان گفت: بمکشید
 ار می بکنید جاییش بنهید
 نایناسان^۲ او را برگیرند
 جایی ببرند، شما ازو برهید.

گفتند: بابا ما را نگویی
 چرا ما را باور نداری؟
 ما یوسف را نصیحت آموزیم.
 باید کاو را اذنی بدهی
 فردا او را با ما بفرست
 تا فاوا^۳ شو، تا تو ببینی
 که ما خود، او را نگاه داریم،
 اندوه مدار، نگر نترسی.

۱ - چنین است در متن، اگر استعمالی خاص از نوع قلب مکانی حروف بسبک عوام نباشد، صحیح «بشما» خواهد بود.

۲ - کلمه بحدس خوانده و بصورت متن نوشته شده است. بسیار ممکن است که لغتی خاص باشد در ترجمه «سیاره». شکل دقیق این کلمه در متن اصلی چنین است: «ناینباسان» «ناینباسان» هم می‌توان خواند

۳ - با مسامحه «فاما» نیز می‌توان خواند

گفتا : چو شما او را ببرید
 غمناك شوم ، باور دارید ،
 ترسم او را گرگی بخورد
 در آن حال کازوا غافل باشید .
 رسوا کارا گر کودکى را
 زمیان ما گرگ ببرد ،
 بر برما بود اگر چنین بود ،
 باید که پدر چنین نگوید .
 خموش گردید ، گفتا : شما دانید
 لکن زینهار که زوش و از آرید
 چندانى بد کاو را ببرند
 با يك دیگر عقد ببستند
 کاو را ایشان در قعر آن چاه ،
 جای معلوم بر سنگ بنشانند .
 چو ایشان زان چاه روی را بدادند ،
 از ما بر او مى وحی بردند .
 گفتیم او را که : دل قوی دار ،
 چو فردا بود که وا در دارند .
 برویهاشان تو وا در گویی

۱ - اصل : « یا »

یوسف ۱۲/۱۳

یوسف ۱۲/۱۴

یوسف ۱۵/۱۲

ناگاه چنانکه خبر ندارند .

یوسف ۱۶/۱۲

چو وقت عشا آن شب در آمد

هریک زیشان گریان در آمد

گفتند : بابا خودت نگویم^۱،

گرگی امروز ناگاه در آمد .

مایوسف را در رخت بنهادیم.

چو وقت مسابقت در آمد،

یوسف و امتاع هر دو بهم بودند

گرگ اورا بخورد پس و اتر آمد

ارچه ما این راست می گویم،

یوسف ۱۷/۱۲

ترا بی شك این نباورد .

۱ - در بادی امر چنین بنظر میرسد که «خودت بگویم» مناسبتر است

یعنی «ما ترا می گویم» خاصه که در متن اصلی حرف اول کلمه آخر نقطه

ندارد و می توان آنرا «بگویم» هم خواند ولی در صفحه ۱۴۸ متن اصلی

بار دیگر این دو کلمه آمده است بوضوح و با نقطه های کامل بصورت: «خودت

نگویم» و در آنجا نیز مخاطب باب است و مورد نیز نزدیک بصورتی که در اینجا

استعمال شده است: بنابراین باید چنین پنداشت که اصطلاح و استعمالی خاص

است و شاید معنی آن چیزی قریب «بیخودت نگویم» و «خلاف نگویم» بوده

باشد .

برپیراهنش نه خون^۱ او بود؟
 آن پیراهنش آنجا بنهادند.
 گفتا: بر من همی بپوشید.
 این صبر جمیل این را نهادند
 از بارخدای یاری درخواهم،
 تا اخوانش بازو چه کردند.

یوسف ۱۸/۱۲

* * *

پس کاروانی بقرب آن چاه
 حاضر گشتند، نزول کردند.
 گفتند یکی را: دلو برگیر،
 ما را آب آر. نشان بدادند.
 چو دلو از چاه می برآمد
 یوسف باز آن، عجب بماندند
 چو یوسف را جمله بدیدند،
 يك دیگر را می مژده دادند.
 او را پنهان فاوا می بردند،
 بضاعت عرش نام کردند.
 اینان گفتند: تا این چه شاید بود
 آنان گفتند: آیا که چه کردند،

۱ - اصل: جون

الله ، علیم بدانچه اینان و

بهرچه آنان بازو بگردند

باندك مایه و کمین^۱ بهایی ،

بفروخته شد ، درم بسختند .

می ترسیدند از آن ستد و داد ،

زان بو^۲ که در آن راغب نبودند.

گفت آن مصری که او را بخريد

زینهارای زن کاو را نیکو اداری

آخر ما را ازوا بد نیوفتد

یا خود او را بفرزندی گیری.

جمله آن شهر دل درو بستند.

آن از ما بود تا تو بدانى .

تأویل احادیش بدادیم .

گو بارخدای آن بود که تو خواهی

بیشتر مردمان علم ندانند ؛

معنی غالب باید که بدانند .

چو یوسف ماتمام مردی گشت ،

یوسف ۱۲/۱۹

یوسف ۱۲/۲۰

یوسف ۱۲/۲۱

۱ - در متن اصلی این کلمه نقطه ندارد ، بحدس « کمین » خوانده

شد .

۲ - کذا ...

نبوت و علم هر دو بدادیم .
 بدانش دادیم کاوا متقی بود .
 نیکوکاران را مانند آن بدهیم .
 آن زن او را بسیار بنواخت ،
 با خویشتنش بفساد درنواخت
 درها دربست، گفتا: زودباش،
 باری دیگر خود را بر آراست .
 یوسف گفتا: خرد بجای دار؛
 از بار خدای خود استعاذت خواست .
 گفتا: بشنو، مرا خداوندست،
 او را بر من بسیار حقهاست
 در فساد بدانکه فلاح نباشد ؛
 فرمانها را حدود پیدا است .
 چون آن زن قصد کرد، اونیز کردی
 ار آنرا نبیدی که برهان ما داشت .
 از هرچه آن سو، یوسف بریک سو،
 از فحشا خود را نگه داشت
 آنکه چه عجب کز مخلصان بود ،
 هرچند دوید از ما خبر داشت .
 یوسف بگریخت. آن زن بتک خواست،

یوسف ۲۲/۱۲

یوسف ۲۳/۱۲

یوسف ۲۴/۱۲

جامش بگرفت ، از پس بدرید
 کدخدای آن زن در وقت درسید
 هردو را دید ، رویش بگردید
 زلیخا گفت : چنین نیکو بود
 مرا و چنین در خانه بگیری؟
 بزندانش فرست یا شکنجش کن ..
 نیگر زود زود دست بدارید .
 گفتا: این سوء بدانکه ازسوی او بُد
 خویشاوندش گواه او بُد
 گفتا : بنما مرا تو پیراهن ،
 تا بجای آرم که جرم او بود .
 ارا از پیش بود، یوسف مجرم بُد .
 چو ز پس باشد، گناه آن بود .
 چو پیراهن کز پس تبه بود .
 گفتا : ای زن ! شرم نداری ؟
 زیرا گفتند : ز کید ایشان
 باید که خود را نیک نگه داری .
 گفتا: یوسف ! اگر چه حق توست ،
 از بهر مرا باید که بگیری .
 گفتا: ای زن ! خطا تو کردی

یوسف ۲۵/۱۲

یوسف ۲۶/۱۲

یوسف ۲۷/۱۲

یوسف ۲۸/۱۲

زود توبه کن از نثر درمانی .

یوسف ۲۹/۱۲

**

زنان گفتند : دانید که در شهر
عیال عزیز را چه می گویند؟
باز آن ورنا که در خانه دارد؟
فازو گفتست: باری در من نگر.
در دوستی او صعب سری دارد.
گفتند: مگر دروغ می گویند،
درین شهر بسی ازین خبر دارد.
زلیخا چو شنید حدیث ایشان،
بیهانه^۱ آن ضیافتی ساخت.
ایشان را خود مهمان خواند .
در آن مهمانی تکلفی کرد ،
مرایشان را خود دستها او کند،
از میوه تر مجلس آراست .
مرهريك را کارد فرادست^۲ داد.
تقوی یوسف معلوم می کرد،

یوسف ۳۰/۱۲

۱- « بیهانه » نیز می توان خواند

۲- اصل « درست »

آوازش داد برو بیرون شو^۱
 تا يك يك زن درونگه کرد ،
 چندانی بود کاو را بدیدند
 آن هیبت او نیک اثر کرد ،
 دست ببریدند ، خبر نبشاند .
 حاشالله گر او گناه کرد ،
 فساد ازو صورت نبندد ،
 فریشته می نامش باید کرد .
 گفتا: و امن در خانه این بودست ،
 مرا بازو جرم همین بودست .
 گفتم: باری وا سوی من نگر .
 گفتا: ما را عادت جزین بودست .
 ار وی نبرد فرمان من پس ازین
 خواری و زندان جز اش این بودست .
 گفتا: بار خدای! زندان و خواری
 آخر بر من فرا سر آید ،
 چو در زنان^۲ نگرم جاهل باشم؛

یوسف ۳۱/۱۲

یوسف ۳۲/۱۲

۱ - کلمه « شو » در آخر این جمله فعل امر حاضر مفرد نمی تواند باشد ولی چون درین متن حذف دال پس از واو مکرر دیده شده است ، می توان دو حدس در باره این کلمه زد : نخست آن که مخفف « شود » یعنی امر غایب باشد ؛ و دوم آن که مخفف « شود » بر وزن « سود » بوده باشد که استعمال سوم شخص ماضی مطلق مفرد ازین مصدر در بخارا در گذشته و حال بدین صورت معمول است یعنی اشباع ضمه « شد » بصورت واو .

۲ - کلمه « زنان » قلم خوردگی دارد و دقیقاً نمی توان دانست که چیست به « زندان » هم شبیه است اما با توجه به آیه مربوط در قرآن « زنان » صحیح است.

آن زندان [نه]^۱ زین صعبتر آید.

الله دعای او اجابت کرد

از کید زنان او را کفایت کرد.

سمیع و علیم اخلاص او دانست

که یوسف آن دعا می از صیانت کرد.

پس زانکه صلاح او پدید آمد،

با يك دگر تدبیر کردند

گفتند او را کمترین شش ماه

محبوس که^۲ تقدیر کردند.

یوسف ۳۳/۱۲

یوسف ۳۴/۱۲

یوسف ۳۵/۱۲

* * *

طباخی را و شراب داری را

بازو آن روز مسجون کردند.

هر يك زیشان خوابی بدیدند،

۱ - « نه » در داخل قلاب با توجه به آیه مربوط افزوده شد . اصل آیه

اینست : « قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَالْأَقْصَرُ عَنِّي

كَيْدُهُنَّ أَصْبَرُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ » آیه ۳۳ سوره یوسف .

۲ - چنین است در متن اصلی و چون « که » درین مورد نقشی ندارد

بنحو بعید می توان حدس زد که شاید « محبوسگی » باشد یعنی « زندانی

بودن » ، چه روشن است که « تقدیر کردن » بمعنی « اندازه معین کردن »

است . « کنی » هم می توان خواند بامسامحه .

آن خواب برو تقریر کردند.
 پس گفت یکی: بخواب دیدم
 که شراب ملك همی بسازم.
 پس دیگر گفت: بخواب دیدم
 که جاشسانی نان بر سردارم؛
 مرغان زان نان همی ربایند،
 آن را می خورند و نیز می برند.
 تعبیر بکن که هم نیکو روی
 پر خیز^۱ کاری چنانکه می گویند.
 گفت: يك مسأله از من بشنوید،
 تا بود که بمن هردو بگروید
 تعبیر رؤیا هر کس داند.
 تعبیر در یاد رسول داند.
 شما را هردو طبق نیارند
 که نه یاد کنم که می چه می آرند
 می چند آرند، چگونه آرند،
 بذره‌یی کم نه بیش که آرند.
 این علم مرا الله دادست.
 این غیب بود تا بگروند
 من بیزارم از آن طریقت

یوسف ۳۶/۱۲

۱ - اصل «بر خیر کاری» که معنی هم دارد اما توجه به وضع این کلمه
 در سایر مواضع کتاب که «یر خیز کار» بجای «پرهیز کار» آمده است بدین
 صورت نوشته شده.

که بیار خدای ایمان ندارند
 بثواب و عقاب اندر قیامت ،
 اقرار ندهند و کفر آرند .
 آبای مرا نام شنودی ،
 ایشان یکسر توحید گفتند .
 خلیل خدای، پسرش اسحق ،
 ابرم یعقوب، همه برین بودند.
 امروز منم یوسف یعقوب .
 همه دین داران مرا چنین خوانند.
 این فضل خدای و امانه تنها^۱ کرد،
 لکن بیشتر می شکر نکنند .
 هم زندانی هم چون دبیرستانی
 يك دیگر را حرمت دارند .
 من می شما را مسئله ای پرسم
 که چون راست گویند جواب دانند:
 خدای میهین ، دیگر کیهین
 از مس بکنند ، از زر بزنند
 با آن قاهر که بکس نماند
 مر واحد را بیت بندهد ،

۱ - اصل : « تنها » .

یوسف ۳۷/۱۲

یوسف ۳۸/۱۲

یوسف ۳۹/۱۲

معبودان تان^۱ اصلی ندارند
 فزان منگر کشان خدای خوانند.
 این نام خدای بت را شما کردی
 آبای شماشان نام کردند
 الله بر آن حجت ندادست
 فتوی شما باور ندارند.
 تحکم نرسد الا مر آن را
 کاو را هیچیز همتا ندانند.
 او فرمودست جمله عالم را
 تا جز او را هرگز نپرستند
 این مذهب راست دین خدای باشد
 بیشتر مردمان جاهل باشند.
 اکنون هر دو تعبیر یاد گیری
 تا هر يك را فتوی بکنند :
 آن صاحب خمر نجات یابد
 از وی ایشان خوشنود گردند ،
 اما طبابخ دال یابد ،
 از گوشت وی مرغان بکنند.
 چنانکه بگفتم زود بینی
 تعبیر بحق تغییر نکنند .

یوسف ۴۰/۱۲

یوسف ۴۱/۱۲

۱ - با مسامحه « شان » نیز می توان خواند

پس یوسف گفت آنرا که ناجی بود:
 باید که مرا وایاد آرند ،
 چندانى بود که تو بگویی ،
 ایشان مرا وای جای آرند .
 چو وای جای شد ، مشغول گردید
 «مرا وایادده» گفتی نگفتند
 شیطان اورا مشغول می داشت
 تا سالی چند یادش نکردند .

ملك روزى گفتا : بشنوید
 تا یاد گیری ، تا وای بگوئید .
 گاوان دیدم من هفت فربه
 که گاوان لاغرشان می بخوردند
 این لاغرکان هم هفت بودند
 کان فریایان را می بخوردند
 هفت خوشه سبز با اند یابس
 این هفتی سبز ان خشك بودند
 پس روی فا کرد فاندیمان
 - آنان کانجا حاضر بودند -
 این خواب مرا گفتا بگزارید
 - فزان می گفت که عالم بودند .

یوسف ۴۲/۱۲

یوسف ۴۳/۱۲

گفتند ایشان: نه بس نيك خوابیست

اقرار دادند که می ندانند .

آن ناجی را وا یاد آمد ،

مسألة يوسف جوان^۱ بگفتند .

گفتا: من خواب این بگویم ،

جوابی راست آرم . بفرستید

آمد بروی ، گفتا : يوسف !

یا آنکه تویی بی شك صدیق

فتوی ماده در باب رویا

جوابی شافی محکم، بتحقیق:

هفت گاو سمان را هفت لاغر

می خوردندی این هفت لاغر

هفت خوشه سبز، دیگران خشك.

جوابش باز ده از بهر کھتر

تا یاد گیرم ، جواب وا بیرم

تا دریاوند مردمان یکسر .

گفتا : هفت سال غله بدروید،

خوردش مکنی در خوشه بگیارید

الا اندك كزان نگذرد

بدان مقدار که می از آن بخورید.

يوسف ۴۴/۱۲

يوسف ۴۶/۱۲

يوسف ۴۷/۱۲

۱ - « چو آن » مناسب تراست اما در متن اصلی روی حرف اول فتحه

گذاشته شده است .

پس از آن هفت سال سخت باشد
 چنانکه گذشته^۱ بیشتر بخورید.
 مگر اندك جای بن انباری
 اندر حصنی، دیگر بخورید.
 سال هشتم راحت پدید آید،
 چنانکه شما شیر و آرد را و کنید.
 ملك بشنید، گفتش بیارید
 این واسطه در میان چه دارید؟
 چو آمد رسول، گفت: واگرد
 و ببر او شو ازو پرسید.
 بگو: چند دست ببریدند
 دستان کردند، چرا نپرسید؟
 هر آنچه کردند، علیم داند
 هر چند شما همی ندانید.
 ملك بشنید، گفت زنان را:
 کاری زشتست که شما بکردید.
 شما یوسف را چو در نواختی،
 چنان کش یافتی مرا بگوید.

یوسف ۴۸/۱۲

یوسف ۴۹/۱۲

یوسف ۵۰/۱۲

۱ - ظاهراً صحیح: «گذاشته» است مگر آنکه حذف را برای تخفیف بدانیم که در این کتاب سابقه دارد.

گفتند: حاشا ای ملک زینهار !
 بسامان ترازو کس را ندیدید^۱.
 عیال عزیز گفت : اکنون
 از من سخنی بحق بشنوید :
 یوسف را بخود من خواندم،
 هرچه او گوید باور دارید .
 اقرار دادم که جرم من کردم
 در غیبت او او را بگوئید
 و بار خدای دستان نتوان
 فروورहतان را و دریاوید .

این نفس را ویرا بایست ،
 هرچه می خواهید مرا بگوئید
 مگر این که عصمتی بود ،
 از رحمت وی نومید مباشید .
 ملک فرمود : شوید بیارید ،
 نه من نه شما چو وی نیاوید ؛
 تا هرچه کنم از وی بپرسم

۱ - حرف ماقبل آخر کلمه در متن اصلی نقطه ندارد ، بقیاس نوعی
 سجع که در آخر پاره ها آمده است بدین گونه نوشته شد .

چنانکه شما عجب بمانید.
 سخن نسخت مگر کاین گفت:
 کاین یوسف را شما همی بینید
 امروز بنزد من مکنیست،
 امین منست در دین و دنیا.
 یوسف گفت: کاین خزاین را
 سرتاسر کلید بمن اسپارید .
 زیرا که شما دنیا دانید ،
 از حلّ و حرام خبر ندارید .
 من هر دو بهم بحق نگه دارم ،
 باید که بمن جمله بگروید
 حدیث یوسف کاری خدای^۱ بود
 از رحمت ما عجب مدارید .
 خویشن داری برکت بار آرد،

یوسف ۵۴/۱۲

یوسف ۵۵/۱۲

۱ - برابر رسم الخط این کتاب عبارت را به دو صورت می توان خواند: صورت نخستین آنست که در کلمه « کاری » یاء را برسم معهود و لهجه مترجم نتیجه اشباع کسره مضاف بدانیم و بخوانیم : « حدیث یوسف کار خدای بود » ، و صورت دوم - که زیبا تر بنظر میرسد و خلاف رسم الخط این کتاب هم نیست - چنین است که « خدایی » بخوانیم . یعنی جمله بدین صورت باشد : « حدیث یوسف کاری خدایی بود » .

ضایع نشود ، یقین بدانید.

ثواب ابد زین همه بهتر ،

ایمان آری ، تقوی برزید .

برادرانش بمصر رفتند ،

چون بار بداد ایشان درفتند .

اوشان دانست^۱، ایشان او را

می دیدند ، می وا ندانستند .

چو ایشان را می بازگردانید ،

همگنانشان را حاضر کردند:

– آن برادر را کز پدر دارند ،

می فرماییم تا حاضر آرند .

نمی بینید این عدل و این داد ؟

میزوان از من بهتر نیاوید .

نگر بی او اینجا نیاید ،

اگر آید ، مرا نبینید ،

از من بمثل قفیزی^۲ گندم ،

یوسف ۵۶/۱۲

یوسف ۵۷/۱۲

یوسف ۵۸/۱۲

یوسف ۵۹/۱۲

۱ – اصل : « دانشت » که مسلماً خطای کاتب است ، یعنی سه نقطه زیر سین را روی آن گذاشته .

۲ – اصل : « قفیز » و خطاست .

بی برادر تا^۱ خودهم نیاوید .

یوسف ۶۰/۱۲

فرمان ترا گفتند بجای آریم ،
از مهترشی دستوری خواهیم .
پس یوسف گفت مرخصانگان را
تا رأس المال در رحل بنهد .
گفتا تا مگر آن ببینند ،
برادر را زوتر بیارند .
چو باز آمدند با نزد یعقوب
گفتند: یا باب! خودت نگوئیم:
برخی از بار ما فرو بستند ،
شرطی کردند تا برگشاییم .
ابن یامین را وا بفرست
تا ما او را نیک نگه داریم .
گفتا: آری ما می گفتمی
که ما یوسف را نگه داریم .
نگه دار خدای بسنده باشد

یوسف ۶۱/۱۲

یوسف ۶۲/۱۲

یوسف ۶۳/۱۲

۱ - این جمله را با توجه به حذف هایی که در حرف آخر کلمات درین متن بوفور مشاهده می شود ، می توان این گونه پنداشت : « بی برادر تا [ن] ... »
و معنی بدین صورت روشن تر بنظر میرسد .

ابن یامین را بدو سپاریم .
از دل پدران رحمان خبردارد ،
ما قول شما باور نکنیم .
چندانی بود که بار واکردند ،
بضاعت را در بار دیدند
گفتند: یا با^۱! اینک بضاعت ما
و بار بما سپردند .
چنین که کند کایشان بکردند ،
میرت بر ما ایشان کردند .
برادر را نگاه داریم ،
شتر واری هر یک بستانیم .
گفت: نفرستم^۲ من با شما اورا
مگر با من عهد خدایی بندید
کاو را زود با من آرید ،
مگر بازوا آنجا بمانید .
گفتند: بابا! ما عهد کردیم
گفتا: الله را گواه گرفتیم .

یوسف ۶۴/۱۲

یوسف ۶۵/۱۲

یوسف ۶۶/۱۲

۱ - کذا ... با حذف « ب » از آخر کلمه

۲ - در زیر و بالای حرف اول نقطه گذارده شده است ولی با توجه به

معنی « نفرستم » نوشته شد .

گفت: جمله بهم از در آن شهر
 اینك گفتم: نگر در نشوید؛
 لكن يك يك از هر دروازی
 چو جواز دهند آنگاه دروید.
 ایشان در شما بتهمت اوفتند.
 الله گفتست: تهمت مدارید،
 ار فرمانم نگه ندارید،
 شومی دَرسد، از من ببینید.
 گفتند: تراست حکم بابا.
 گفتا: زینهار چنین مگویید.
 اینك کردم برو توكل،
 شما نیز همه توكل آرید.
 در مصر شدند چنان که فرمود.
 گفتند: آیا کاین چرا گفت
 مگر که مراد او درین بود.
 یعقوب از دور چیزهایی دیدی،
 الله بفضل فازوا نمود[ه] بود.
 بیشتر مردمان علم ندانند،
 گویند که: برای چشم فرمود.

یوسف ۶۷/۱۲

یوسف ۶۸/۱۲

چو دَر فتنه در نزد یوسف ،
گفتا : او را بر من آرید .
پس گفت : مرا و ا می ندانید ،
منم یوسف شما چه مولید
حتما^۱ ایشان باتوجفا کردند ،
زان بود که گفتم از پس در آیند .

چون کار ساخت ، زیشان پرداخت
باذن الله مسألتی بر ساخت ،
آن صاع در رحل او بنهاد .
و ا جای آمد وازو در ساخت
چو صاع داران صاع ندیدند
بشتاب بتك همی دویدند .

گفتند : بداری کاروان را
که صاع ملك ایشان بدزدیدند
صواع للملك^۲ می و ا نیاویم ،
ار واز آرید رنجه ندارید ،
شتر واری گندم بدهیم .
گفتند : بالله که شما نيك دانید

۱ - اصل : « حمتا » .

۲ - « الملك » هم می توان خواند .

زود توبه کن از نیژ درمانی .

یوسف ۲۹/۱۲

* * *

* *

زنان گفتند : دانید که در شهر
عیال عزیز را چه می گویند؟
باز آن ورنا که در خانه دارد؟
فازو گفتست: باری در من نگر.
دردوستی او صعب سری دارد.
گفتند: مگر دروغ می گویند،
درین شهر بسی ازین خبر دارد.
زلیخا چو شنید حدیث ایشان،
بیهانه^۱ آن ضیافتی ساخت.
ایشان را خود مهمان خواند .
در آن مهمانی تکلفی کرد ،
مرایشان را خود دستها او کند،
از میوه تر مجلس آراست .
مرهريك را کارد فرادست^۲ داد.
تقوی یوسف معلوم می کرد ،

یوسف ۳۰/۱۲

۱- « بیهانه » نیز می توان خواند

۲- اصل « درست »

آوازش داد برو بیرون شو^۱
 تا يك يك زن درونگه کرد ،
 چندانی بود کاو را بدیدند
 آن هیبت او نیک اثر کرد ،
 دست بپیدند ، خبر نبیشان .
 حاشالله گر او گناه کرد ،
 فساد ازو صورت نبندد ،
 فریشته می نامش باید کرد .
 گفتا: وامن درخانه این بودست ،
 مرا بازو جرم همین بودست .
 گفتم: باری وا سوی من نگر .
 گفتا: مارا عادت جزین بودست .
 ار وی نبرد فرمان من پس ازین
 خواری و زندان جزاش این بودست .
 گفتا: بارخدای! زندان و خواری
 آخر بر من فرا سرآید ،
 چو در زنان^۲ نگرم جاهل باشم؛

یوسف ۳۱/۱۲

یوسف ۳۲/۱۲

۱ - کلمه « شو » در آخر این جمله فعل امر حاضر مفرد نمی تواند
 باشد ولی چون درین متن حذف دال پس از واو مکرر دیده شده است ،
 می توان دو حدس در باره این کلمه زد : نخست آن که مخفف « شود » یعنی
 امر غایب باشد ؛ و دوم آن که مخفف « شود » بر وزن « سود » بوده باشد
 که استعمال سوم شخص ماضی مطلق مفرد ازین مصدر در بخارا در گذشته و
 حال بدین صورت معمول است یعنی اشباع ضمه « شد » بصورت واو .

۲ - کلمه « زنان » قلم خوردگی دارد و دقیقاً نمی توان دانست که چیست
 به « زندان » هم شبیه است اما با توجه به آیه مربوط در قرآن « زنان » صحیح است .

آن زندان [نه]^۱ زین صعبتر آید.
الله دعای او اجابت کرد
از کید زنان او را کفایت کرد.
سمیع و علیم اخلاص او دانست

یوسف ۳۳/۱۲

که یوسف آن دعا می از صیانت کرد.
پس زانکه صلاح او پدید آمد،
با يك دگر تدبیر کردند
گفتند او را کمترین شش ماه
محبوس که^۲ تقدیر کردند.

یوسف ۳۴/۱۲

یوسف ۳۵/۱۲

* * *

طباخی را و شراب داری را
بازو آن روز مسجون کردند.
هر يك زیشان خوابی بدیدند،

-
- ۱ - « نه » در داخل قلاب با توجه به آیه مربوط افزوده شد . اصل آیه اینست : « قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَالْأَقْصَرُ عَنِّي كَيْدُ هُنَّ أَصْبَأُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ » آیه ۳۳ سوره یوسف .
- ۲ - چنین است در متن اصلی و چون « که » درین مورد نقشی ندارد بنحو بعید می توان حدس زد که شاید « محبوسگی » باشد یعنی « زندانی بودن » ، چه روشن است که « تقدیر کردن » بمعنی « اندازه معین کردن » است . « کنی » هم می توان خواند بامسامحه .

آن خواب برو تقریر کردند.
 پس گفت یکی: بخواب دیدم
 که شراب ملك همی بسازم.
 پس دیگر گفت: بخواب دیدم
 که جاشتانی نان بر سردارم؛
 مرغان زان نان همی ربایند،
 آن را می خورند و نیز می برند.
 تعبیر بکن که هم نیکو روی
 پر خیز^۱ کاری چنانکه می گویند.
 گفت: يك مسأله از من بشنوید،
 تا بود که بمن هردو بگروید
 تعبیر رؤیا هر کس داند.
 تعبیر در یاد رسول داند.
 شما را هردو طبق نیارند
 که نه یاد کنم که می چه می آرند
 می چند آرند، چگونه آرند،
 بذره‌یی کم نه بیش که آرند.
 این علم مرا الله دادست.
 این غیب بود تا بگروند
 من بیزارم از آن طریقت

یوسف ۳۶/۱۲

۱ - اصل «بر خیز کاری» که معنی هم دارد اما توجه به وضع این کلمه
 در سایر مواضع کتاب که «یر خیز کار» بجای «پرهیز کار» آمده است بدین
 صورت نوشته شده.

که بیار خدای ایمان ندارند
 بثواب و عقاب اندر قیامت ،
 اقرار ندهند و کفر آرند .
 آبای مرا نام شنودی ،
 ایشان یکسر توحید گفتند .
 خلیل خدای، پسرش اسحق ،
 ابرم یعقوب، همه برین بودند.
 امروز منم یوسف یعقوب .
 همه دین داران مرا چنین خوانند.
 این فضل خدای و امانه تنها^۱ کرد،
 لکن بیشتر می شکر نکنند .
 هم زندانی هم چون دبیرستانی
 يك دیگر را حرمت دارند .
 من می شما را مسئله ای پرسم
 که چون راست گویند جواب دانند:
 خدای میهین ، دیگر کیهین
 از مس بکنند ، از زر بزنند
 با آن قاهر که بکس نماند
 مر واحد را بیت بندهد ،

۱ - اصل : « تنها » .

یوسف ۳۷/۱۲

یوسف ۳۸/۱۲

یوسف ۳۹/۱۲

معبودان تان^۱ اصلی ندارند
 فزان منگر کشان خدای خوانند.
 این نام خدای بت را شما کردی
 آبای شماشان نام کردند
 الله بر آن حجت ندادست
 فتوی شما باور ندارند.
 تحکم نرسد الامر آن را
 کاو را هیچیز همتا ندانند.
 او فرمودست جمله عالم را
 تا جز او را هرگز نپرستند
 این مذهب راست دین خدای باشد
 بیشتر مردمان جاهل باشند.
 اکنون هر دو تعبیر یاد گیری
 تا هر يك را فتوی بکنند :
 آن صاحب خمر نجات یابد
 از وی ایشان خشنود گردند ،
 اما طبابخ دال یابد ،
 از گوشت وی مرغان بکنند.
 چنانکه بگفتم زود بینی
 تعبیر بحق تغییر نکنند .

یوسف ۴۰/۱۲

یوسف ۴۱/۱۲

۱ - با مسامحه « شان » نیز می توان خواند

پس یوسف گفت آنرا که ناجی بود:
 باید که مرا وا یاد آرند ،
 چندانى بود که تو بگویی ،
 ایشان مرا وا جای آرند .
 چو وا جای شد، مشغول گردید
 «مرا وا یادده» گفتی نگفتند
 شیطان او را مشغول می داشت
 تا سالی چند یادش نکردند .

* * *

ملك روزى گفتا : بشنوید
 تا یاد گیرى ، تا وا بگوئید .
 گاوان دیدم من هفت فربه
 که گاوان لاغرشان می بخوردند
 این لاغرکان هم هفت بودند
 کان فریان را می بخوردند
 هفت خوشه سبز با اند یابس
 این هفتى سبز ان خشك بودند
 پس روى فا کرد فا ندیمان
 - آنان کانجا حاضر بودند -
 این خواب مرا گفتا بگزارید
 - فزان می گفت که عالم بودند .

یوسف ۲۲/۱۲

یوسف ۲۳/۱۲

گفتند ایشان: نه بس نيك خوابيست

اقرار دادند كه مي ندانند .

آن ناجي را وا ياد آمد ،

مسأله يوسف جوان^۱ بگفتند .

گفتا: من خواب اين بگويم ،

جوابي راست آرم . بفرستيد

آمد بروي ، گفتا : يوسف !

يا آنكه تويي بي شك صديق

فتوي ماده در باب روبا

جوابي شافي محكم ، بتحقيق:

هفت گاو سمان را هفت لاغر

مي خوردندي اين هفت لاغر

هفت خوشه سبز ، ديگران خشك .

جوابش باز ده از بهر كهتر

تا ياد گيرم ، جواب وا ببرم

تا درياوند مردمان يكسر .

گفتا : هفت سال غله بدرويد ،

خوردش مكني در خوشه بگياري

الا انك كزان نگذرد

بدان مقدار كه مي از آن بخوريد .

يوسف ۴۴/۱۲

يوسف ۴۶/۱۲

يوسف ۴۷/۱۲

۱ - « چو آن » مناسب تر است اما در متن اصلي روي حرف اول فتحه
گذاشته شده است .

پس از آن هفت سال سخت باشد
 چنانکه گذشته^۱ بیشتر بخورید.
 مگر اندك جای بن انباری
 اندر حصنی، دیگر بخورید .
 سال هشتم راحت پدید آید ،
 چنانکه شما شیر و آدر او کنید.
 ملك بشنید ، گفتش بیارید
 این واسطه در میان چه دارید؟
 چو آمد رسول، گفت: واگرد
 و ببر او شو ازو پرسید.
 بگو: چند دست ببریدند
 دستان کردند، چرا نپرسید؟
 هر آنچه کردند، علیم داند
 هر چند شما همی ندانید.
 ملك بشنید، گفت زنان را:
 کاری زشتست که شما بکردید.
 شما یوسف را چو در نواختی،
 چنان کش یافتی مرا بگوید .

یوسف ۴۸/۱۲

یوسف ۴۹/۱۲

یوسف ۵۰ / ۱۲

۱ - ظاهراً صحیح: « گذاشته » است مگر آنکه حذف را برای تخفیف بدانیم که در این کتاب سابقه دارد .

گفتند: حاشا ای ملک زینهار !
 بسامان ترازو کس را ندیدید^۱.
 عیال عزیز گفت : اکنون
 از من سخنی بحق بشنوید :
 یوسف را بخود من خواندم،
 هرچه او گوید باور دارید .
 اقرار دادم که جرم من کردم
 در غیبت او او را بگوئید
 و بار خدای دستان نتوان
 فروورहतان را و دریاوید .

یوسف ۵۱/۱۲

یوسف ۵۲/۱۲

این نفس را ویرا بایست ،
 هرچه می‌خواهید مرا بگوئید
 مگر این که عصمتی بود ،
 از رحمت وی نومید مباشید .
 ملک فرمود : شوید بیارید ،
 نه من نه شما چو وی نیاوید ؛
 تا هرچه کنم از وی بپرسم

یوسف ۵۳/۱۲

۱ - حرف ماقبل آخر کلمه در متن اصلی نقطه ندارد ، بقیاس نوعی
 سجع که در آخر پاره‌ها آمده است بدین گونه نوشته شد .

چنانکه شما عجب بدانید.
 سخن نسخت مگر کاین گفت:
 کاین یوسف را شما همی بینید
 امروز بنزد من مکنیست،
 امین منست در دین و دنیا.
 یوسف گفت: کاین خزاین را
 سرتاسر کلید بمن اسپارید .
 زیرا که شما دنیا دانید ،
 از حلّ و حرام خبر ندارید .
 من هر دو بهم بحق نگه دارم ،
 باید که بمن جمله بگروید
 حدیث یوسف کاری خدای^۱ بود
 از رحمت ما عجب مدارید .
 خویشتن داری برکت بار آرد،

یوسف ۵۴/۱۲

یوسف ۵۵/۱۲

۱ - برابر رسم الخط این کتاب عبارت را به دو صورت می توان خواند: صورت نخستین آنست که در کلمه « کاری » یاء را برسم معهود و لهجه مترجم نتیجه اشباع کسره مضاف بدانیم و بخوانیم: « حدیث یوسف کار خدای بود » ، و صورت دوم - که زیبا تر بنظر میرسد و خلاف رسم الخط این کتاب هم نیست - چنین است که « خدایی » بخوانیم . یعنی جمله بدین صورت باشد: « حدیث یوسف کاری خدایی بود ».

یوسف ۵۶/۱۲

ضایع نشود ، یقین بدانید.

یوسف ۵۷/۱۲

ثواب ابد زین همه بهتر ،

ایمان آری ، تقوی برزید .

برادرانش بمصر رفتند ،

چون بار بداد ایشان درفتند .

اوشان دانست^۱ ، ایشان او را

می‌دیدند ، می‌وا ندانستند .

چو ایشان را می بازگردانید ،

همگنان‌شان را حاضر کردند:

– آن برادر را کز پدر دارند ،

می‌فرماییم تا حاضر آرند .

نمی‌بینید این عدل و این داد ؟

یوسف ۵۹/۱۲

میزوان از من بهتر نیاوید .

نگر بی او اینجا نیاید ،

اگر آید ، مرا نبینید ،

از من بمثل قفیزی^۲ گندم ،

۱ – اصل : « دانشت » که مسلماً خطای کاتب است ، یعنی سه نقطه زیر

سین را روی آن گذاشته .

۲ – اصل : « قفیز » و خطاست .

بی برادر تا^۱ خودهم نیاوید .

یوسف ۶۰/۱۲

فرمان ترا گفتند بجای آریم ،

یوسف ۶۱/۱۲

از مهترشی دستوری خواهیم .

پس یوسف گفت مرخصانگان را

تا رأس المال در رحل بنهد .

گفتا تا مگر آن ببینند ،

یوسف ۶۲/۱۲

برادر را زوتر بیارند .

چو باز آمدند با نزد یعقوب

گفتند: یا باب! خودت نگوئیم:

برخی از بار ما فرو بستند ،

شرطی کردند تا برگشاییم .

ابن یامین را وا بفرست

یوسف ۶۳/۱۲

تا ما او را نیک نگه داریم .

گفتا : آری فاما می گفتی

که ما یوسف را نگه داریم .

نگه دار خدای بسنده باشد

۱ - این جمله را با توجه به حذف‌هایی که در حرف آخر کلمات درین

متن بوفور مشاهده می‌شود ، می‌توان این گونه پنداشت : «بی برادر تا[ن]...»

و معنی بدین صورت روشن تر بنظر میرسد .

ابن یامین را آبدو سپاریم .
از دل پدران رحمان خبردارد ،
ما قول شما باور نکنیم .
چندانی بود که بار واکردند ،
بضاعت را در بار دیدند
گفتند: یا با^۱! اینک بضاعت ما
وا بار بما سپردند .
چنین که کند کایشان بکردند ،
مبرت بر ما ایشان کردند .
برادر را نگاه داریم ،
شتر واری هر یک بستانیم .
گفت: نفرستم^۲ من با شما اورا
مگر با من عهد خدایی بندید
کاو را زود با من آرید ،
مگر بازوا آنجا بمانید .
گفتند: بابا! ما عهد کردیم
گفتا: الله را گواه گرفتیم .

یوسف ۶۴/۱۲

یوسف ۶۵/۱۲

یوسف ۶۶/۱۲

۱ - کذا ... با حذف « ب » از آخر کلمه

۲ - در زیر و بالای حرف اول نقطه گذارده شده است ولی با توجه به

معنی « نفرستم » نوشته شد .

گفت: جمله بهم از در آن شهر
 اینك گفتم: نگر در نشوید؛
 لكن يك يك از هر دروازی
 چو جواز دهند آنگاه دروید.
 ایشان در شما بتهمت اوفتند.
 الله گفتست: تهمت مدارید،
 ار فرمانم نگه ندارید،
 شومی دَرسد، از من مبینید.
 گفتند: تراست حکم بابا.
 گفتا: زینهار چنین مگویید.
 اینك کردم برو توكل،
 شما نیز همه توكل آرید.
 در مصر شدند چنان که فرمود.
 گفتند: آیا کاین چرا گفت
 مگر که مراد او درین بود.
 یعقوب از دور چیزهایی دیدی،
 الله بفضل فازوا نمود[ه] بود.
 بیشتر مردمان علم ندانند،
 گویند که: برای چشم فرمود.

یوسف ۶۷/۱۲

یوسف ۶۸/۱۲

چو درفتند در نزد یوسف ،
گفتا : او را بر من آرید .
پس گفت : مرا وای ندانید ،
منم یوسف شما چه مولید
حتما^۱ ایشان باتوجفا کردند ،
زان بود که گفتم از پس در آیند .

یوسف ۹/۱۲

چون کار ساخت ، زیشان بپرداخت
باذن الله مسألتی بر ساخت ،
آن صاع در رحل او بنهاد .
وای جای آمد وازو در ساخت
چو صاع داران صاع ندیدند
بشتاب بتك همی دویدند .

یوسف ۷۰/۱۲

گفتند : بداری کاروان را
که صاع ملك ایشان بدزدیدند
صواع للملك^۲ می وایا ویم ،
ارواز آرید رنجه ندارید ،
شترواری گندم بدهیم .
گفتند : بالله که شما نيك دانید

یوسف ۷۱/۱۲

یوسف ۷۲/۱۲

۱ - اصل : « حمتا » .

۲ - « الملك » هم می توان خواند .

نه آن را آمدیم تا صاع دزدیم

ما خود هرگز دزد نبودیم ،

از صاع شما خبر نداریم .

گفتند: چه بود جزای این فعل

چون معلوم نبود^۱ که دروغ گفتند

گفتند^۲ در رحل آنکه یاوید

سالی دارید که می پرسید^۳

ما را اینجا حکم چنین باشد ،

جزای ظالم باید که بدانید .

صاع وان ز پیش ، بارایشان

بسبب آن صاع يك يك پساد .

پس (رخت)^۴ رخت برادرش نگاه کرد،

صاعش بگرفت آنجا بنهاد .

چنان می خواستیم ز بهر یوسف

یوسف ۷۳/۱۲

یوسف ۷۴/۱۲

یوسف ۷۵/۱۲

۱ - اصل « نبود » که با توجه به آیه قرآن « قالوا فما جزاءه ان کنتم

صادقین » ، (آیه ۷۴ سوره یوسف) بحدس بصورت متن در آورده شد .

۲ - کذا با دال بجای « گفتند » .

۳ - « پرسید » نیز خوانده می شود.

۴ - ظاهراً کلمه « رخت » را کاتب دو بار تکرار کرده است و یکی از

آن دو زاید بنظر می رسد.

چه در کیش ملک می اخذ نهاد،
 لکن 'خواستیم از بهر یوسف
 تا حبس ما در مصر بنهاد
 بی آنکه برادران بدانستند ،
 مقصود بیافت و شرع بنهاد.
 چو برادرانش آنرا بدیدند ،
 فرو ماندند ، بنگر چه گفتند ،
 گفتند : اگر می راست گوید
 مر یوسف را بدزدی بگرفتند .
 گفتند : از پیش بتی بدزدید
 وقتی کمری بر میانش بگرفتند
 مگر این نیز همان عمل دارد.
 صاحب خبران این وا بگفتند.
 یوسف بشنید ، خود را نگه داشت
 آشکارا نکرد آنرا که گفتند .
 گفتا : ز شما تا او در گردد ،
 خدای به داند هر آنچه گفتند .
 ابن یامین را یوسف بنشانند .
 ایشان فازوا خواهش کردند ،
 گفتند : پدرش بزرگ پیرست

یوسف ۷۶/۱۲

یوسف ۷۷/۱۲

بجز او یکی ز ما بنشیند .
 بسیار با ما احسان کردی ،
 این نیز بکن تا وا بگویند .
 گفتا : زینهار چنین مگویی ،
 آنکه ما را ظالم خوانند
 چونو مید گشتند ، فرید گشتند ،
 با يك دیگر تدبیر کردند .
 میهن ترین شان گفت : شما دانید
 بابای شما و شما چه گفتید
 خدای را بر شما گواه گرفته
 زمسأله یوسف دیگران خبردارند .
 من باری زانم کز جای نجنبم ،
 یا الله یا پدر مرا چه فرماید
 خیر الحاکمین این حکم بکند
 کیفیت این دیگران ندانند .
 شما واگردی وا بر یعقوب
 گوید : اورا بدزدی بگرفتند ،
 صاعی ز جوال او بر آوردند ،
 او را آنجا محبوس کردند
 ما آنچه دیدیم ترا بگفتیم ،

یوسف ۷۸/۱۲

یوسف ۷۹/۱۲

یوسف ۸۰/۱۲

یوسف ۸۱/۱۲

مخلوقان خود غیب ندانند.

کس را بفرست از مصر پرس
باز آنکه واما در راه بودند ،
ما آنچه دیدیم راست بگفتیم .

یوسف ۸۲/۱۲

در جوال که نهاد ایشان دانند .

پس یعقوب گفت: این هم از آنست

تسویل همه ز فرزندانست

من صبر جمیل خوفرا کردم ،

انبارین نیز هم چنانست .

امروز مرا امید قوی تر گشت

که یوسف امروز از زندگانست

علیم و حکیم اسرار داند ،

نومید گشتن نه جای آنست .

زیشان برگشت و گفت: اندوها

روشانان چشم ازین گروها

غمناك شده دو چشم گریان

از جا بشده ازان گروها^۱

گفتند: بخدای که می بترسیم

یوسف ۸۳/۱۲

یوسف ۸۴/۱۲

۱ - سطر آخر در متن اصلی بدرستی خوانده نمی شود ؛ آنچه نوشته شده بحدس و تقریب است .

از بس کازو تو می بگویی^۱
 این سوه اندوه صعب باشد ،
 نزار شدی ، نباید که بمیری .
 گفتا که: فرا شما نمی گویم ،
 پراکنده شدم می فاخدای گویم .
 شما او را چو من ندانید
 اندوهانم فرا خدای^۲ گویم .
 ار دل بابا همی نگه دارید
 هرچند زوتر شوید و جوید ،
 بجد باشید ، نومید مباشید ،
 نومید ازخدای کافران باشند .
 شما مؤمنانید نومید مباشید .

یوسف ۸۵/۱۲

یوسف ۸۶/۱۲

* * *

وامصر شدند بیهانۀ گندم
 تا آن وقتی که پیش اورفتند.
 گفتند : سخنی از ما بشنو .
 آن بضاعت را پیش او بردند
 گفتند : ما را و اهل ما را

یوسف ۸۷/۱۲

۱ - رسم الخط اصل : « بکوی » .
 ۲ - « خدا خدای » نیز می توان خواند .

نیاز دریافت ، زاری کردند .
 این بضاعت ما قیمت ندارد ،
 کویزهای گندم ازو بخواستند
 گفتند: ز تو می صدقه خواهیم،
 فردا ز خدای جزا بیاوید
 گفت: یادداری که شما چه کردید
 به یوسف تان که و اخود ببردید.
 بسا نیز جفا از پس آن روز
 دروی برادرش در گفتید .
 معلوم منست که می ندانید
 که شما امروز خود کجایید !
 گفتند : بحقیقت یوسفی تو ؟
 گفتا که : بلی یقین بدانید .
 این برادر من اینجا نشسته
 معلوم کنی ازو پرسید .
 این نیست مگر منت الله
 صبر و تقوی ضایع بدانید
 گفتند: بخدای که راست می گوئیم
 الله ترا بر ما برگزید .
 اقرار دهیم که ما خطا کردیم؛

یوسف ۸۸/۱۲

یوسف ۸۹/۱۲

یوسف ۹۰/۱۲

باید که با ما عتاب نکنی .
 گفتا : امروز خصمی می نکنم ،
 در بار خدای عذری بخواهید
 ارحم آن بود که بی شک فاپذیرد .
 رضای الله باید که بجوید
 این پیراهنم با خود ببرید
 آنجا که پدرم ، برویش بنهید
 به پیراهنش محزون بگردید
 هم بدین سرور بکنید .
 پس خورد و بزرگ هر که تا هست
 شما همه را نزد من آرید .
 چو دروازه مصر عیر بگیاشت
 یعقوب ز یوسفش خبر یافت .
 گفت ایشان را که : بوی می برم
 از یوسفی ؛ یوسف برجاست^۲

یوسف ۹۱/۱۲

یوسف ۹۲/۱۲

یوسف ۹۳/۱۲

۱ - مورد دیگری است از حذف حرف (ن) آخر کلمه « هرکتان هست » در متن حاضر چنانکه ملاحظه می شود ، بصورت « هرکتا هست » قید شده و چند صفحه پیش نیز به نظیر این مورد در پاورقی اشاره شد .
 ۲ - « برجایست » هم می توان خواند .

مگر که مرا آلفج خوانید ،

یوسف ۹۴/۱۲

یقین دانید که عقم بر جاست

گفتند: بخدا که همچنانی که

یوسف ۹۵/۱۲

آنروز که اواز برت برخاست

آن روز که بشیر پیراهنش را

بر رویش نهاد ، سرخ بر آمد

روشنایی چشم جان پدر! گفت،

اندوه پدرت فرا سر آمد .

پس گفتا : نه مـن همی گفتم

یوسف ۹۶/۱۲

امید بخدای وقتش در آمد .

گفتند: بابا بی شك خطا کردیم،

یوسف ۹۷/۱۲

باید که مارا ز خدای بخواهی .

گفت: بود کازو ادستوری خواهم

یوسف ۹۸/۱۲

از آمرزش تو مید مباحشید

* * *

چو درفتند در نزد یوسف ،

ابوانش را بر تخت بنشاست

دیگران را گفت: بمصر در روید

یوسف ۹۹/۱۲

تا خدای خواهد امن بنشینید^۱ .

۱ - اصل : نشینند .

پس ایشان اورا تو اضع کردند
 گفت: بسم الله، بمصر در شوید
 گفتا بابا! تأویل آن خواب
 - کان روز مرا تعبیر کردی -
 امروز بیاد باقی دیدم:
 آن شمس توی که بامن بر تختی.
 از احسانش بعضی بگویم:
 ز زندانم بر آورد تا توشنوی
 شمارا ز سفر بر من آورد.
 پس زانکه میان ما بیوفتید.
 آن دیو لعین عادت این دارد.
 تو روز نخست مرا بگفتید.
 الله مرا الطاف باشد،
 تو این مسأله از من بهتر دانید.
 علیم و حکیم جزو مدانید
 باید که سخنی ز من بشنوید
 گفت: بار خدای! می و ابگویم:
 تو بودی که مرا بملك بنشاندی،
 تأویل احادیثم بدادی،

یوسف ۱۲/۱۰۰

اندر دو جهان مرا تو داری
 خداوند جهان من خود ترا دانم.
 دو سخن دیگر ز من بشنوی!
 بر اسلام مرا چو وقت باشد
 جان برگیری آن وقت که تو خواهی
 دیگر که : مرا اندر قیامت
 با اسلافم بر تخت بنشانی .

یوسف ۱۰۱/۱۲

* * *

این هر چه گذشت، اخبار غیبست
 زیرا که تو آن وقت نبودید
 کایشان جمله می مکر کردند
 تو قصه یوسف ز من شنیدی
 زنجار^۱ که خرد واجب آن بود.
 جمله مردمان بتّه بگروند
 و از آنکه تو سخت حریصی
 بیشتر ایشان بتّو نگروند .
 عادت رفتست که مزد خواهند.
 تو يك ذره مزد نخواهید

یوسف ۱۰۲/۱۲

یوسف ۱۰۳/۱۲

۱- کذا بدون الف برسم معهود

زیرا که جزین زیبا نباشد .
 تو نامه زما بجمله دارید
 بی شمار نشان بداده در عالم
 که گر در نگرند ما را بدانند ،
 تأمل نکنند ، انصاف ندهند ،
 بر عمیا برو می ببرند
 آنکه گویند : می بگریم
 بیشتر ایشان تنزیه نکنند
 امن گشتند ز عقوبتی عام ؟
 بازان همه را ناگاه بگرد
 ایشان ما را همی ندانند
 زانست که بما همی نگرند
 بگو : طریقتی و دین و سیرت می
 اینست که همراه و اخدای خوانم .
 از دین خدای خود من و یارانم
 فراوان حجت بر یاد دارم .
 من الله را تنزیه گویم
 هرگز بخدای شرك نیارم
 نفرستادیم از پیش تو ما

یوسف ۱۲/۱۰۴

یوسف ۱۲/۱۰۵

یوسف ۱۲/۱۰۶

یوسف ۱۲/۱۰۷

یوسف ۱۲/۱۰۸

مگر مردان کز شهر بودند
 پیغام دادیم ، وحی فرستادیم
 تا جمله خلق بما بگروند .
 جحود آوردند ، کیفر بردند
 باور نکنند ، بگو تا بنگرند
 بهشت بهست متقیان را
 باور دارند اگر خرد دارند .
 عذاب از کفار تأخیر می کردیم
 تا رسولانم نومید گشتند .
 کافران گفتند : هرچه رسولان
 ما گفتند ، دروغ گفتند .
 نصرت آمد از ما رسولان را ،
 ناجی گشتند آنکه بگرویدند
 عذاب خدای از مجرمان فردا
 باندها مایه کمتر نکنند .
 در قصه هاشان بسیار عبرت بود
 خردمندان را کانصاف بدهند ؛
 نه حدیثی بود فاهم نهاده
 لکن راست بود باز آنکه دارند
 جمله چیزها درو بیابد

راهی راستست اگر بشنوند .
رحمت الله هر چند خواهید
مر آنان را که بدو بگروند .

یوسف ۱۱۱/۱۲

سورة رعد

بسم الله الرحمن الرحيم

جدا وکن^۱ میان سورت ،
بنام خدای مالک ملکت .

۱ - این کلمه که در آغاز سوره‌ها درین ترجمه قرآنی دوجا قبلا دیده شده - هر دوجا « جدا و اکن » بوده است که معنی دلپذیر آن روشن نیست . در صدر سورة حاضر چنانکه ملاحظه می‌شود « جدا و کن » ثبت شده که به‌اغلب احتمالات « الف » پس از « واو » بسبب خطای کاتب از قلم افتاده است و گرنه متبادر بذهن آنست که اصل ترکیب درین مورد « جدا او کن » بوده با ادغام دو « الف » در یکدیگر - که درین متن معهود است - بمعنی فاصله و جدایی افکننده میان سوره با سورة قبل که البته حدس بسیار بعیدی است .

المر ، مراست ملکت
 این را پس از آن زمان است رحمت،
 آیات کتاب در هر دو حجت.
 بتو فرستادند از خداوندت
 این نامه حق بر حقیقت^۱.
 بیشتر مردمان می بنگروند
 و آن نیست مگر حماقت .
 آسمانها را بی ستون برداشت،
 بهش نگری تا هیچ ستون هست
 پس راست بکرد آسمان بر عرش
 این استقرار از اوصاف عرشست.
 این شمس^۲ و قمر مسخرانند
 منازلشان را نام بردست .
 تدبیر کند فرمانها را ،
 چنانکه کار پیش تقدیر کردست.
 جدا بکند منهی ز مأمور
 حرام ز حلال جدا بکردست

۱ - متن اصلی: « حقیقت »

۲ - اصل: « شمش » و ظاهراً خطای کاتب است که نقطه سین را
 بجای زیر در بالا گذاشته است .

تا بخزایش^۱ قطعا بگروید
 اقرار دهی چنانکه گفتست .
 بساط زمین هم او بگسترده ،
 کوههای بلند دروهم او کرد ،
 جویهای روان هم او پدید آورد .
 ازهر موایی^۲ چه سرخ و چه زرد
 تروش و شیرین ، از خشک و زتر
 اندک و بسیار تقدیر او کرد
 شب را بر روز آورد^۳
 در آن آیات است
 آن را که تفکر کرد

* * *

زمینی بیند در هم پیوسته ،
 پاره‌ای زو خوش ، پار[ه] بی شوره .

-
- ۱ - کذا و شاید : « بخدایش » که در اصل آیه برابر است با « لعلکم بقاء ربکم توقنون » آیه ۲ سوره رعد (یا بجزایش) .
 - ۲ - مراد : « میوه‌یی » می باشد و تلفظ « میوه » با یاء مجهول هم اکنون در روستاهای خراسان و بخارا و قسمتهایی از ماوراءالنهر متداول است .
 - ۳ - پس از کلمه « روز » در متن اصلی دست برده اند و کلمه : « او » بدان افزوده اند که بیجاست .

رزان که در آن انگور باشد،
 زمینها^۱ زو کشت^۲ رسته ،
 خرما بنانی دو تا و يك تا ،
 از بیخ یکی دو شاخ رسته
 هوای همه و آب یکسان ،
 تفاوت بسیار پوسته^۳ و وابسته .
 در آن آیاتست بر چنین^۴ تدبیر،
 آنرا که خرد را کار بسته .
 شگفت بمانی ز گفت ایشان ،
 شگفت بمانی جای آن هست .
 گویند: پس از آنکه خاک گشته،
 چه پنداری اعداتی هست ؟
 ایشان کافران ، بما نگروند .
 فردا غلها بر گردن دارند ،
 جاوید در عقاب ما بمانند .
 و از آن مانند که خرد ندارند .

رعد ۴/۱۳

رعد ۵/۱۳

۱ - اصل : « رمنیها » ۲ - « کنشت » نیز می توان خواند ۳ - در
 متن اصلی با رسم الخط کهن به يك نقطه نوشته شده است یعنی : « بوسته »
 ۴ - اصل : « حبس » خوانده می شود ولی با توجه به اصل قسمتی از
 آیه : « ان فی ذلك لآیات لقوم یعقلون - آیه ۴ سورة رعد » ظاهراً « چنین »
 ترجمه ای باید باشد برای « ذلك » و « حبس » مطلقاً مناسبتی ندارد .

بعذاب خدای می شتاونند ،
گویند : ما را نیکی نسازد .
آن قوم از پیش مثله گشتند ،
ار باز آیند وا فا پذیرند ،
ار^۱ نیز عقاب سخت بینند .

رعد ۱۳/۶

* * *

کافران گویند: باری کم زان،
که ز آنچه در خواستیم یکی بیارند.
تو ایشان را آگاه کردی ،
چنانکه از پیش پیامبران کردند.
خدای ایشان را بی شک داند
که می فا بستند الله داند
ار ناقص بود ، ار بود کامل ،
ار واحد بود اگر عدد ، داند.
هر آنچه که نام شیء بروا افتد،
ز کمیت آن خدای خبر دارد.
از هر چه بدست و زهر چه باشد،
ظاهر و باطن یکسر خبر دارد.
شاهد و غایب نه چون شما داند
در دانایی بکس نماند .

رعد ۱۳/۷

رعد ۱۳/۸

رعد ۱۳/۹

۱ - اصل : « از » و خطاست .

پنهان گویند یا بانگ^۱ بردارید،
 در صحرا بود یا^۲ کنج خانه،
 الله در ازل جمله دانست .
 او نیست و هست هر دو داند .
 از ما او را نوبتیانند ،
 کز پیش وز پس نگاه می دارند
 تا حرکاتش همی نبینند^۳ .
 آن روز بشند، آن شب در آیند .
 ما نعمت را زوال نکنیم ،
 تا آن وقتی که شکر نکنند .
 ار شکر کنند سودها یابند ،
 کفران آرند هم سوء بینند .
 چوما خواهیم عذاب آن قوم،
 هیچ کس زیشان آن دفع نکنند .
 بدون خدای یار نباشد .
 ما این نکنیم تا آن نکنند .

رعد ۱۰/۱۳

رعد ۱۱/۱۳

* * *

۱ - اصل : « بابك » و بی گمان خطاست .

۲ - اصل : « با » .

۳ - در اصل درست خوانده نمی شود و بدین صورتست : « نبینند » .

او برق اندر هوا پدید^۱ آرد ،
 زان بیم و امید و ابدید^۱ آرد .
 گروهی گویند : کنون ببارد ،
 گروهی گویند : حریق آرد
 آن میخ گران بآب باران
 آن رعد بحمد و تسبیح آرد .
 فریشتگان از هیبت آن هر يك
 ما را زیبا تسبیح آرند .
 صواعق را از جایش بفرستد ،
 تا بارادت حق حریق آرد .
 باز آن که چنین هر يك او را
 در ذات الله تشبیه آرد .
 این صواعق را نشانکی دان
 تا عذابی سخت را پدید آرد .
 دعا بحق بگو ، حق بشنود ،

رعد ۱۲/۱۳

رعد ۱۳/۱۳

۱ - چون برابر رسم الخط کهن که درین کتاب نیز متبع است « ب و پ » با يك نقطه نوشته می شود ، این کلمه را نیز می توان « پدید » خواند یا « بدید » ولی چون نوعی سجع در هردو پاره عبارت رعایت شده و تکرار مطلوب نیست می توان تصور کرد که یکی از دو کلمه « پدید » و دیگری « بدید » است . این حدس را فتحه ای - که کاتب روی کلمه اول « بدید » گذارده و کلمه مشابه دوم یعنی « بدید » فاقد آنست - تأیید می کند .

خواهش فاجزا واصل ندارد.
 نه بت داند نه نیز شنود
 بت حاجت را روا^۱ نگرداند.
 بت خواندن راست چنان بود،
 که تشنه آب را بدست خواند.
 هر چند خوا ندیادست جنباند،
 آخر بی شك تشنه بماند.
 خواهش کافران فا ما هرگز
 هر چند کنند، سود ندارد.

رعد ۱۴/۱۳

هر که در آسمان بطوع و رغبت
 با هر که در زمین گرچه دو قسمند:
 قسمی رغبت،^۲ قسمی رهبت را،
 آخر ما را می سجده آرند.
 سایه هاشان از صبح تا شب
 سر تا پاشان در خاک می غلتند.
 بگو: ما لك عالم شما کرا گوید؟
 آنکه تو بگو: ولی نعمت.
 بگو: شما یید که می بخواید

رعد ۱۵/۱۳

۱ - اصل: «زوا»

۲ - متن اصلی: «رعبت»

بدونِ خدای از بت نصرت .
 ایشان خود را می نتوانند ،
 سی چه بیوسید زیشان شفاعت؟
 ز کور تا بینا بسی در گردد ،
 یکسان نبود نور با ظلمت .
 یا می ما را هنباز گویند ،
 افعالِ خدای نبود بشرکت .
 کدام زمین بگو بتان کردند؟
 یا کدام آسمان؟ نماند ریت
 بگو: من عالم را باهر که در عالم
 مفعول گویم ، نشان قدرت
 خدای واحد ، دیگر مقهور ،
 ار یاد گیری ، نما ند شبهت .
 بگو: بار خدای ما حکیمست .
 از سوی سما آبی پدید آرد ،
 زان آب بسیار سیلها خیزد .
 باندازه که وا آب پدید آید ،
 بازو کف بود و قبله^۱ بود بسیار .
 هردو بشوند ، صافی پدید آید .

رعد ۱۳/۱۶

۱ - اصل : « قبله » .

زان زر که درگاه دارد صایغ،
 یا دیگرهمی جوش پدید آرد.
 آن کف و آن قبله و آن سورت و آن جوش
 بهوا درشود، باقی مکین گردد.
 آن زر خلاص و آن دیگر آسوده
 و آن آب زلال نفع پدید آرد.
 این هرچه بماند مانند حق دان.
 زان چهار که بشود، هوا پدید آید.
 چون حق برزد، بهشت یاود
 مانند سراب مبطل چنین بیند.
 هر چند گوید مبطل: چه حیلست
 چه چاره کنم تا سود پدید آید؟
 از سود، مبطل جز سوء^۱ نبیند.
 سودها [ی] سره زان سوی پدید آید.

رعد ۱۷/۱۳

رعد ۱۸/۱۳

فرخ آن کس که حق بداند
 کور آنرا خوان که فاحق نبیند
 خو^۲ درنگرد بچشم عبرت

۱ - چنین است در متن اصلی و خالی از معنی هم نیست اما « سوء » مناسب تر می نماید.

۲ - ممکن است برسم معهود در این کتاب دال کلمه « خود » حذف و در کلمه بعدی: « در » ادغام شده باشد. یا کلمه در اصل: « چو » باشد که بعید به نظر می رسد.

رعد ۱۹/۱۳

خیرات بسی درو پدید آید .

رعد ۲۰/۱۳

ز وفا داری بعهد الله ،

خویشتن داری و صلت پدید آید .

تشویر ز گناه و بیم فردا

که شماری سخت بود که پدید آید .

بر طاعت صبر ، و زمعصیت صبر ،

امید رضا هر دو پدید آید .

نماز نیکو و صدقه پیوست

خویشتن داری و ادین پدید آید .

فردا در بهشت مهمانی دارند ،

مهمان داری آنجا پدید آید .

بسامان^۱ حاضر باشند ،

اسباب و نسب و ادید آید .

ز فریشتگان از هر دریچه

سلامی زیبا فا دید آید .

سلام کنند ، سبب بگویند ،

سرنجام نیک او را پدید آید .

اما آنان که عهد شکنند ،

فرمان نبرند ، رَحِم ببرند ،

۱ - ظاهراً « بسامانان » باید باشد بمعنی « صالحان » و « پارسایان ».

فساد کنند ، مطرود گردند ،
 در بد جای ضایع مانند
 تفاوت در عطا نشان حکمت بود .
 هر کس کاو را دنیا زیادت بود ،
 او شاد تر بود ز نجا که عادت بود .
 واجب آن بود که شادی بطاعت بود .
 چه در آخرتش بسی مثبت بود .
 آنجا که بهشت ، دنیا چه ارزد ،
 مهتر آن بود که فردا در حمت بود .
 کافران پس ازین بشنو که چه گویند :
 باری کم از آن کز آنچه در خواستیم ،
 بارادۀ ما یکی بیارند ،
 زیرا گویند عناد شومست .
 ار باز آیند ، فایده^۱ یابند .
 قومی کایشان بما بگروند ،
 قرآن شنوند ، دلرا درو بندند ،
 واجب آنست بر همه عالم
 که وا احکامم آرام یابند .

رعد ۲۵/۱۳

رعد ۲۶/۱۳

رعد ۲۷/۱۳

رعد ۲۸/۱۳

۱ - در اصل فاقد نقطه است ، بعلاوه دال « فایده » را « را » نیز
 می توان خواند : « فابره » .

چو با ایمان طاعت دارند ،
 طوبی ، ایشان ثواب یابند .
 زیبای جای^۱ روز قیامت
 ایشان را بی شك بسازند

رعد ۲۹/۱۳

بفرستادیم ترا بدین امت
 پیش ازینان نیز امتان بودند ،
 تا بر خوانی وحی بریشان ،
 گفتی گفتیم تا کافران باشند
 گفتند: رحمان را همی ندانیم .
 بگو: الله منست مگر بگروند .
 تو کل کن ، نگر نترسی .
 چو و ماگردی از تو ببرند .
 ارقرآن را چنان بسازیم ،
 که تا کوهها را بدان برانند ،
 بحرمت او زمین ببرند ؛
 آنرا^۲ کز سالها بمردند

رعد ۳۰/۱۳

۱ - رسم الخط اصل : « جای » .

۲ - « آنرا » درین مورد اگر خطا نباشد نشانه استعمال خاصی است که باید با مسامحاتی « را » ی آنرا از مقوله « را » ی فاعلی دانست که مجموعاً بجای « آنان » بکاررفته است .

بحرمت او فاسخن آیند،
 گویم: قولوا....، آخرنگویند،
 ارچه سرهاشان را ببرند
 ما این هرسه بی شک توانیم
 مؤمنان دانند، کافران ندانند.
 مؤمنان را بگو: یقین بدانید
 که کافران ما را عاجز نگردانند.
 این ناپاکان تا زنده باشند،
 خود، روز بروز رنجها یابند.
 شومی درسد درخان و مان شان،
 تا آن وقتی که همه بمیرند
 پس زانکه بمیرند، زنده شان بکنند.
 در وعده ما خلف نیاوند

رعد ۳۱/۱۳

* * *

عجب بمهمان ابر تو خندند،
 زیرا که آنان کز پیش بودند
 بارسولانم همی^۱ عمل کردند.
 گفتم: بگیاری تا بخندند،

۱ - بجای: «همین» و نمونه دیگری است از حذف «نون» از آخر کلمه

بسر بگيرم شان وانخندند^۱.
 معلوم بکن تا حالشان چو شد
 چو عقاب اليم ما بدیدند .
 چه پندارند که فاز^۲ هر کس
 بدانچه کردست خبر ندارد
 قومی او را همباز گفتند .
 بگو : او خود را مثل نداند
 نامشان ببرد تا خود چه کردند .
 گفتار شما اصلی ندارند ؛
 ار پنهان بود ، الله داند ،
 در آشکارا شك بنه ماند .

رعد ۳۲/۱۳

۱- اصل همین گونه بوده است ولی بدون هیچگونه نقطه‌ای: «واحدید»
 و کسی با قلمی دیگر این کلمه را خط زده و بالای سطر نوشته است :
 «وابگریند» که با رعایت قرینه سازی و توجه مترجم به مسجع بودن پایان
 جملات برابر «تا بخندند» ، عبارت : «وانخندند» مناسبتر است خاصه که
 در اصل آیه فقط کلمه «استهزاء» را داریم که مفهوماً با خندیدن بر کسی
 سازوارتر است و پس از آن سخن گرفتن استهزاء کنندگانست و کیفر دادن
 و از گریه نامی در میان نیست .

۲- می توان «کاو از هر کس» نیز با اندک مسامحتی خواند.

اینان که شما همی در آیند^۱،
 در آشکار و نهان هیچای^۲ نیاید^۳.
 خود بر ساختند، خودشان نکو آمد،
 تا خلقان را ز ره ببرند.
 ما ایشان را گم راه خواندیم.
 ایشان خود را براه خواندند.
 ایشان را عذاب دو جهانی،
 در عذاب ابد صعب در ماندند.
 هرگز خود را یار نیاوند.
 بشنو تو نشان باغ آنان
 - کایشان مطلق پر خیز کارند:
 میوه دادیم راحت پیوسته
 هردو جاوید از ما بیاوند.

رعد ۳۳/۱۳

رعد ۳۴/۱۳

۱ - عبارت: « اینان که شما همی در آیند » قابل توجه و توضیح است.
 « اینان » در اینجا اشاره است به سخنان کفار و « در آیند » از مصدر:
 « در آیدن » است بمعنی « سخنان بی اساس و زشت گفتن » چنانکه جزء
 دوم « هرزه درایی » از آن ساخته شده است. برای توضیح بیشتر رجوع شود
 به مقدمه.

۲ - مخفف: « هیچ جای »

۳ - « نیاید » هم می توان خواند ولی وضع کلمه با « نیاید » سازگارتر

است.

آنان که بما ایمان ندارند ،
جاوید در نار ما بمانند .

رعد ۳۵/۱۳

آن اهل کتاب کایمان دارند ،
قرآن شنوند ، شادان گردند .
لکن بعضی ازین گروهان ،
باور نکنند که رحمن^۱ شنوند .
بگوا که : مرا او دیگران را
فرمان دادند تا جان دارند
تشبیه نکنند ، او را پرستند ،
بروز پسین ایمان دارند .
بازو خوانم تا زنده باشم
اقرار که مرا باز آن جهان آرند .
بدین زیبایی حکم بتازی ،
بتو فرستادیم تا ببرزی .
از پس امروز هوای هیچ کس
بجز قرآن حکمی بکنید ،
بی شك با ما سخت درمانید .

رعد ۳۶/۱۳

۱ - مراد از : « رحمن » ظاهراً « سخن رحمن » است .

دانی که با ما یاری نیاوید
 چنانکه ترا، ما هر رسولی را
 از پیش تو ما پیغام دادیم .
 زنان حلال و اهل بیتان ،
 سازی و باری تمام دادیم .
 بی دستوری مَثْرًا بندادند ،
 مگر آنچه ما پیغام دادیم .
 اجل شان برسید، جمله بَمَرْدند،
 ملك الموت را الهام دادیم .
 املا کردی ، اثبات کردند .
 آنچه ما خواهیم و اِ بِمَحاییم
 پیغام بدادی، ساکن همی باش ؛
 چو توبه کنند ، بِمَحاییم
 بسبب توبه طاعت بنبیسیم .
 اصول کتب بکس ندادیم ،
 از نسخه اصل و اِ بِمَحاییم .
 تو پیغام بده ، ساکن می باش،

رعد ۳۷/۱۳

رعد ۳۸/۱۳

رعد ۳۹/۱۳

۱ - با حذف دال «مژده» ، حرکت آن به حرف ماقبل که «ژ» می باشد
 نقل شده است و هاء آخر کلمه نیز که فقط نقش نمودن حرکت حرف ماقبل را
 داشته ، حذف گردیده است .

ارشان بگيرم ، آمن مي باش .

ار تو بروي پيش ازیشان

مر ایشان را حساب و ا ماست

واجب آن بود که شمار بر گیرند،

هروز قومي وفات مي يابوند .

زود بود نه دير که يکي نمايند

پس زان همه فا شمار گیرند

عجب بيه مان از مکر اينان

کان پيشينيان هم مکر کردند .

جزاي همه ساخته داريم

ار نيك کردند، ار بد کردند.

کافر گويد آخر مرا بهتر ،

وايادشان دهند هر آنچه گفتند.

کافران گويند : نه اي پيامبر .

بگو : بسنده بود الله داور^۱

امامان در کتب از اين خبردارند.

شما مي نکنيد هيچ باور .

رعد ۴۰/۱۳

رعد ۴۱/۱۳

رعد ۴۲/۱۳

رعد ۴۳/۱۳

۱ - کلمه در متن اصلی بدرستی خوانده نمی شود : «داتر» و «ذاتر» هم

می توان خواند ولی چون در ترجمه : «قل کفی بالله شهيدا» آمده است «داور»

ترجیح داده شد .

سورة ابراهيم

بسم الله الرحمن الرحيم

جدا واکن میان سورت ،
بنام خدای منعم نعمت .
الر ، رحمن ماییم ،
زانست که بتو قرآن فرستادیم
تا فا داری چراغ فا روی
بیرون آری از هرچه نا روی
باذن الله خالق عالم
بازان راهی که خدای بستود .
هرچه در عالم ، جمله مراوراست ،

سورة ابراهيم ۱/۱۴

ابراهیم ۲/۱۴

عذاب شدید جاحد اوراست.
دنیا بر دین بر گزینند
تا عامی را ز راه ببرند.
ضلال بعید بدان که آن بود
کز راه بشند و ز راه ببرند

ابراهیم ۳/۱۴

نفرستادیم ما رسولان
الا در لغت مانند امت
تا می‌داند آنچه می‌شنود،
زوتر برگردد از ضلالت.
ای بستیهد^۱ خود در ضلالت
قبول نکند ازو هدایت
او را بادا هرچش مشیت.
عزیز حکیم فردا بی‌شک
حکمش بکند بروفق حکمت.
موسی از پیش هم بدین آمد
تا از تاریکی بنور آرد
وا یاد می‌دادشان قیامت

ابراهیم ۴/۱۴

۱ - کلمه ناخواناست . حرف اول و چهارم نقطه ندارد و حرف ماقبل
آخر هم يك نقطه دارد. و بهر حال «ار بستیهد» مناسب‌تر است.

پیشا^۱ که هریک بنور آرد
 درو آیاتست مرصابران را
 بخاصه آنرا که شکور یاود.
 موسی تو گفت مرقوم خود را
 که وایاد اری نعمت ویرا
 برهانی^۲ تان از آل فرعون ،
 طاقت آن^۳ نبُد عذاب ویرا .
 پسران تان را همی بکشتند ،
 زنینکان را به فساد خود را .
 بلای اول معنیش شدت
 بلای دوم پارسیش راحت .

ابراهیم ۵/۱۴

ابراهیم ۶/۱۴

الله مرا پیغام دادست ،
 پیغام خدای از من بشنوید :
 ار شکر کنیم گفتست: بفزایم،

۱ - کلمه در متن اصلی بدرستی خوانده نمی شود. ممکنست جز «پیشا»
 کلمه دیگری باشد .

۲ - بر سیاق عبارت و رعایت معنی باید « برهانیدتان از آل فرعون »
 باشد مطابق : « اذ انجاکم من آل فرعون » .

۳ - چنین است در متن اصلی یعنی «آن» با علامت مد بر روی حرف اول.
 اما با توجه به معنی : «طاقت تان» مناسب تر است خاصه که ادغام حروف در این
 متن معهود است .

ار کفر آرند، عذاب بچشند.
ایمان آرید، کفر بگیارید،
که عذابی سخت را طاقت ندارید.

ابراهیم ۷/۱۴

از هر که در عالم کفر آرد،
خدا را بی شک زیان ندارد.

ار ایمان آرد، بر آتش بستاید
از نوح در گیر تا روزگار تو،
ار عاد و ثمود و هر که بودند
دانند کایشان بسیار بودند.
الله داند که چند بودند.

ابراهیم ۸/۱۴

رسولان شان پیغام دادند
[نه] پذیرفتند و نه فاشنیدند
گفتند بجمله کفر آوردیم.

ابراهیم ۹/۱۴

مرخویشتن را حیران نمودند
رسولان گفتند که : شک در الله
روا نبود درگاه و بیگاه .
مرعالم را مفعول او دانید
زمان و مکان و اگاه بیگاه
می تا^۱ خواند تا پیامرزد

۱ - ظاهراً بنا بر روش معهود در قسمت فارسی کتاب، « ن » از آخر
کلمه افتاده است و اصل : « می تان » بوده است .

چرا داری گناه بی پناه^۱
ایمان آرید در عمر بفزاید
اینک کردم شما را آگاه .
گفتند : شما مانند مایید ،
شما می ما را از راه ببرید
پدران ما بتان پرستیدند ،
شما می گویی بت مهرستید
باور نکنیم ما خود ، بیارید
ظاهرتر ازین حجت بگیارید .
در بشریت گفتند یکی ایم ،
لکن در دین ما فضل داریم ،
منان ما را تخصیص کردست .
ازو ما بشما پیغام دادیم .

ابراهیم ۱۴/۱۰

۱ - آنچه در متن قید شده یعنی کلمه « بی پناه » حدسی است . اصل ، کلمه ایست بدین صورت : « پسنه » . چون در رسم الخط این متن هرگز « پ » با سه نقطه دیده نشده است و از طرفی زیر « س » غالباً سه نقطه گذارده می شود ، گمان نخستین آنست که حرف قبل از « ن » ، « س » باشد اما اشکالی که مانع از تقویت این نظرمی باشد اینست که در رسم الخط کتاب حاضر حرف « س » با دندان نوشته می شود و بسیار به ندرت بصورت کشیده ناچار کلمه بصورت متن خوانده شد ، و ممکن است صحیح نباشد . به « پناه » یا « بی پناه » نیز با مسامحاتی می توان خواند .

تا فرمان ندهد ، برهان نیاریم .
 حق می گوئیم گوهر چه خواهی باش
 زیرا که بدوا ایمان داریم .
 اندر عالم از کس نترسیم
 بازان منت که ما ازو داریم .
 بیش زان نکنی که ما برنجانید
 ما صبر آنگاه پیشه گیریم .
 رسولان خدای از کس نترسند ،
 ما نیز ز شما همی نترسیم .

کافران گفتند فا رسولان :
 و ما دو کار یکی بکنید :
 کافر گردی چنانکه ماییم ،
 یا نیز بخواری پشت بدهید .
 ز الله در وقت وحی آمد
 که : صبری بدهید ، شتاب مکنید
 ما ایشان را هلاك گردانیم
 چنانکه شما در مصر بنشینید
 باید که شما دو کار بکنید :
 طاعت آرید ، گناه نکنید .

ابراهیم ۱۱/۱۴

ابراهیم ۱۲/۱۴

ابراهیم ۱۳/۱۴

ابراهیم ۱۴/۱۴

کافران از ما نصرت جستند .
 گفتیم که: سزا[ی] خود بیاوید .
 مقهور شدند، سرشان بیریدند .
 گفتیم : خود را همی ندانند ،
 حدید^۱ درین جهان بدیدند ،
 صدید در نار نیز بچشند
 در گلو گیرد ، فرو نگذرد ،
 نه می بزید نه می بمیرند .
 عذاب غلیظ و رای این جرّعت
 در دوزخ ما جاوید یاوند .
 کافران خود را بیاد بدادند ،
 چون رضای خدای زدست بدادند .
 کردار هاشان بسان خاکستر
 در باد غری بیاد بر دادند ،
 چنانکه از آن ذرّهای نماند .
 فردا[ی] خود را اینوا نهادند
 ضلال بعید مانند این بود ،

ابراهیم ۱۵/۱۴

ابراهیم ۱۶/۱۴

ابراهیم ۱۷/۱۴

۱ - این کلمه در اصل بدون نقطه است . با توجه به جمله قبل که بریده شدن سرها در آن مذکور بود و توجه به این که « حدید » بمعنی شمشیر نیز هست در متن بدین گونه نوشته شد .

که دوری بشوند، فادیدنیایند.

ابراهیم ۱۸/۱۴

چه پنداری که الله عالم را ،
نه کاری را بیافریدست ؟
ار او خواهد بیافریند
بهتر ز شما کافریدست .
شما را ببرد ، بیافریند
هزاران چندان کافریدست .
آنروز که همه خلق بیرون آیند،
ضعفا بشنو کان روز چه گویند
متبوعان را که : ما تبع بودیم
شما درخواهید تا و ابرون آرند.
گویند : گر ما را برون آرند،
مادرخواهیم تا تان برون آرند.
ار صبر کنیم اربانگ برداریم
واجب نکند که ما^۱ برون آرند.
شیطان گوید بی شک فردا ،

ابراهیم ۱۹/۱۴ - ۲۰

ابراهیم ۲۱/۱۴

۱ - از اصل برابر رسم الخط قسمت فارسی این متن « ن » بعد از
« کهما » حذف شده است و صورت کامل آن چنین است : « واجب نکند کهمان
برون آرند » .

فا دوزخیان کز من بشنوید :
 الله شما را وعدها یاد کرد
 وعدش حق بود و آنچت که دانید
 کان راست نبود وعده شیطان
 والله دانید بحق بود^۱، که دانید
 مرا بر شما نبود دستی
 مکنید ، بکنید یا بشنوید
 این کرد شما دویم آن بود
 بخود^۲ کرد شما مرا مگیرید
 تا چند کنی مرا ملامت ؟
 مر خویشتن را ملامتی بکنید.

۱ - در این قسمت بسبب آن که کاتب هنگام نوشتن در آغاز کلماتی
 را از قلم انداخته و بعد بین سطور ناخوانا و ریزتر نوشته است و بحدس و
 تقریب خوانده شده ، ممکنست عبارت مشوش شده باشد ولی از اصل ترجمه
 آیه دور نیست .

۲ - کلمه « بخود » جز نقطه « خ » نقطه دیگری ندارد بنا براین دانسته
 نیست که « بخود » است یا « نخود » . اگر کلمه شکل منفی داشته باشد باید
 آنرا استفهامی خواند یعنی « نخود کرد شما ؟ مرا مگیرید » ولی درین جا
 چنان پنداشته شده است که عبارت « بخود کرد شما » بوده باشد یعنی: بسبب
 خود کرده شما مرا مگیرید .

امروز شما را فریاد نرسم
 شما نیز مرا فریاد^۱ نرسید
 منکر گشتم فریاد می‌خوانم
 تا گفت مرا کار چرا بستید
 پس وحی آید که : ظالمان را
 عذابی سخت باید که بکنید
 همان روز آن را که متقیان باشند،
 باذن الله در جنان آرند
 در آب روان ، سایه درختان
 پر خیز کاران تان جاودان باشند
 تحیت آرند فریشتگان شان
 با يك ديگر دوستان باشند.
 زیبا تر ازین مثل نباشد
 که بار خدایت یاد کردست ،
 این کلمت را که پا کا خدایا

ابراهیم ۲۲/۱۴

ابراهیم ۲۳/۱۴

۱ - علی القاعده و با توجه به اصل آیه ، « ماانا بمصرخکم و ماانتم بمصرخی ، آیه ۲۲ سورة ابراهیم » هر دو کلمه باید « فریاد » باشد اما چون متن فارسی بسیار کهنه است و این گونه کلمات در زبان پهلوی « Fra » بوده است و ما آنرا امروز بصورت « Far » در آورده ایم ممکنست « فریاد » تحریر بی‌اختیاری از تلفظ کهن پهلوی این کلمه باشد بهمان معنی و منظور « فریاد » .

بشجره خرما مانند کردست
اصلش تصدیق، شاخش اقرار کرد
شما در خرما راغب باشید،
ار بنهاد^۱ مانند کردست،
در توحیدتان رغبت کردست
تا یاد گیری بدو بگروید.
نیکا مثلا که یاد کردست.

ابراهیم ۱۴/۲۵-۲۴

* * *

* *

*

۱ - کلمه ناخواناست و بدون نقطه « بشمار » نیز می توان حدس زد.

IQBAL LIBRARY

Acc. No. 4624

Call No. _____

Author _____

Title Darid

Science

فهرست

لغاتی که در ترجمه این دو جزو بکار رفته است

آرام یافتن:	ص ۱۰۷ س ۱۸
آرامیدن:	ص ۴ س ۱۴
آزم:	ص ۴۶ س ۹
آسوده:	
آن زر خلاص و آن دیگر آسوده.	ص ۱۰۵ س ۵
آلوفج:	
مگر که مرا آلوفج خوانید یقین دانید که عظم برجاست.	ص ۹۰ س ۱-۲
آواز دادن:	ص ۲۹ س ۱۶
آوازش داد برو بیرون شو.	ص ۶۸ س ۱
اجبار کردن:	ص ۱۲ س ۶-۷
از راه بردن:	ص ۱۱۶ س ۴
از راه شدن:	ص ۱۱۶ س ۴
از کسی دیدن:	ص ۳۵ س ۷
افتادن:	ص ۶۴ س ۹

ص ۱۳ س ۱۹	اقبال کردن:
ص ۸۸ س ۲۰	اقرار دادن:
	اکراه کردن:
ص ۱۲ س ۴-۵	تواناییم که در کم ز يك ساعت اکراه کنیم یکسر بگردند.
	انبارین:
ص ۸۶ س ۹	(= این بارین): انبارین نیز همچنانست.
ص ۱۰ س ۹- ص ۷۳ س ۱۵	اند:
ص ۴۰ س ۱۲- ص ۴ س ۵	اندوهگن:
ص ۶۷ س ۱۳	اوکندن:
	باآفرین:
ص ۱۱ س ۱۸	بنفرین بودند با آفرین گشتند.
	باختن:
ص ۱۴ س ۱۵	هر کس که ببرزد بحق نبازد.
ص ۱۲۱ س ۱۴	بادغر:
	بار:
ص ۱۱۳ س ۵	سازی و باری تمام دادیم.
ص ۲۰ س ۱۹ و	بافتن:
ص ۲۱ س ۱	قرآن گویند تو بافتستی بگو تا عشری ایشان در بافند.
	بام:
ص ۵۳ س ۱	در بام و دشام نماز و اجای آر.
ص ۱۲ س ۱۴	باور داشتن:
	باور داشتن کسی را:
ص ۶۰ س ۷-۸	گفتند بابا ما را نکویی چرا ما را باور نداری.
	باوریدن:
ص ۶۲ س ۱۰-۱۱	ارچه ما این راست می گوئیم ترا بی شک این
	نباورد
ص ۲۳ س ۱۱	بایستن:
ص ۷۶ س ۱۱	این نفس را ویرا بایست

بتك دويدن:

بشتاب بتك همی دويدند.

ص ۸۲ س ۱۲

بتك خاستن:

يوسف بگريخت آن زن بتك خاست

ص ۶۵ س ۲۰

بجای آوردن: درین هردو بسی نشانست ارفاشنويد معنی

ص ۴ س ۱۶-۱۷

بجای آرید گفتا بنما مرا تو پيراهن تا بجای آرم که

ص ۶۶ س ۱۰-۱۱

جرم او بود.

بجا داشتن:

ص ۴۴ س ۷

بخته:

روزگار نشد که بخته بریانی فاپیش آورد.

ص ۳۹ س ۱-۲

بدون: به غیر از - بجز

هر کس که بدون ما بگردد ار مرسل بود ظالم گردد

ص ۱۴ س ۶-۷

بگو تا عשרی ایشان در بافند بدون خدای از...

یاری در خواهند

ص ۲۱ س ۱-۳

بدون خدای یار نباشد

ص ۱۰۱ س ۱۵

بر آراستن:

ص ۶۵ س ۷

براه (عکس «گمراه»):

ص ۱۱۱ س ۶

برجا بودن: بوی می برم از یوسفی یوسف برجاست

ص ۸۹ س ۱۵

بر خوردن:

ص ۵۸ س ۱۹

برداشتن:

آسمانها را بی ستون برداشت

ص ۹۷ س ۸

بردن:

ص ۵۹ س ۱۱

بر رسیدن:

شما بر نرسی من جبر نکنم

ص ۲۵ س ۱۳

برزیدن: ص ۸ س ۱۰-۱۱ ص ۱۴ س ۱۵ ص ۲۱ س ۱۱-۱۲ ص ۵۶ س ۲

ص ۱۱۲ س ۱۴

برساختن: ص ۱۱۱ س ۳
 برگزیدن: ص ۵۴ س ۸
 برگشتن: ص ۱۷ س ۱۳
 برگفتن: ص ۱۹ س ۳
 بروش: ص ۱۹ س ۳

برویدی پیش ازبأس تا بروش ویرا سود کردی
 برویدگان: ص ۱۱ س ۱۳-۱۴

از برویدگان یکی نگیرند
 برویده: ص ۱۳ س ۸

این قصها هشیار عاقل را که برویده بود پیر گرداند
 بریدن: ص ۴۹ س ۳-۴
 بسامان: ص ۵۱ س ۲ و ص ۱۸ س ۱۲
 بسربازگشتن: ص ۷۶ س ۲

رحمت خواهی بسر بازگردی تا هرچه خواهی ازو
 بیا بید.
 بسرواگشتن: ص ۳۶ س ۱۴-۱۵

رحمت خواهی بسر واگردی، زیادت قوت ازو بیایی
 بسزا: ص ۳۳ س ۱۴-۱۳

ایشان ما را بسزا ندانند.
 بسنده: ص ۲۱ س ۹

نگهدار خدای بسنده باشد.
 بشوئیدن: ص ۷۹ س ۱۶
 ص ۱۱۴ س ۱۵

نهاد خدای بر خلق بشولند.

بکار بودن: ص ۱۳ س ۷
 ص ۳۴ س ۸

زان قوم مباش که نه بکارند.
 بکس داشتن: ص ۱۱ س ۵

می پنداری که تو کسی ما جمله ترا بکس نداریم.
 ص ۴۵ س ۱۷-۱۸

هفده - صدوهیجده

تفسیر پاک: هشتادوسه

تورات: ۱۰-۵۱-۱۳۳ - صد - صدوده

ج

جاماسب نامک: چهارده

جاودان خرد: سی و پنج

ح

حکم لبهمن الملك: سی و پنج

خ

خزانة الادب و غایة الارب: سی و دو - سی و

سه - چهل و هفت - چهل و هشت -

چهل و نه

د

درخت آسوریک: سیزده - چهارده

دیوان شمس: هشتادویک

دیوان منوچهری: صدودوازده

ر

راحة الصدور: هشتاد - صدودوازده

رامایانا: یازده

رونق المجالس: صدوده

ریگ ودا: یازده - سی

ز

زبدة الحقایق: هشتادودو

زند: بیست و چهار

س

سمک عیار: صدویازده

ش

شاهنامه مسعودی مروزی: بیست و دو

۱۶۲

ط

طبقات الصوفیه: نودونه

ع

عهد اردشیر: سی و چهار - سی و پنج

ف

فرهنگ اسدی: هفتاد و هفت

فرهنگ رشیدی: صدونوزده

فی الادب الجاهلی: بیست و پنج - سی و یک

ق

قرآن: ۳-۲۰-۲۲-۵۷-۵۸-۱۰۷ -

۱۰۸ - ۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۲۸ -

۱۳۱-۱۳۳ - نه - بیست و شش -

بیست و نه - سی و هفت - سی و

هشت - سی و نه - چهل و هفت -

چهل و هشت - پنجاه و دو - پنجاه

سه - پنجاه و هفت - پنجاه و

هشت - پنجاه و نه - شصت -

شصت و یک - هفتاد و پنج - هفتاد

و شش - هفتاد و نه - هشتاد و هفت

نود و دو - نود و نه - صد - صد و

شش - صد و ده - صد و پانزده -

صد و شانزده - صد و بیست

قصص قرآن مجید - قصه های قرآن: هشتاد و

هشت - نود و نه - صد - صد و

سیزده - صد و هفده - صد و هیجده

ک

کتاب الشعراء: سی و سه

کلیات سعدی: صد و هیجده

کلیله و دمنه: سی و چهار

وایادمی دادشان قیامت پیشاکه هر يك بنور
آرد.

پیشینیان:

آن پیشینیان هم مکر کردند.

ص ۱۱۴ س ۹

پی کردن:

بستیزه او پیش بکردند.

ص ۳۷ س ۱۹

پیمان پیمان:

از جانب ام زقوم او بودند پیمان پیمان پنهان
بگرویدند.

ص ۶ س ۱۵-۱۶

پیمودن:

مسنجید کم و کم میمایید.

ص ۴۳ س ۸

پیوند:

رحمت الله و ابرکتش هر دو بروی و بر تو و بر نسل و پیوند،

ص ۳۹ س ۱۵-۱۶

تخصیص کردن:

من ز خدای حجت دارم بر آنکه مرا تخصیص کردست.

ص ۲۵ س ۱۱-۱۲

ص ۱۱۹ س ۱۲

تدبیر کردن:

یا يك دگر تدبیر کردند.

ص ۶۹ س ۷

تقدیر کردن:

اورا کمترین شش ماه محبوس که تقدیر کردند.

ص ۶۹ س ۸-۹

تمام کردن

چنانکه از پیش برعم وجدت تمام بکرد بر تو بکند.

ص ۵۹ س ۲-۳

تنزیه گفتن:

من الله را تنزیه گویم.

ص ۹۳ س ۱۷

جبر کردن:

ص ۲۵ س ۱۳

جدال گفتن:

گفتند: یا نوح می جدال گویی.

ص ۲۶ س ۱۴

جریده داشتن:

روزی همه را جریده داریم.

ص ۱۸ س ۷

- جستن: ص ۳۸ س ۳
- جنبنده: ص ۱۸ س ۳- ص ۳۵ س ۱-۲
- چاشتان: بخواب دیدم که چاشتانی نان بر سردارم
چراغ فاداشتن: ص ۷۰ س ۴-۵
- چربیدن: بتو فرستادیم قرآن تا فاداری چراغ فاروی. ص ۱۱۵ س ۶-۷
- حبطه: گفتند یوسف و ابن یامین بر ما با ما از ما بچربند. ص ۵۹ س ۸-۹
- حجت خواندن: ص ۶ س ۸-۹
- حجت گیاردن: بز فان چو آب حجت می خواند. ص ۲۲ س ۳
- حکیم: باور نکنیم ما خود بیارید ظاهرتر ازین حجت
بگیارید: ص ۱۱۹ س ۸-۹
- حکیم: حکیم خبیر نامه ترا دادست. ص ۱۶ س ۱۱
- خاکسار: ص ۴۲ س ۱۲
- خرما بن: ص ۹۹ س ۳
- خزایش (= خدایش): بنخزایش قطعاً بگروید. ص ۹۸ س ۱
- خلقان (جمع خلق): خلقان را ز دین ببردید. ص ۲۳ س ۶
- خواب گزاردن: ص ۵۸ س ۱۰- ص ۷۳ س ۱۹
- خواست: این خواست مرا حکمت خوانند. ص ۱۴ س ۱۱
- خواندن: ما در تورات پیش از تو ترا اند جای رسول خواندیم. ص ۱۱ س ۸-۹
- از خواندن بت سودت ندارد ص ۱۴ س ۴

خوفا کردن:

من صبر جمیل خوفا کردم.
ص ۸۶ س ۸
خوشتن داری:

از رحمت ما عجب مدارید خوشتن داری برکت
ص ۷۷ س ۱۳-۱۴
بار آورد.

داد دادن:

ص ۱۵ س ۲

داد ستاندن:

ص ۱۵ س ۲

دادن:

مر واحد را بیت بندهد.
ص ۷۱ س ۱۹
داشت:

من پشت بداشت وانهادم از ناداشتن بتر نیایم.
ص ۳۴ س ۱۸-۱۹
داشتن:

چو کرد آن آب آهنگ فرعون گفتیم بدار تا بکولیم.
ص ۹ س ۵-۶
ص ۲۹ س ۹-۸
داشتن:

در عذاب الیم شان بداریم.
ص ۳۲ س ۱۰-۱۲
ص ۵۰ س ۱۳- ص ۸۳ س ۷- ص ۹۲ س ۱
داشتن:

ارما خواهیم که اهل عالم را بر آن داریم تا بگروند
ص ۱۲ س ۲-۴
تواناییم.
ص ۴۴ س ۱
دانستن:

تو شیطان را چومن ندانی.
ص ۵۸ س ۱۴

ص ۸۲ س ۳-۴

دبیرستان:

ص ۷۱ س ۱۲

در آمدن:

ص ۸۲ س ۶

در آوردن:

روز را ببرد شب را در آورد.
ص ۱۲ س ۱۶

ص ۷۵ س ۶

دراو گندن:

دراییدن:

اینان که شما همی درایند در آشکار و نهان هیچای نیاید. ص ۱۱۱ س ۲-۱

دربافتن:

قرآن گویند تو بافتستی بگو تا عشری ایشان در بافند. ص ۲۰ س ۱۹

و ص ۲۱ س ۱

درچیدن:

ص ۳۰ س ۱۰

گفتند زمین را آب درچین.

ص ۱۲۲ س ۱۱ و س ۱۳

درخواستن:

در رسانیدن:

گویی دی بود که می بخندیدند و ادرسانیم و ادریاویم. ص ۱۹ س ۱۱-۱۲

ص ۳۴ س ۸

در رسیدن:

در رفتن:

ص ۴۰ س ۱۱

بدان زیبایی از در درفتند.

ص ۸۲ س ۲-۱

در ساختن:

آن صاع در رحل او بنهاد و اجای آمد و ازو در ساخت. ص ۸۲ س ۱۰

در سپاردن:

ص ۵۲ س ۱۲

نگر و ا ظالمان تان در نسیارید.

در شدن:

ص ۳ س ۵

ما دانا ییم بدانچه می درشوی.

ص ۸۱ س ۱-۲

جمله بهم از در آن شهر اینك گفتم نگر در نشوید.

در فچیدن:

ص ۳۰ س ۱۱

تو که آسمانی دامن در فچین.

در گرفتن:

ص ۵۳ س ۱۱

از نوح در گیر تا روزگار تو.

ص ۵۴ س ۲۰ و ص ۱۱۸ س ۷

در گشتن:

ص ۲۴ س ۱۲-۱۳ و ص ۸۴ س ۱۶-۱۷ و ص ۱۰۴ س ۴

در ماندن:

شما می گویی که او در ماندن من می گویم ایشان در ماندن. ص ۵-۶

ص ۲۶ س ۳-۲

ص ۲۹ س ۱۶

در نشستن:

در نواختن:

آن زن او را بسیار بنواخت با خویشتنش بفساد در نواخت. ص ۶۵ س ۵
شما یوسف را چو در نواختی چنان کش یافتی مرا بگویند.

ص ۷۵ س ۱۸-۱۷

دروغ زن:

قومی که مرا همباز گویند دروغ زنند و دگمانند

ص ۴ س ۱۲-۱۳

ص ۴۶ س ۱۴

در وقت:

ص ۱۲۰ س ۱۴

در یافتن:

ما روز قیامت را دریابیم.

ص ۱۰ س ۱۳

ص ۱۵ س ۱-۲ و ص ۱۹ س ۱۱ و ص ۲۵ س ۱-۲ و ص ۲۶ س ۵-۴

دستان:

ص ۷۵ س ۱۲ و ص ۷۶ س ۹

دست داشتن:

مرا بر شما نبود دستی مکنید، بکنید یا بشنوید، ص ۱۲۳ س ۶-۷

دستوری:

ص ۷ س ۱۵ و ص ۲۷ س ۱۸ و ص ۱۱۳ س ۶

دگمان

قومی که مرا همباز گویند دروغ زنند و دگمانند. ص ۴ س ۱۲-۱۳

دنان:

شادان و دنان شتاو می کردند.

ص ۴۱ س ۲

دیدن:

گفتا، یا قوم شما چه بینید ارمن ز خدای حجت دارم. ص ۲۵ س ۱۱-۱۰

را اس لمال:

ص ۷۹ س ۵

راست:

بتان خواندن راست چنان بود که تشنه آب را بدست خوانند.

ص ۱۰۳ س ۴-۵

راست بودن:

دعوت می‌کنم راست می‌باشید. ص ۸ س ۹

راست کردن و ازمین:

ازدههاشان برخی بجای است، برخی وازمین راست بکردیم. ص ۴۸ س ۹

رخت:

ما یوسف را در رخت بنهادیم. ص ۶۲ س ۶

ص ۸۳ س ۱۲

رزان:

رزان که در آن انگور باشد. ص ۹۹ س ۱

رزمیدن:

ظاهر از کلمه عربی رزم یعنی بانگ اشتر و رعد ساخته‌اند «بدبختان را اندر
آتش آرند، برسان خران همی برزنند». ص ۵۰ س ۴-۳

رسیدن:

او را ببینید صبرشان برسد. ص ۲۳ س ۱۷

سه روز پس از آن بیش نرسید. ص ۳۸ س ۱

چو ما برسیم همان او بماند. ص ۵۶ س ۱

رنجه داشتن: ص ۸۲ س ۱۶-۱۷

رنجه نمودن: ص ۲۸ س ۱۰

روزپسین: ص ۱۱۲ س ۱۰

روزگار:

روز نشد که بخته بریانی فاپیش آورد. ص ۳۹ س ۱-۲

روی دادن:

چو ایشان زان چاه روی را بدادند ازما براو می‌وحی بردند.

ص ۶۱ س ۱۵-۱۶

روی گردیدن:

که خدای آن زن در وقت درسید هر دو را دید رویش بگردید.

ص ۶۶ س ۲-۳

رهیدن:

هرگز ز عذاب او نرهید.

ص ۵ س ۵

ص ۷ س ۹-۸ و ص ۲۶ س ۱۵ و ص ۲۷ س ۱

زدن:

خدای میهین دیگر کیهین از مس بکنند از زر بزنند. ص ۷۱ س ۱۶-۱۷

زمان دادن:

ص ۵ س ۱۹

زنینکان:

ص ۱۱۷ س ۹

ساختن:

زیبای جایی روز قیامت ایشان را بی شک بسازند. ص ۱۰۸ س ۳-۴

ساختن:

جزای همه ساخته داریم. ص ۱۱۴ س ۱۰

ساز:

سازی و باری تمام دادیم. ص ۱۱۳ س ۵

ستیهیدن:

بستیه خود در ضلالت قبول نکند ازو هدایت.

ص ۱۱۶ س ۱۰-۱۱ و ص ۱۲ س ۱۱-۱۰

سختن:

ص ۶۴ س ۴

سخن سختن:

سخن سخت مگر کاین گفت کاین یوسف را شما همی بینید.

ص ۷۷ س ۲-۳

سرخ بر آمدن:

آن روز که بشیر پیراهنش را بر رویش نهاد سرخ بر آمد. ص ۹۰ س ۵-۷

سردر آوردن:

ایشان ما را بسزا ندانند بگو که مگر سری در آرند. ص ۲۱ س ۹-۱۰

سر در جامه آوردن:

ص ۱۷ س ۲۰

سقط گفتن:

ص ۱۴ س ۱۸ و ص ۲۸ س ۸

سنجیدن:

مسنجید کم و کم مپیمایید.

ص ۴۳ س ۸

سنه خواندن: (= نفرین کردن):

موسی فرعون را سنه خواند بدستوری ما تا یادگیرند. ص ۷ س ۱۴-۱۵

شایستن: ص ۵۵ س ۸

شتروار: ص ۸۲ س ۱۷

شدن (= رفتن): ص ۴۲ س ۱

شگفت ماندن:

شگفت بمانی زگفت ایشان. ص ۹۹ س ۹

شگفتن:

ز نادان تشبیه هیچ نشگفت. ص ۵ س ۳

شمار: ص ۵۱ س ۱

شماربرگرفتن: ص ۲۶ س ۴-۵ و ص ۱۱۴ س ۴

شمردن:

عاصی بودی ازپیش ومفسد دعوی کردی تا برتوشمریم. ص ۹ س ۱۱-۱۲

ضایع گیاردن:

روزی همه را جریده داریم موری بمثل صنایع نگیاریم. ص ۱۸ س ۷-۸

طنز کردن:

پس هر قومی طنز می کردند. ص ۲۸ س ۶

عشاه = عشا

پس زان درشب عشاه بگزار

فابست: (= آبت = آبستن):

خدای ایشان را بی شك داند که می فابستند

فادید آمدن:

دوری بشوند فادید نیایند. ص ۱۲۲ س ۱

فاساختن:

چو او بنشست کشتی می ساخت قومش گفتند خویشتن فاساخت. ص ۲۸ س ۴-۵

فا نمودن:

امروز ترا رسوای سرخلق رسوای سرخلق آب فا نماییم. ص ۹ س ۱۶-۱۵

فاوا:

سبحان الله فاوا نباشند، آن فوز عظیم بود که بیاوند. ص ۴ س ۴-۵

فردا اورا با ما بفرست تا فاوا شو. ص ۶۰ س ۱۱-۱۲

اورا پنهان فاوا می بردند. ص ۶۳ س ۱۵

فاهم نهادن:

نه حدیثی بود فاهم نهاده. ص ۹۴ س ۱۸

فرا دل آوردن:

ص ۱۰ س ۲

فراست:

گفتند فراست مان خطا شد. ص ۳۶ س ۱۶

فرا سر آمدن:

ص ۲۸ س ۱۲-۱۳ و ص ۶۸ س ۱۶

فربیان: (= فربهان):

ص ۷۳ س ۱۴

فروور:

و ابارخدای دستان نتوان، فروور هاتان را وادریا بید. ص ۷۶ س ۹-۱۰

قبله:

حباب آب؛ باندازه که و آب پدید آید باز و کف ص ۱۰۴ س ۱۹-۱۸-۱۷
بود و قبله بود بسیار هر دو بشوند صافی پدید آید

قفیز:

ص ۷۸ س ۱۶

کار رفتن:

در دوستی شان از حد برفتست این مسأله ما کاری رفتست.

ص ۵۹ س ۱۲-۱۳

کام:

ص ۷ س ۸

گاهی کردن:

نگوسارترین اندر قیامت ایشان باشند گاهی نکنند. ص ۲۴ س ۱-۲

کد خدا:

کدخدای آن زن در وقت در رسید. ص ۶۶ س ۲

کرد:

هر کس ز شما که کردش نیکو بد او خویشتن را خود آب روی آورد.

ص ۱۹ س ۱-۲

کردن:

خدای میهین دیگر کیهین از مس بکنند.

ص ۷۱ س ۱۶-۱۷

کم (= کمتر)

در کم ز يك ساعت اکراه کنیم یکسر بگردند.

ص ۱۲ س ۴-۵

کم از آن:

ص ۵۳ س ۷ و ص ۱۰۷ س ۱۱-۱۲

کوژ:

تاویل کتاب کوژ گویند.

ص ۲۳ س ۸

کولیدن:

ص ۹ س ۶

کویز:

ص ۸۸ س ۳

کیش:

ص ۸۴ س ۱

گاه (= بوته زرگری):

زان زر که درگاه دارد صایغ...

ص ۱۰۵ س ۱

گذشتن:

خوردش مکنی درخوشه بگیارید الا اندک کزان نگذرد.

ص ۷۴ س ۱۸-۱۹

گردن (= گردنکش)

فرعون در مصر گردنی بود.

ص ۶ س ۱۷ ص ۳۵ س ۱۹ و ص ۳۶ س ۱

گرفتن (= مؤاخذه کردن):

بدانچه گفتم مرا نگیری.

ص ۳۲ س ۳

ص ۱۳ س ۷-۸ و ص ۴۹ س ۱ و ص ۱۱۰ س ۱ و ص ۱۱۴ س ۱ و ص ۱۲۳

س ۹.

گرویدن:

پیمان پیمان پنهان بگرویدند.

ص ۶ س ۱۶

ص ۱۰ س ۱۰ و ص ۲۵ س ۷-۶

گزاردن:

هر وحی که ازما برتو آرند بجد بگزار

ص ۱۴ س ۱۷-۱۸

ص ۲۴ س ۱۶-۱۷

گشتن:

هر کس که بگردد واتو گردد فرمائش کن گو راست می باش.

ص ۵۲ س ۸-۹

گماریدن:

عیالش بشنید برپای بگمارید.

ص ۳۹ س ۷

گیاردن:

بگیاریدش رنجش مدارید.

ص ۳۷ س ۱۵ ص ۲۰ س ۱۳-۱۴

گیاره:

بدان دریاشان گیاره کردیم.

ص ۹ س ۲

ماندن: (= شبیه بودن)

در دانایی بکس نماند.

ص ۱۰۰ س ۱۹ ص ۷۱ س ۱۹-۱۸

محال:

ص ۴۹ س ۱۲

مهرشی:

از مهرش دستوری خواهیم.

ص ۷۹ س ۳

میان:

ص ۸۴ س ۱۱

میهین:

ص ۸۵ س ۸

ناباك:

ص ۷ س ۱

نابیناسان:

جایش نابیناسان او را بگیرند جایی ببرند.

ص ۶۰ س ۴-۶

ناداشت:

من پشت بداشت وانهادم از ناداشتان بترنیايم.

ص ۳۴ س ۱۸-۱۹

نزار:

ص ۸۷ س ۳

نشانندن (= توقیف کردن - نزد خود نگاهداشتن):

ابن یامین را یوسف بنشاند.

ص ۸۴ س ۱۸

نشستن (= در توقیف ماندن):

ص ۸۵ س ۱

بجای او یکی زما بنشیند.

نفور کردن:

آنان که شماشان خوار می‌داری من ایشان را نفور نکنم.

ص ۲۶ س ۱۰-۱۱

نگوهیدن:

برخی زبتان از تو بیازردند زیرا که تو می‌بتان نکوهی. ص ۳۴ س ۶-۷

نگه داشتن:

ص ۸۱ س ۷-۸

ارفرمانم نگه ندارید شومی درسد.

ص ۲۴ س ۱ و ص ۴۲ س ۱۲-۱۳

نگوسار:

ص ۴۵ س ۸

نگون:

ص ۵۹ س ۶

نمودن:

ص ۱۰۱ س ۵

نوبتی:

نهاد:

ص ۳۵ س ۵

نهاد خدای کثری ندارند.

ص ۲۳ س ۶-۷

نهادن:

ص ۸۴ س ۳-۵

حبس ما در مصر بنهاد.

نهاها:

ص ۸ س ۱۰-۱۱

این بی‌دینان جهال باشند نهاهاشان نیک نبرزید.

ص ۵۷ س ۱۵

نهمار:

نیازیدن:

از نعمت او برخورداردن بینی آل یعقوب بتو نیازند.

ص ۵۸ س ۱۹ و ص ۵۹ س ۱

نیژ:

ص ۶۷ س ۱

زود توبه کن از نیژ درمانی.

وابیستادن (= ایستادن):

ص ۲۹ س ۸-۹

چو می‌خواهی که وا بیستید بنام خدای آن را بدارید.

واپس گشتن:

ص ۴۲ س ۲

واپس نهادن

ص ۴۶ س ۶

واتر:

گرگ اورا بخورد پس واتر آمد.

ص ۶۲ س ۹

واجای آمدن:

ص ۳۹ س ۱۹

واجای آوردن:

نصیحت من اگرچه خواهم واجای آرم اثر نیاورد.

ص ۲۷ س ۶-۷

واداشتن:

امیدوار بدی تا این بگفتی همی واداری از بت پرستیدن.

ص ۳۶ س ۱۷ ص ۳۷ س ۱

وادر داشتن:

چو فردا بود که وادر دارند برویهاشان تو وادرگویی ص ۶۱ س ۱۸-۱۹

وادید آمدن:

ص ۳۰ س ۱۲

وازداشت خواستن:

گفت بار خدای وازداشت خواهم ز مانند آنکه از پیش گفتم.

ص ۳۲ س ۱-۲

واگرفتن:

ص ۳۷ س ۱۲

واگشتن:

ص ۸۵ س ۱۶

واماندن:

هر چیز کزو بمرد واماند بنی اسرایل را بدادیم.

ص ۱۰ س ۵-۶

وامحاییدن:

املا کردی اثبات کردند آنچه ما خواهیم و امحاییم.

ص ۱۱۳ س ۱۰-۱۱ و ۱۴

وانهادن:

فردا [ی] خود را این وانهادند.

ص ۱۲۱ س ۱۶

هاگرفتن:

گفتیم در شهر مسجد هاگیری.

ص ۱۷ س ۱

هلاک بر آمدن:

ص ۱۱ س ۶

هلاکت بر آمدن:

ص ۳۰ س ۹

همنباز:

قومی که مرا همنباز گویند دروغزنند و دگمانند. ص ۴ س ۱۲-۱۳

هنباز:

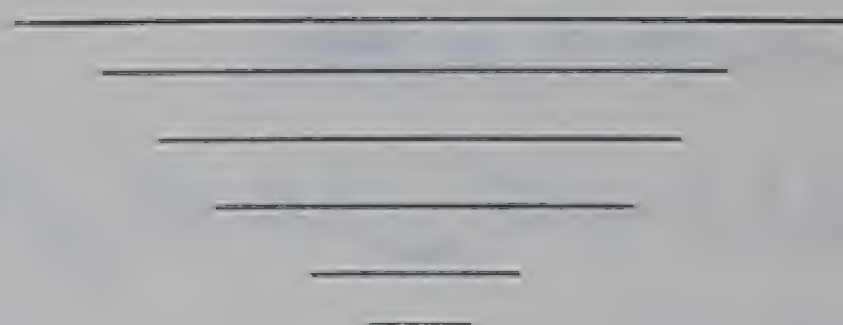
ص ۱۰۴ س ۶

یاد:

تعبیر رؤیا هر کس داند تعبیر در یاد رسول داند، ص ۷۰ س ۱۲-۱۳

یک لخت:

هر که او در دین یک لخت باشد... ص ۴۹ س ۱۳



فهرست

۴۶۸ عبارت

از ترجمه آیات قرآنی که در این کتاب وزن عروضی مطبوع دارد

۸	سطر	۳	ص
۱۸-۱۰-۶-۵-۴-۲	سطر	۵	ص
۱۵-۱۱-۲	سطر	۶	ص
۸-۷-۱	سطر	۷	ص
۱۱-۶-۳	سطر	۹	ص
۱۸-۱۵-۵	سطر	۱۰	ص
۱۶-۱۵-۱۱-۸-۶-۲	سطر	۱۱	ص
۱۵-۶	سطر	۱۲	ص
۱۹-۶-۵	سطر	۱۳	ص
۱۷-۱۴-۱۳-۱۲-۴-۳-۱	سطر	۱۴	ص
۱۰	سطر	۱۶	ص
۲۰-۱۸-۱۳-۱۲-۱۰-۸-۴-۲	سطر	۱۷	ص
۹-۷-۳-۱	سطر	۱۸	ص
۱۲	سطر	۱۹	ص

۱۹-۱۳-۱۲-۸	سطر	۲۰	ص
۱۸-۱۶-۱۴-۱۱	سطر	۲۱	ص
۱۶-۱۴-۹-۵-۱	سطر	۲۲	ص
۱۵-۸-۶-۳	سطر	۲۳	ص
۱۷-۱۵-۷-۵	سطر	۲۴	ص
۱۵-۹-۳	سطر	۲۵	ص
۱۲-۵-۴	سطر	۲۶	ص
۱۲-۷-۶	سطر	۲۷	ص
۱۷-۱۴-۱۲-۱۵-۹-۲	سطر	۲۸	ص
۱۴-۱۰	سطر	۲۹	ص
۱۵-۸-۶-۳-۲-۱	سطر	۳۰	ص
۳	سطر	۳۲	ص
۷-۲-۱	سطر	۳۳	ص
۱۹-۱۸-۱۳-۹-۷-۶	سطر	۳۴	ص
۱۳-۱۱-۷-۳	سطر	۳۵	ص
۱۵-۴-۱	سطر	۳۶	ص
۱۵-۱۲-۹-۴-۲	سطر	۳۷	ص
۱۴-۱۳-۹-۳	سطر	۳۸	ص
۱۵-۱۵-۲	سطر	۳۹	ص
۱۴-۱۳-۱۱-۸-۶-۴	سطر	۴۰	ص
۱۸-۱۷-۱۱-۲	سطر	۴۱	ص
۱۴-۱۲-۴-۱	سطر	۴۲	ص
۱۹-۱۰-۴-۳-۲-۱	سطر	۴۳	ص
۱۵-۱۲-۱۰-۶-۵	سطر	۴۴	ص
۱۸-۱۵-۸-۶-۱	سطر	۴۵	ص
۱۱-۹-۵	سطر	۴۶	ص
۱۶-۹-۴	سطر	۴۷	ص

۱۵-۹-۸-۶-۱	سطر	۴۸	ص
۱۱	سطر	۴۹	ص
۱۳-۱۱-۵-۳-۱	سطر	۵۰	ص
۱۶-۱۱-۸-۷-۶-۳-۲-۱	سطر	۵۱	ص
۹-۶-۵-۳-۲	سطر	۵۲	ص
۱۴-۱۲-۸-۵	سطر	۵۳	ص
۱۹-۱۱-۱۰-۸-۵-۳-۲	سطر	۵۴	ص
۱۱-۱۰-۸-۲	سطر	۵۵	ص
۲	سطر	۵۶	ص
۸	سطر	۵۸	ص
۱۱-۱۰-۹-۸-۶-۴-۲	سطر	۵۹	ص
۹-۷	سطر	۶۰	ص
۱۷-۱۳-۸-۵	سطر	۶۱	ص
۷-۴-۳	سطر	۶۲	ص
۱۲-۱۰-۸-۷-۳	سطر	۶۳	ص
۱۷-۱۱-۴-۳-۲	سطر	۶۴	ص
۱۶-۱۳-۱۱-۱۰-۷-۴-۱	سطر	۶۵	ص
۲۰-۱۰	سطر	۶۶	ص
۱۶-۷	سطر	۶۷	ص
۱۶-۴-۲	سطر	۶۸	ص
۱۲-۱۰-۶-۲	سطر	۶۹	ص
۲۰-۱۶-۱۴-۱۳-۱۲-۶-۲	سطر	۷۰	ص
۱۹-۱۷-۱۶-۸-۵-۴	سطر	۷۱	ص
۱۶-۹-۵-۱	سطر	۷۲	ص
۱۱-۱۰-۷-۶	سطر	۷۳	ص
۱۴-۱۲-۱۰-۹-۸-۷-۳	سطر	۷۴	ص
۱۴-۱۳-۱۲-۱۰-۸-۱	سطر	۷۵	ص

۱۷-۱۶-۱۲-۹-۸	سطر	۷۶	ص
۱۳-۱۰-۶-۴-۳	سطر	۷۷	ص
۴-۳-۱	سطر	۷۸	ص
۱۱-۱۰-۹	سطر	۷۹	ص
۱۶-۳	سطر	۸۰	ص
۱۱-۹-۷-۶	سطر	۸۱	ص
۱۶-۱۵-۲	سطر	۸۲	ص
۳	سطر	۸۳	ص
۱۰-۵-۴-۱	سطر	۸۴	ص
۲۰-۱۹-۱۸-۱۶-۷	سطر	۸۵	ص
۱۷-۱۶-۱۴-۱۳-۱۱-۹-۸-۵-۴-۳	سطر	۸۶	ص
۱۷-۱۴-۹-۸-۴	سطر	۸۷	ص
۱۶-۱۵-۱۳-۸-۱	سطر	۸۸	ص
۱۳-۱۰	سطر	۸۹	ص
۹	سطر	۹۰	ص
۳	سطر	۹۱	ص
۱۶-۲-۱	سطر	۹۲	ص
۱۶-۱۵-۱۱-۲	سطر	۹۳	ص
۱۱-۷	سطر	۹۴	ص
۲	سطر	۹۵	ص
۱۲-۱۰-۵-۲	سطر	۹۷	ص
۱۲-۸-۷-۶-۲	سطر	۹۸	ص
۴-۳	سطر	۹۹	ص
۱۹-۱۳-۱۲-۱۱-۶-۵-۲	سطر	۱۰۰	ص
۱۶-۱۲-۱۱-۷-۶-۴	سطر	۱۰۱	ص
۱۲-۵-۴-۳-۲-۱	سطر	۱۰۲	ص
۱۸-۱۷-۱۳-۷-۳	سطر	۱۰۳	ص

۱۳-۱۲-۱۱-۶-۳-۲	سطر	۱۰۴	ص
۱۷-۹-۷-۳	سطر	۱۰۵	ص
۱۵-۷-۱	سطر	۱۰۶	ص
۱۳	سطر	۱۰۷	ص
۱۳-۳-۲	سطر	۱۰۸	ص
۱۵-۹-۸-۴-۲۱	سطر	۱۰۹	ص
۱۱-۶-۵	سطر	۱۱۰	ص
۱۳-۱۱-۱۰-۶-۵-۴-۱	سطر	۱۱۱	ص
۱۳-۱۱-۸-۵	سطر	۱۱۲	ص
۱۰-۶-۵-۱	سطر	۱۱۳	ص
۷-۳-۱	سطر	۱۱۴	ص
۷-۶-۵	سطر	۱۱۵	ص
۱۵-۱۴-۱۲-۶	سطر	۱۱۶	ص
۱۰-۶-۱	سطر	۱۱۷	ص
۱۸-۱۵-۱۴-۱۳-۱۰-۹-۸-۶-۵	سطر	۱۱۸	ص
۱۲-۱۱-۷-۳	سطر	۱۱۹	ص
۱۶-۱۲-۸-۱	سطر	۱۲۰	ص
۱۶-۱۴-۴	سطر	۱۲۱	ص
۱۶-۱۵-۱۰-۴	سطر	۱۲۲	ص
۱۰-۸-۴	سطر	۱۲۳	ص
۱۳-۱۱-۵	سطر	۱۲۴	ص
۷	سطر	۱۲۵	ص

* * *

* *

*

فهرست نام‌های گسان و اقوام

آ- الف

- آدم: ۵۴
آریایی: یازده
آل عمران: پنجاه-پنجاه و سه - پنجاه و چهار
آل فرعون: ۱۱۷
آل یعقوب: ۵۹-۱۴۳ - هفتاد و يك - صد
آندره آس: سیزده
ابان بن عبد الحمید لاحقی: سی و پنج
ابراهیم: ۳۸-۱۱۵ - شصت و يك - شصت و هفت - شصت و هشت - هفتاد و يك
ابن حاجب: پنجاه و دو
ابن حجة حموی: چهل و هفت - چهل و هشت
ابن خردادبه: پانزده-هیجده-نوزده-بیست
ابن خلکان: بیست و نه
ابن قتیبه: پانزده - سی و دو - سی و سه
ابن کلثوم: بیست و شش
ابن مسعود: سی و چهار
ابن مفرغ: بیست و يك
ابن مقفع: پانزده
ابن یامین: ۵۹ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۴ - ۱۳۳ - ۱۴۲ - چهل و پنج - هفتاد و دو
صد و دو - صد و هفت
ابوالاشعث قمی: بیست و دو
ابوالقاسم بن رمضان: هفتاد و هشت
ابوالینبغی عباس بن طرخان: بیست و يك
ابو امیه بن ابی الصلت بن ربیعہ: سی و يك
ابو بکر عتیق سور آبادی (نیشابوری): نود و هشت - صد - صد و شانزده - صد و هفده - صد و هیجده
ابوریحان بیرونی: سی
ابوطاهر خسروانی: بیست و دو
ابوطیب مصعبی: صد و دو
ابوموسی: بیست و هشت

اپرویز: بیست و یک (نیز رک. خسرو پرویز)

احمد بن یحیی بلاذری: سی و پنج

احمد علی رجائی بخارائی: صد و بیست و یک

اخطل: بیست و هفت

اخفش: سی و شش

استاد بهار: هیجده (نیز رک. ملک الشعرای بهار)

اسحق: ۳۸-۳۹-۷۱- هفتاد و یک

اسدی: هفتاد و هفت - صد و سیزده - صد و

چهارده

اسمعیل بن عامر: هفده

اشکانیان: پانزده

اصطخری: هفتاد و هفت

اعراب (عرب): ده - بیست و دو - بیست و

پنج - بیست و شش - بیست و

هفت - بیست و هشت - سی و

یک - سی و دو - سی و سه - سی و

پنج - سی و شش - چهل و

هفت - پنجاه و دو

اعشی: بیست و شش - سی و یک - سی و دو -

سی و سه

اعشی باهله: سی و دو

اعشی بن قیس: سی و دو

اغلب: بیست و هشت

اکثم بن صیفی: بیست و شش

الله، اله: ۴-۵-۶-۱۱-۱۶-۱۷-۱۸-

۲۰-۲۱-۲۳-۲۶-۲۷-۲۹-

۳۳-۳۴-۳۹-۴۰-۴۳-۴۴-

۴۸-۵۲-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۶۴-

۶۸-۶۹-۷۰-۷۲-۸۰-۸۱-

۸۲-۸۵-۸۸-۸۹-۹۱-۹۲-۹۳-

۹۵-۹۶-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-

۱۰۶-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۴-

۱۱۵-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۲-

۱۲۳-۱۲۴-۱۳۱-۱۳۲-

۱۴۰-ده-سی و چهار-سی و

نه-چهل-چهل و شش-چهل

و نه-پنجاه و سه-پنجاه و پنج-

پنجاه و هفت-پنجاه و هشت-

شصت-شصت و یک-شصت و

دو-شصت و سه-شصت و پنج-

شصت و هفت-شصت و هشت-

هفتاد-هفتاد و یک-هفتاد و سه-

هفتاد و چهار-هفتاد و پنج-هفتاد

و شش-هفتاد و نه-هشتاد و سه-

نود-نود و یک-نود و سه-

نود و چهار-صد و سه-صد و

چهارده-صد و پانزده-صد و

بیست

الواثق بالله، سی و چهار

امت (قوم) لوط: ۳۹-۴۰-۴۱-۴۵

امری القیس: بیست و شش

امویان: بیست و هفت

امین: سی و چهار

اهل مدین: ۴۳

انس بن مالک: هفتاد و نه

انصاری: نود و نه

انوشیروان: شانزده-سی و یک-سی و سه-

سی و پنج

باربد - بهلبد - فهلبد: هیجده - بیست -

بیست و یک - بیست و چهار

بشر بن ابی حازم: بیست و هفت

بنو نیست: چهارده

بنو اسرایل (بنی اسرایل): ۹-۱۰-۱۴۴-

شصت و نه - هفتاد و شش

بنی قیس: سی و دو

بهرام گور: هیجده

بهزاد فرخ پیروز: چهارده

پ

پروفسور یلی: چهارده

پریان: صد و ده

پسرنوح: ۳۰

پیغمبر - پیامبر - پیغامبر: بیست و هشت -

بیست و نه - چهل - هفتاد و نه -

هشتاد و سه

ت

تاجیک: ده

تاوادی: چهارده

ترك: ده

تقی الدین ابی بکر علی: چهل و هفت

ث

ثمود - ثمودیان: ۳۶-۳۸-۴۷-۱۱۸-نود

ویک

ج

جاحظ: پانزده - شانزده - بیست و یک

جریر: بیست و هفت

جکسن: سیزده

ح

حبیب یغمایی: صد و پانزده

حسان بن ثابت: بیست و هشت

حمزة اصفهانی: پانزده

حظله بادغیسی: بیست و دو

خ

خاقان: نوزده - بیست

خدا - خدای - خداوند: ۵-۷-۱۰-۱۱-

۱۳-۱۴-۱۶-۱۷-۲۲-۲۳-

۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-

۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-

۳۷-۳۹-۴۱-۴۳-۴۴-۴۵-

۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۷-۵۹-

۶۳-۶۴-۶۵-۷۱-۷۲-۷۶-

۷۷-۷۹-۸۰-۸۴-۸۵-۸۶-

۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۳-

۹۶-۹۷-۱۰۰-۱۰۱-

۱۰۴-۱۱۵-۱۱۷-۱۱۸-

۱۲۰-۱۲۱-۱۲۴-۱۳۰-

۱۳۲-۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-

۱۴۰-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۴-نه-

یازده - سیزده - بیست و نه - سی

و چهار - سی و هفت - چهل و

شش - پنجاه و هشت - شصت و

دو - شصت و سه - شصت و

چهار - شصت و پنج - شصت و

شش - شصت و هفت - شصت و

هشت - شصت و نه - هفتاد -

هفتاد و یک - هفتاد و سه - هفتاد

و چهار - هفتاد و پنج - هفتاد و نه -

هشتاد و پنج - نود - نود و يك -

نود و چهار - نود و هشت - نود و

نه - صد - صد و يك - صد و دو -

صد و پنج - صد و هشت - صد و

نه - صد و ده - صد و شانزده -

صد و بيست.

خسر و پرويز: هيچده - بيست و يك - سي و

يك - سي و دو

خفاجي: سي و چهار

خليل خدا: ٧١

خليل بن احمد: بيست و نه - سي - سي و يك

سي و پنج - پنجاه و دو

خواجه محمد عوض بخاري: هفتاد و شش

خوتك خاتون - گوتك خاتون - خاتون

بخارا: بيست و دو - بيست و سه -

بيست و چهار

٥

دقيقي: هفتاد و هفت

دکتر احمد تفضلي: چهارده - شانزده

دکتر خانلري: بيست

دکتر ديرسياقي: هفتاد و هفت - صد و دو و ازده

صد و چهارده

دکتر شفيعي کدکني: هيچده - بيست

دکتر طه حسين: بيست و پنج - سي و يك - سي و پنج

دکتر محجوب: هفتاد و هفت

دکتر معين: صد و يازده - صد و سيزده - صد

و چهارده - صد و نوزده

دکتر يحيي مهدوي: نود و نه - صد - صد و

شانزده.

ذ

ذی الرمة: بيست و هفت

ر

رازي: بيست و دو

راعي: بيست و هفت

رامتين: بيست و چهار

راوندي: هشتاد - صد و دو و ازده

رستم: يازده

رستم بن هرمزد: سي و پنج

رسول: بيست و نه - ١٣٣

رودکي: بيست و چهار

ز

زبيدي: سي و چهار

زردشت: يازده

زروان: سيزده

زليخا: ٦٦-٦٧ - هفتاد و دو - نود و چهار

س

ساسانيان - ساساني: نه - سيزده - چهارده

سي و سه

سامانيان: پانزده

سامري: پنجاه و يك

سرگپ: بيست و چهار

سرکش: بيست و چهار

سعدی: صد و هيچده

سعید بن عثمان: بيست و دو - بيست و چهار

سلطان سنجر: هشتاد

سورآبادي: هفتاد و نه - هشتاد و هشت -

نود و نه - صد و ده - صد و سيزده

سيد صدرالدين عليخان ابن احمد نظام الدين

مدنی شیرازی: چهل و هشت
ش

شاپور: سیزده

شاه بهرام ورجاوند: چهارده

شعیب: ۴۳-۴۷- شصت و سه - هفتاد و یک

شمس تبریزی: هشتاد و دو

شیخ الوری اسماعیل بن حسین دزفولی:
هفتاد و هفت

شیخ اسماعیل قصری دزفولی خوزی: هفتاد
و هشت

شیخ جام: صد و یک - صد و شانزده

شیخ رضی الدین علی لالا: هفتاد و هفت

شیخ مجدالدین بغدادی: هفتاد و هفت

شیخ نجم الدین کبری: هفتاد و هفت

شیطان: ۱۲۲-۱۲۳

شیعیان: نه

ص

صالح: ۳۶-۳۸-۴۵- نود و هشت

صفی علیشاه: چهل و هشت

ط

طبری: پانزده - هفده

طرفة: بیست و شش

طغشاده: بیست و چهار

طلیحه اسدی: سی و دو - سی و سه

ع

عاد - عادیان: ۳۳-۱۱۸

عبدالحسین زرین کوب (دکتر...): بیست و دو

عبدالعزیز بن عبدالله: سی و پنج

عبدالقادر بن عمر بغدادی: سی و دو

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب: هفتاد و هفت

عبدالله بن طاهر: شانزده

عبدالله بن محمد بن السید البطلیوسی: سی و دو

عبدالله زبیر: سی و پنج

عبدالله قسری: بیست و یک

عدی بن زید: سی و یک

عزیز: ۶۷-۷۶- هشتاد و چهار

علقمة بن عبدة: بیست و هشت

علی: هفتاد و نه (نیز رك. علی بن ابی طالب)

علی بن ابی طالب: بیست و نه

علی بن حمزة کسائی: سی و چهار

علی سلطانی: صد و بیست و یک

عمر: بیست و هشت

عمق بخاری: صد و چهارده

عنتره: بیست و شش

عیال عزیز (= زلیخا): ۶۷-۷۶

عین القضاة: هشتاد و دو

غ

غزنویان: پانزده

ف

فارابی: بیست و چهار

فاطمه: هفتاد و نه

فرزدق: بیست و هفت

فرعون: ۶-۷-۹-۱۰-۴۷-۱۳۴-۱۳۹-

۱۴۱- شصت و دو- شصت و نه -

نود و نه - صد و سیزده - صد و

هیجده - صد و بیست

فروغی: صدو هیجده

فریشته، فریشتگان: ۲۵-۴۰-۶۸-۱۰۲-

۱۰۶-۱۲۴-چهل و يك-

شصت- هفتاد و پنج- صدوده-

صدو هفده

ق

قس بن ساعدة: بیست و شش

قیصر: نوزده- بیست

ك

کریستنن: چهارده

کسری پرویز (اپرویز): نوزده- بیست-

سی و دو- سی و سه

کیقباد: چهارده

گ

گرشاسب: هیجده

ل

لات: ۵۵

لید: بیست و هشت

لیبی: صد و سیزده

لقمان: پنجاه و چهار

لقیط بن یعر: سی و يك

لوط: ۴۰-چهل و يك- هفتاد

م

مأمون: سی و چهار

مانی: سیزده

محمد اقبال: هشتاد و يك- صد و دوازده

محمد بن البعیت: بیست و دو

محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب: هفتاد

وهفت

مراغی: بیست و چهار

مروان بن محمد: هفده

مسعودی: بیست و دو

مسیح: دوازده- سی و شش

مسیحی: ده

مقدسسی: شانزده

ملائکه: شصت

ملك الشعراء بهار: چهارده (تیز رك. استاد

بهار)

ملك الموت: ۱۱۳

منوچهری: صد و دوازده

موسی: ۶-۷-۹-۲۲-۴۷-۱۱۶-۱۱۷-

۱۳۹- شصت و دو- شصت و

هشت- شصت و نه- نود و هشت

نود و نه- صد و سیزده

مولوی: هشتاد و يك

مهدی بیانی: صد و شانزده

ن

نابغه: بیست و شش

نرشخی: پانزده- بیست و دو

نکیسا: بیست و چهار

نوح: ۵-۲۴-۲۶-۲۷-۳۰-۳۱-۴۵-

۵۳-۱۱۸-۱۳۲-چهل و يك-

پنجاه و هشت- پنجاه و نه- نود و

يك- صد و هفت

نوشیروان: رك. انوشیروان

نی برگ: سیزده

هارون (برادر موسی): ۷- نود و هشت
 هارون الرشید: سی و چهار
 هخامنشی: یازده
 همای چهر آزاد: هیجده
 هندوان: سی - سی و شش
 هنینگ: چهارده

هود: ۱۶-۳۳- سی و نه - چهل - چهل و
 يك - چهل و دو - چهل و سه -
 چهل و نه - پنجاه و يك - پنجاه و
 هشت - پنجاه و نه - شصت و سه -
 شصت و چهار - هفتاد - هفتاد و يك

ی

یزدان: نه - پنجاه و شش

یعقوب: ۳۹-۵۸-۷۱-۷۹-۸۱-۸۵-
 ۸۶-۸۹-۱۴۳- هفتاد و يك -
 هشتاد و سه - نود و نه - صد
 یوسف: ۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۲-۶۳-

۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹-۷۱-۷۳

۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۹-۸۲

۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۸-۸۹-۹۲

۱۲۹-۱۳۳-۱۳۶-۱۳۷

۱۳۸-۱۴۲- چهل - چهل و پنج

پنجاه - پنجاه و نه - شصت -

شصت و چهار - شصت و پنج -

هفتاد و يك - هفتاد و دو - هفتاد و

سه - هفتاد و هشت - هشتاد و چهار

هشتاد و هفت - نود و چهار - نود و

پنج - نود و نه - صد و دو - صد و

چهار - صد و شش - صد و هفت -

صد و نه - صد و ده - صد و سیزده -

صد و پانزده - صد و نوزده

یونس: ۱۱- پنجاه و هفت - پنجاه و هشت -

شصت و دو - شصت و سه - شصت

و هشت - صد - صد و سیزده -

صد و شانزده - صد و بیست.

فهرست نام‌های جاها

آ

آتكشده كر كوى: هيچده
آستان قدس رضوى: هفتادوپنج

الف

اصفهان: بيستودو
افغانستان: هشتاد

ايران: نه - ده - يازده - دوازده - پانزده -
سى - پنجاه وهفت - هفتادوشش -
هفتادوهفت - هشتادوسه - صدو
شانزده - صدويستويك

ب

بخارا: بيستودو - بيستوسه - بيستو
چهار - هفتادوشش - هفتادو
هشت - هفتادونه - هشتاد - صد
ويستويك

بريتيش ميوزيوم: هشتادويك

بغداد: سىودو

بودليان اكسفورد: هفتادوشش

بولاق: سىودو

بيستون: يازده

پ

پارىس: هفتادوهفت - هشتادودو
پاسارگاد: يازده

ت

تخت جمشيد: يازده
تربت شيخ جام: صدويك - صدوشانزده
تورفان: سيزده
تهران: هفتادونه - نودونه - صد - صدو
شانزده - صدويستويك

ج

جزيرة العرب: چهل وهفت
جودى (كوه...): ٣٥

چ

چهارآسياب: هفتادوهشت

ح

حاجى آباد: سيزده
حيره: سىوسه

خ

خانه كعبه: بيستونه
ختلان: بيستويك

ختن: چهارده

خراسان: هفده - بیست و یک - بیست و دو -

بیست و سه - هفتاد و نه - هشتاد -

صد و سیزده

خوزستان: هفتاد و هشت

د

دانشگاه تهران: هفتاد و نه - نود و نه - صد -

صد و شانزده - صد و بیست و یک

دزفول - دزپول: هفتاد و هفت - هفتاد و هشت

دماوند: هیجده

ر

رم: بیست و چهار

روم: بیست و پنج

ری: هیجده

ز

زاينده رود: بیست و دو

زرن رود: بیست و دو

س

سبأ: پنجاه

سمرقند: بیست و یک

سوئز: یازده

سیستان: پانزده - هیجده - سی و پنج

ش

شستر: هفتاد و هشت

شوش: یازده

ف

فریمان: هشتاد

ق

قبله: ۷

قسنطنیه: بیست و چهار

قلندر آباد: هشتاد

ک

کتابخانه مجلس شورای ملی: هفتاد و هفت

کتابخانه ملی پاریس: هفتاد و هفت - هشتاد

ودو

کربلا: هفتاد و هفت

ل

لیدن: هفتاد و هفت

م

ماوراءالنهر: هفتاد و نه

مدین: ۴۳

مدینه: چهل و هفت

مراغه: بیست و دو

مسجد نبی: بیست و هشت

مشهد: هشتاد

مصر: ۶-۶۴-۸۱-۸۴-۸۶-۸۷-۸۹-

۹۰-۹۱-۱۲۰-۱۴۱-۱۴۳-

هفده - شصت و دو - هفتاد و نه -

هشتاد و پنج - نود و پنج - صد و

نه - صد و هیجده

مکه: چهل و هفت

مورق: هفتاد و نه

موصل: ۳۰

ن

نقش رستم: یازده

نیشابور: هشتاد و سه - نود و دو - صد -

صد و شانزده - صد و هفده

هند: یازده

ی

یزد: بیست و سه
یونان: بیست و پنج

و

وان: یازده

ه

همدان: بیست و یک

فهرست نام کتاب‌ها

آ

آداب ابن مقفع: سی و پنج

آداب الفرس: سی و پنج

آداب بزرگمهر: سی و پنج

الف

ادب الکاتب: سی و دو

اسماء المغتالین من الاشراف فی الجاهلیة و

الاسلام: بیست و دو

العین: سی

المحاسن والاضداد: شانزده — بیست و یک

انجیل: صد

اندرز آذرپاد مهر اسپندان: سی و پنج

انوار الربیع فی انواع البدیع: چهل و هشت —

چهل و نه — پنجاه — پنجاه و یک — پنجاه و دو

اوستا: یازده — دوازده — بیست و چهار

ب

برهان قاطع: صد — صد و یازده — صد و

سیزده — صد و چهارده — صد و نوزده

بستان العارفین و تحفة المریدین: هفتاد و نه —

هشتاد و سه — صد و ده

بندهشن: چهارده

پ

پندنامه بزرگمهر: سی و پنج

ت

تاریخ بخارا: بیست و دو — بیست و چهار

تاریخ سیستان: پانزده — هیجده — هفتاد و هفت

تحقیق در مانویت: سیزده

تحقیق ما للهند: سی

تذکرة المشایخ: هفتاد و هفت

ترجمة تفسیر طبری: صد و پانزده

ترجمة طالین و ایضاح سالکین: هفتاد و شش

ترجمه و قصه‌های قرآن: صد و شانزده

تفسیر عتیق سور آبادی: هفتاد و نه — هشتاد و

سه — هشتاد و هشت — نود و هشت —

نود و نه — صد — صد و ده — صد و

سیزده — صد و شانزده — صد و

هفده - صدوهیجده

تفسیر پاک: هشتادوسه

تورات: ۱۰-۵۱-۱۳۳ - صد - صدوده

ج

جاماسب نامک: چهارده

جاودان خرد: سی و پنج

ح

حکم لبهمن الملك: سی و پنج

خ

خزانة الادب و غایة الارب: سی و دو - سی و

سه - چهل و هفت - چهل و هشت -

چهل و نه

د

درخت آسوریک: سیزده - چهارده

دیوان شمس: هشتادویک

دیوان منوچهری: صدودوازده

ر

راحة الصدور: هشتاد - صدودوازده

رامایانا: یازده

رونق المجالس: صدوده

ریگ ودا: یازده - سی

ز

زبدة الحقایق: هشتادودو

زند: بیست و چهار

س

سمک عیار: صدویازده

ش

شاهنامه مسعودی مروزی: بیست و دو

۱۶۲

ط

طبقات الصوفیه: نودونه

ع

عهد اردشیر: سی و چهار - سی و پنج

ف

فرهنگ اسدی: هفتاد و هفت

فرهنگ رشیدی: صدونوزده

فی الادب الجاهلی: بیست و پنج - سی و یک

ق

قرآن: ۳-۲۰-۲۲-۵۷-۵۸-۱۰۷ -

۱۰۸ - ۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۲۸ -

۱۳۱-۱۳۳ - نه - بیست و شش -

بیست و نه - سی و هفت - سی و

هشت - سی و نه - چهل و هفت -

چهل و هشت - پنجاه و دو - پنجاه

سه - پنجاه و هفت - پنجاه و

هشت - پنجاه و نه - شصت -

شصت و یک - هفتاد و پنج - هفتاد

و شش - هفتاد و نه - هشتاد و هفت

نود و دو - نود و نه - صد - صد و

شش - صد و ده - صد و پانزده -

صد و شانزده - صد و بیست

قصص قرآن مجید - قصه های قرآن: هشتاد و

هشت - نود و نه - صد - صد و

سیزده - صد و هفده - صد و هیجده

ک

کتاب الشعراء: سی و سه

کلیات سعدی: صد و هیجده

کلیله و دمنه: سی و چهار

گی

گائیه‌ها: یازده — دوازده

ل

لغت فرس اسدی: صد و سیزده — صد و چهارده
لهجۀ بخارایی: هفتاد و هفت

م

مجلۀ فرهنگ ایران زمین: هفتاد و شش

مجلۀ یغما: بیست و دو

مجمّل التواریخ والقصص: هیجده

محاسن طلب الرزاق: شانزده

مختارات من کتاب الله واللاهی: هیجده —

بیست

مسالك والممالك: هفتاد و هفت

مقامات حمیدی: هشتاد و یک

منتخب رونق المجالس: هشتاد و سه

مواعظ آذرباد: سی و پنج

مهابهارات: یازده

ن

نوروزنامه: هفده

نهج البلاغه: بیست و نه

و

ودا: یازده — بیست و چهار

ویس و رامین: هفتاد و هفت

ی

یادگار زریران: سیزده — چهارده

یسنا: دوازده

یشت‌ها: دوازده

فهرست نام زبان‌ها و لهجه‌ها و خطوط

آ- الف

آرامی: سیزده

استوایی: بیست و دو

ایتالیایی: ده

ترکی: ده

خ

ختی: چهارده

د

دری: پانزده - شانزده - هفده - هیجده -

بیست - بیست و یک - سی و نه

س

سانسکریت: یازده - سی

ط

طبری: بیست و دو

ع

عربی: ده - نوزده - بیست - بیست و یک -

بیست و سه - سی - سی و چهار -

سی و پنج - چهل و هشت - پنجاه و دو

ف

فارسی: پانزده - شانزده - بیست و دو - بیست و سه

بیست و چهار - سی و یک - سی و

ب

بخارایی، بخاری: بیست و دو - هفتاد و هفت -

هفتاد و نه

پ

پارتی مانوی: چهارده

پارسی: نه

پهلوی: دوازده - سیزده - چهارده - پانزده -

شانزده - هفده - بیست - بیست و

یک - سی و نه

ت

تاجیکی: ده

تازی: ده - سی و هفت - پنجاه و هفت -

هشتاد و شش

درست و نادرست

درست	نادرست	درست	نادرست
جهر	ص شصت و هفت س ۲ جهر	همدان	ص یازده سطر ۲۲ همران
فرعون	ص شصت و نه س ۸ فرعون	آثاری	ص دوازده س ۱۸ آثاری
يَتِيمٌ	ص هفتاد و يك س ۱۲ يَتِيمٌ	دشوار	ص دوازده س ۲۱ دشوار
آبانا	ص هفتاد و دو س ۳ آبانا	ابن خرداذبه	ص هیجده س ۱ ابن خرداذبه
	هفتاد و هشت س ۳ در به کسر در دزپول به کسر	هنر خیز	ص بیست و يك س ۳ هنر خیز
	ص هشتاد و نه س ۴ بجای واگر بجای واگیر	نیاید	ص بیست و چهار س ۱۵ ناید
درسید	ص صد و شش س ۱۴ در اسید	بودنه	ص بیست و پنج س ۲۰ بودند
القتال	ص صد و دوازده س ۵ النال	ادرسها	ص بیست و هفت س ۲۴ آدرسها
سخنان	ص ۴ س ۴ سبحان	پارسایی و	ص بیست و نه س ۱۱ پارسایی و
	ص ۱۰ برابر سطر ۴ اضافه شود یونس ۹۲/۱۰	الاشعار	ص سی و يك س ۲۲ لاشعار
بداریم	ص ۱۸ س ۴ بدادیم	تمدنی	ص سی و پنج س ۱۷ مدنی
	ص ۴۰ برابر سطر ۵ هود ۷۴/۱۱ هود ۷۵/۱۱	ص سی و نه س آخر رسید وقت در وقت در رسید	
پرستندگان	ص ۵۹ س ۷ پرستندگان	آمد	ص چهل و يك س ۱۳ آید
چاشثانی	ص ۷۰ س ۵ جاشثانی	همی	ص چهل و يك س ۱۸ هی
خدایی	ص ۷۱ س ۱۶ خدای	شك در الله	ص چهل و شش س ۱۴ شك در
	ص ۷۴ برابر سطر ۶ یوسف ۴۵/۱۲	جای	ص چهل و شش س ۲۲ اجای
خبر	ص ۱۱۴ سطر ۱۶ خبر دارند	آیات	ص چهل و هفت س ۲ آیات
دارند شما	ص ۱۱۴ سطر ۱۷ شما	نویته	ص چهل و هشت س ۱۵ نویته
بنفرین	ص ۱۳۱ سطر ۴ نفرین	فلیو من و من	ص چهل و نه س ۴ فلیو من من
رأس المال	ص ۱۳۶ س ۲۷ رأس المال	هزج	ص پنجاه و پنج س ۳ هزج
		مما	ص شصت و پنج مفا

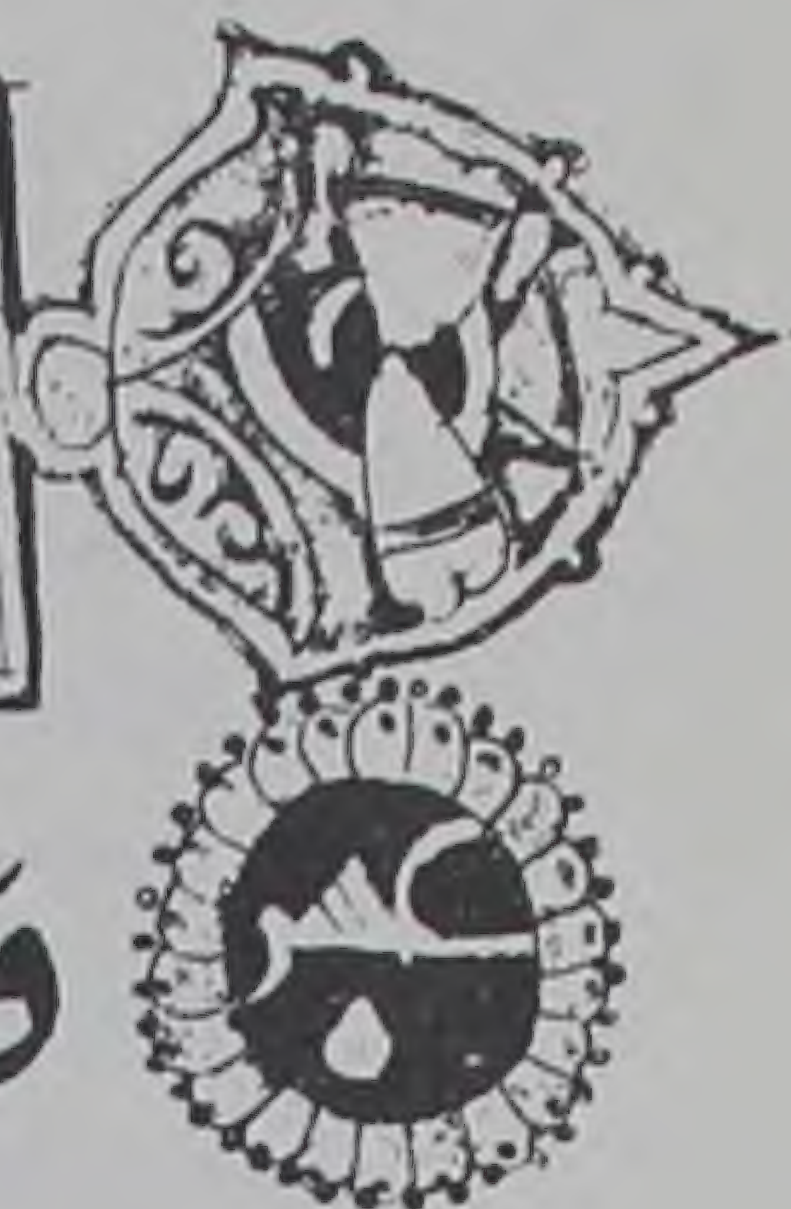
IQBAL LIBRARY

Acc. No. 46224

Call No. _____

Author _____

Title Dairy
Science




وَمَا تَكُونُ فِي شَأٍ وَمَا
تَلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا
تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا
عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ يُفِضُونَ
فِيهِ وَمَا يَغْرُبُ عَنْ رَيْكِ مِنْ



سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي
السَّمَاءِ وَلَا أَضْعَافُ ذَلِكَ وَلَا
أَكْثَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ إِلَّا أَوَّلُهَا
لِلَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ

— في الحياة الدنيا وفي الآخرة لا
تبدل الكلمات لله ذلك هو
الفرد العظيم ولا يحزنك قولهم
إن العزة لله جميعا هو السميع
العليم  إلا أن الذين في السموات
والمز في الأرض وما بين الذين
يدعون مردودا لله شركا

أَنْ تَبْعُونَ إِلَّا لَظَنَ وَلَهُمْ لَا
 خُصُوصٌ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ
 اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا
 إِنِّي فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
 قَالُوا ارْتَضَ اللَّهُ وَرِثَةً لِمُسْتَضَانِهِ هُوَ
 الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

اِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ شُلْطَانٍ بِهَذَا
اَنْتَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
قُلِ الَّذِينَ يَفْسُدُونَ عَلَى الْوَلَدِ
لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ اِلَيْنَا
مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ
الشَّدِيدَ عَمَّا كَانُوا يَكْفُرُونَ

در هیچ حال هیچ کار بر دست دیگری از قدامت حق خوانی اندک
و خیار

هیچ کاری نمی کنی مادانیستیم تا تو بگوی در دانی مای در نیاند
 مادانیم بدان می خد شوی بهیچیز از مایه های نه خورد و نیز
 تا بخروی تا این همه را بدید کردیم تا یاد گیری کمی شوی قوی شوا
 لیا و باشند زانده و زیم امی باشند نشان نشان آن بود کمونی باشند
 تا افر عمر صابن باشند مرا نشان را دومزده بدهند یکی اینجا دیگر کسیر
 جزند سجان الله فاولا باشند از خود عظیم بود کجا وند اند و هلی عباس
 کعزه مار است ارجی ایشان تشبیه می کنند ما استخوانیم کفنا رشان را
 مادانیم بهر ج بکنند هر چند هستند بند کاشند از در میخوانند یا
 در آسمانند قوی کیم را همنار گویند دو غنیمت و د کسانند
 شب را تاریک تا بیار امید روزی روشن تا فرا بپسند در پی هر
 دو پی نشانست از فاشنوب معنی جان آرید گفتند یکی فرزند گرفت
 یکی سجان الله و الله کن گرفت او بی نیاز است او را ست عالم ز نادان
 تشبیه هیچ شکفت آنان کبر و دروغ گویند

هزار عذاب او بفرهند واجب نکند ز بهر دنیا خاصه
که همه را و اقامت آرند پس چنانچه عذاب ایشان را بدان



ما سزاها چنان بکشند **وَإِنَّا عَلَيْهِمْ بِبَاقٍ نُّوحٍ**

إِنْقَالَ لِقَوْمِهِ بِأَقْوَمِ الزَّكَاتِ كَثِيرٌ

عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذَكُّرِي بَيِّنَاتٍ

لِلَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمَعُوا

أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ لَا يَمْنُونُ

أَمَّا كَذِبُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَمَةٌ ثُمَّ أَفْصَحُوا

إِلَى وَلَا تُطِيعُوا قَوْلَ قَوْلِهِمْ فَمَا
سَأَلَكُمْ مِنْ خَيْرٍ أَنْ أُخْرِجَ لَكُمْ
عَلَى اللَّهِ وَلَمْ يَرْزُقْ لَكُمْ قَوْلَ قَوْلِهِمْ
لَمْ يَسْأَلَكُمْ مِنْ خَيْرٍ أَنْ أُخْرِجَ لَكُمْ
مَعَهُ فِي الْفُلِ وَجَعَلْنَا هُمْ حُلَا
يَفٍ وَأَخْرَقْنَا النَّاسَ لَذِبُولَ بَابَاتِنَا

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَكِبِينَ
 رَبِّي ثُمَّ يَنْعَسُوا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا
 إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
 فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا لَهُ
 مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ
 الْمُعْتَدِينَ ثُمَّ يَنْعَسُوا مِنْ بَعْدِهِمْ



مُوسَى وَهَارُونَ لِيُفَرِّعُوا
 وَمَلَأِيهِ بِأَيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانَا
 نُؤَاتِقُهُمْ جُرُومًا فَلَمَّا جَاءَهُمْ
 الْحُوفُ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَئِنْ هَذَا
 إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ قَالَ مُوسَى اتَّقُوا اللَّهَ
 لَلْحُوفُ لَمَّا جَاءَهُمْ لَئِنْ هَذَا إِلَّا

يُفْلِحُ الْيَسَّاءُ حُرُوفٌ قَالُوا الْجَنَّةُ
لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ لِبَاسًا وَتَكُونَ
لَكُمْ الْخَبْرَ بَأْسًا فِي الْأَرْضِ وَمَلَكًا لَكُمْ

وَقَصَّة نوح زک بر ایشان خوان تا یاد گیرند
که منین بهش بشنوند اوصفت بر شما می نماید
تا آنکه مواسر بفادند و تا بر می و اخذای خوانند توکل
کردن تا بشنوند بیعت بکنند و یاری خواهند نمود
تا بدانند پس جمله آن نزد من آرید ز ما بزم دهید تا مردی
ببینید از بر کردی زبانی شمارا هر که بشما طمع نشودم

عَمَلًا لِمُفْسِدِينَ فَخَوَّلَهُ اللَّهُ الْخَوَّلَ
 بِكَلِمَاتٍ هُتُوتَ لَوْ كَرِهَ الْمُحْرِمُونَ
 فَمَا لَمْ يُؤْيِي الْأُذُنَ مِنْ قَوْمِهِ
 عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِمْ
 أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنْ فِرْعَوْنَ لَعَالِي أَلَمِ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْمُنَافِقِينَ فَقَالَ
 مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ مُنْهَكًا مِنَ اللَّهِ

فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا وَإِذْ كُنْتُمْ مَسْأَلِينَ
فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا اجْعَلْنَا
فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ
مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝ وَلَا تَجْنِبْ
إِلَىٰ مُوسَىٰ وَآخِيهِ أَنْ يَأْتِيَنَّكَ
مِنْ رَبِّكَ بَيِّنَاتٌ وَأَخْذَلُوا بِسُوءِ قَوْلِكَ
وَالْعِمُوشَ لِلصَّلَاةِ وَلِلسَّيْرِ الْمَوْصِينَ

قَالُوا مَوْسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ لَأَنْتَ الْغَفُورُ
 الْعَظِيمُ وَقُلْ رَبَّنَا ارْحَمْ هَذِهِ
 أُمَّةً قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ فِتْنَتُنَا إِنَّ
 لَكَ بِالنَّاسِ عِلْمًا غَلِيظًا وَقُلْ رَبَّنَا
 ارْحَمْ هَذِهِ قَرْيَةً قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ
 فِتْنَتُنَا إِنَّكَ بِالنَّاسِ عَلِيمٌ وَقُلْ رَبَّنَا
 ارْحَمْ هَذِهِ قَرْيَةً قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ
 فِتْنَتُنَا إِنَّكَ بِالنَّاسِ عَلِيمٌ وَقُلْ رَبَّنَا
 ارْحَمْ هَذِهِ قَرْيَةً قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ
 فِتْنَتُنَا إِنَّكَ بِالنَّاسِ عَلِيمٌ

ز کام دشمن ما را نکه دار جانک از کافران یکسر بپوشیم
 فرمان دادیم موسی و هرون را گفتیم در شهر مکه را
 کسری روی با قلیه نماز بکنید و از جمله مومنان را مژد بدهید
 موسی فرعون را ستم خواند بدستوری ما نایب از کسرید
 گفت با رخسار این بنیت و اموال فاشان دادی کفنی بکروید
 نه از دلادی تا شغل آرند این لام اینجا لام و الف خوانند
 اموالشان را ز مال بسوزن کرد لها سخت گویی بپروند
 بگوشتها زانی کما بمانی تا عذاب الله در دنیا و دین آید
 مستجابست دعوت می کنیم راست می یابند این دنیای
 جمال باشند دنیاهاشان نیک بپرزیده و جا
 و زنا بپزی ایسر ایل الیچرفا تبعمهم و غوث

وَجُودُهُ بِعَبَاوَعْدٍ وَاجْتِادًا
ذِكْرُهُ لِلْعَرَفِ قَالَ لَمْتُ إِنَّهُ لَا إِلَهَ

إِلَّا الَّذِي لَمْتُ بِهِ نَبُولِيسَ رَيْلَ وَإِنَّا

مِنَ الْمُتَسَلِّمِينَ لَهُ وَأَنْفَعُ عَصِيَّتِ قُلُ

وَكُنْتُمْ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نَجْجُكَ

بِنَدْنِكَ لِنُحْزِرَ لِمَنْ خَلَقَكَ أَبَةً وَلِئ

كثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنِ الْيَأْنِ الْغَافِلُونَ



وَلَقَدْ بَوَّلْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ مُبَوِّأَيْنَ
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْلَفُوا
حَتَّى إِذَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي
بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ فَاِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا لَنَا إِلَيْكَ
فَسَلِّ لِلَّذِينَ يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ
لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونُوا



مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ
 كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ
 يَسِيفُ آتِ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
 لَا يُؤْمِنُونَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى
 يَنْزِلَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ فَلَوْ كَانَتْ قُوَّةُ
 أُمَّتٍ فَنَفَعَهَا لِيَمَانَتِهَا الْأَقْوَمُ بَوَاقِشٍ
 لَمَّا أَمْسُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخَرَابِ

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَعْنَاهُمْ إِلَى
 حِينٍ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَرْنَا فِي الْأَرْضِ
 كُلَّهُمْ جَمْعًا أَنْ تَنْشُرَهُ الْفَأْسُ حَتَّى يَكُونُوا
 نُورًا مُؤْمِنِينَ وَمَا كَانَ لِنُقْصِرَ الْأُنُوفَ مِنْ
 الْأَبَانِ لِلَّهِ وَجَعَلَ الرَّجْسَ عَلَى
 الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
 بنو اسرائيل در بيش بودند
 بدان كردنشان بياره كردم
 بودند و جنود در قفا بودند و بدان بر ديان را غرقه كرد و بيم
 جو كردن اب اهنك فرعون شفيم بدار تا بگويم

باد از بلند توحید آورد اسلام آورد گفتیم بنده سرور
 این وقت برای شکل با سراسر است جو مجبر باشی قوت بشنوم
 عامی بودی از پیش و مفید دعوی شدی تا بر تو شمریم حتی در
 دعای موسی خبر داد حتی اینها و از آن بخوانی امروز تر از سوی سر
 خلق رسولی سر خلق آب فلما بهم گویند فرعون گویند عرق شد
 آن سگ ملعون مراد لاریس بسیار کسند کما مرا ایشان را عاقل دانم
 عاقل دانم هر چیز کار و نمود و امانند بنی اسرائیل را بدادیم روزی
 حلال خدای حورم عاقبت از آن هر سه بدادیم مادر توریه پیش
 از تو مرا اند جای رسول خواندیم ایشان علمه بنویسند و بیدند
 تا امروز کتیا منشور دادیم دو گروه شدند حلال کردند
 ما روز قیامت وادریا دهر هر کس گوید ما ورنه از ما بگو با خدای
 ما تو می گوید از می خواهی شکل بر حیزه رد بر سر اندک خبر دارد
 تا فاقه بگوید که خداوند بر دست رسول حق نتواند

پندت نه هذ کوید زینهار جهان نکلی شود بماتند
 زان قوم مباحش کنی بکارند زبیا می هلاک از تو براید قومی می
 الاثنان سراند شومان باشند ایمان نیارند آرا یا نه جمله بلبند
 مکتود راس یکی نکروند واجبی خودی می اهل هر شهری سود را
 زریان جزا بکودی بکروندی بدیش از بایس تا بروشد براسود
 کردی اینک بشنو خورشید بوسه قویش جوعتار ما بدیدند بیدار
 شدند بدو بکرویدند بهرین بودند با افرین گشتند در نعمت
 ما پس بزیستند جوانان بر سفر برگزیدند ارمایه خواهم کا اهل عالم را
 بران کار مرا تا بکروند توانیم کردیم ز یک ساعت احوالیم یکی
 بکروند قودان باشی مردمان را اجبار کنی می تا بکروند میلن ناید
 طار و بکروند تا فرما امر را بخارند ز جو بسته هذ کوید نکرودم بران
 می خودی عقاب با و ده **قل انظروا ما ذل فی السموات**



وَلَا تَرْضَوْنَ مَا تُعْجِلُ الْآيَاتُ وَاللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ لَا يُؤْمِنُ قَوْمٌ قَدْ نَظَرُوا
 إِلَى مِثْلِ آيَاتِ اللَّهِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قُلُوبِهِمْ
 قُلْ فَأَنْتَ طَرُودُوا إِلَى مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْظَرِينَ
 ثُمَّ نَجِّ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ
 حَقًّا عَلَيْنَا نَجِّ الْمُؤْمِنِينَ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
 إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

اَعْبُدُ الَّذِي تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
 وَلَئِنْ اَعْبُدَ اللَّهُ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ لَمِثْلُ
 الْاَكُوتِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَاِنْ لَمْ يَهْدِ
 لِلَّذِينَ حَبِطَ اَوَّلُ ثَمَرِهِمْ لَمُشْرِكِينَ
 وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا
 يَضُرُّكَ فَاِنْ فَعَلْتَ فَاِنَّكَ لَازِلٌ بِالظَّالِمِينَ
 وَلَنْ يُخَالِفَ اللَّهُ بِضُرْفِكَ كَاثِفَةٌ

اَلَا هُوَ وَازِيدُكَ خَيْرٌ فَلَإِنَّ لَكَ لِفَضْلِهِ
 يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ
 الرَّحِيمُ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ
 مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّمَا أَتَى بِهْتَدَى لِنَفْسِهِ وَمَن
 ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِ وَآلِنَا عَلَيْكُمْ يُوَكِّلُ
 وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ
 وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

سویند چی کنیم تا بندیم
 بگو ای چی برد و می جاز
 سودشان نکند باور ندارند سویند هر دو فعل ملک باشند
 روند ببرد شب را دراز بگو موی چی چشم به داری

چنانکه شمارا حواری کنند قوتی جز پیش جوشما بودند و ایشان
 هیچ کس از موزن ندیدند شمای عوی کیا و در مانند من می گویم ایشان
 در مانند بگمانند که بکینند حق بکینند از بر ویدکان بکی بکینند
 رسولان خدای با مومنان یکپسند کرد و سیرای نجاه یا و شد
 باز نکند کید من حق دارم من در هود و جملی از بت و سیدارم
 از هوشما همی بر سستید هر کیز من بدان رضایند اذم ان را
 کیشمارا او میراند بزد و نازم ایمان بزد و دارم مرا حقتند مومنان
 باش فرما نشیرا لاجد نکند دارم بر دین خدای اقبال می حسن
 از هرج ناحق تو دوری باش رینهار کز مشرکان بپایش
 و ابو ویدکان همی باش از خواست ببت سودن ندارد
 از ناخواندن زبان ندارد هر کس کبد و نیا بگوید از مومسل
 بود طاهر کرد ز بیمار دهم پیر عافیت بد هم از من خدای
 بتو نیک خواهی

کسرا نبوذ کی رد کند آنک من عواهم این خواست مرا حکمت
 خوانند اربا زانید جمله بیا مرز در دو حرف حدیث بی
 بگویم می و اگر دم نه من و سلیم هر کس شیر ز حق
 نیازد هر کس شیر ز حق بسوزد هر و جی از ما شیر شو
 لرنده خرد بجز از ارجی سفتا شوند نیکر کسرا جواب
 ندهی تا آن وقتی حوادریاوند داذها دهد و داذپتا ند
 حکام جهان این نتوانند ۴

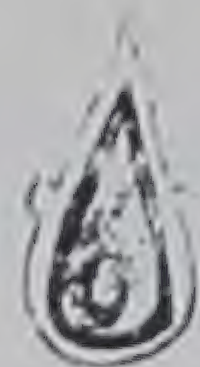
بسم الله الرحمن الرحیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جذالوا کن میان سوره
 بنام خدای ولی حکمت

الرِّكَاتُ أَحْكَمُ آيَاتِهِ مُرَّصَلَتُ
 مَوْلَانُ حَكِيمٍ خَيْرٍ لَا تَعْبُدُوا
 إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ
 وَلَشِيرٌ قُلْ اسْتَغْفِرُوا لِرَقَّتُمْ
 كَمْ تَوْبُوا إِلَيْهِ مَعَكُمْ مَتَاعًا
 حَيًّا إِلَيَّ أَهْلُ مَسَامِي وَبِوَيْ

كُلَّ دِي فَضْلٍ فَضْلُكَ وَأَنْ تَوَلَّوْا نَائِي
 أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ لِيَا
 اللَّهُمَّ جِيعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَتُوبُ صُدُورُهُمْ لِيَسْتَخْفُوا
 مِنْهُ لَا أَحَدٌ يَسْتَعِينُ يَتَابَهُمْ بِعِلْمٍ
 مَا يُسْرُونَ وَمَا يَعْلَمُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ



مای بیستم کاین وحی کتابست مراد از من نامه
 الصدور و طابست نامی محکم از سورتاین و لا ف
 چیز عدم دیگر خلاست موافق

را درو تو ایست مخالف را درو عقابست حکیم خیر نامه
 ترا داد است این نامه ترا از ذوالحیلاست بگو مبر سینه
 لاختار شمار را بی شک از تو ایست اریبر سینه خنجر را
 شمار اقطاع برای عقابست ز اولاد خدای عذر خواهید سپرد
 ز ایند هر دو عطا ایست این تر کلاه باشد کر الله بی شک
 هر دو زواجی است خوشتر کنید نعمت بفراندا جا همه
 مسما است هر کس کید و افضلی باشد فردا ویرا بران
 تو ایست اریبر گودی باورند این شما همه را فردا عقابست
 فردا همه را بقیامت آرد هر چه او خواهد بی شک تواند
 عداوت تو و او هر دو اینان و در دل هم دارند آگاه
 نه اند کعبه دانند هر چند سر را در جامه آرند
 ویراجه نهان چی اشکارا علیمان بود کاسپر لاند

وَمَا مِنْ دَلِيلَةٍ فِي الْأَرْضِ
إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّ
هَا وَمُسْتَوْدَعُهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ
عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُنَّ لَكُمْ أَحْسَنُ
عَمَلًا وَلِيُرِيَنَّكُمْ مَبْعُوثَاتِ

مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لِيَقُولَ الَّذِي كَفَرُوا
 إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ وَلِيُنْذِرَ مَا
 عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعَهُ
 وَدَعِ لِيَقُولَ مَا يَجِبُ لَهُ لَا يَوْمَرِيَا
 يَتَّبِعُهُمْ لَئِيْلٌ مُصْرِِفٌ عَنْهُمْ وَخَافٍ
 بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
 وَلِيُنْذِرَ الَّذِينَ لَا يَأْتِيَانِ فِتْنًا وَجَنَّةَ

مُرَّرْنَا هَآمِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤَيِّرُ كَفُورٌ
 وَلَئِنْ لَفَقْنَاهُ نَعْمًا بَعْدَ ضَرِّ امِيَّتِهِ
 لَيَقُولُنَّ ذَهَبَ السَّيِّئُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ

جَنَنُهُ مَدَانِ بُودَرِ زَمِيْنِ يَكْسِرُ الْاَبْرَ مَا خَافِدَا بَدَا رِيْمَ اَجَا حَيَادُ
 بُودَرِ خَاجِي اَيِّدِ بَكَا مَكَانِ اَزْدِ جَزْدِ اَرِيْمِ رُوْزِيْ هَمْدِ رَا جَرِيْدِ
 دَا رِيْمِ مَوْنِ مِثْلِ صَايِعِ نَكْبَا دَا رَا دَعَالِمِ رَا دَرِ شَشِ شَبَا رُوْزِ
 بَا هُوْدُوْ بَهْمِ دَرُوْ جُوْدِ اُوْرْدِ اِيْنِ عَرْشِ لَكِهْ بَرَا بِ بُوْدِيْ يَشَا
 صَمْعَانِ دَرُوْ جُوْدِ اُوْرْدِ يَسِرْ اَزْ خِشْمَهْ دَا تَكْلِيْفِ مَرْمُوْ ذِ
 رَا نِ وَفْتِ خِشْمَهْ رَا يِلُوْ غَا وِرْدِ اَزْ مَا يَشِرْ اَرَجِيْ هَمِيْ دَانِسْتِ
 بِلِشَا خِشْمَهْ رَا دَرُوْ جُوْدِ اُوْرْدِ هَرْ كَسَرِ شَمَا حِيَهْ كَرْدِشِ

بخورد او خوشتر را خود آب روی آورد از ایشان را
 بخت بر کوی سوید این گفت جادو آورد در حین شات
 عذاب نکیم تا روزی چند در میان دارم سوید بگو تا ما نقش
 چیست ما نیز کنیم بلی و نیک از بعد از آن روز عذاب ما بدید
 این بیک لحظه تاخیر نکیم کوی دی بود شمی خندیدند
 و از ساینم و از دیار و میوه نعتشان دهیم شک نکنند محنت شان
 دهیم تا سیاهی کنند محنت بیرون محنت بازار در میان نیکوی
 رمانستند از بار برف دولت باز آمد هلاک و بانش سیاه و میشد

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صَلُّوا وَسَلِّمُوا
 عَلَيْكُمْ لَكُمْ لَكُمْ مَغْفِرَةٌ وَلَكُمْ لَكُمْ



فَلَقَدْ كَفَرَكَ قَارِئُكَ نَعَضَ مَا يُؤْتِي
 إِلَيْكَ وَمَا يُؤْتِيهِ صَدْرُكَ أَرَأَيْتَ
 تَقُولُ لَوْ أَنزَلْنَا عَلَيْهِ كُتُبًا
 مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ تُدِيرُ وَاللَّهُ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ أَمْ يَقُولُونَ افْرِئْهُ
 قُلُوبًا نُوَلِّعْهُ سُبُورًا مِثْلَهُ مُقَرَّبَاتٍ
 وَإِذْعُوتُ مِنَ الشَّيْطَانِ مُرْدُودٍ

اللَّهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ
يَسْتَجِبْكُمْ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ
بِعِلْمِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُمْ مَهْلَكًا

انسان کدر بلا ارضایان باشند
انتم میسالمودید و نذر نعم از شاکیان باشند
و نذر کید از راضیان باشند امر زید کان ماجوران باشند
مخردل تنگ می باشد از این گویند باز این درخواست از انداز
همه بیکار هر چند ایشان را خوب گویند رسولان بود که
دلرو هر جای گنا شد هر چند باشند قرآن گویند تو با فیسینی

هُوَ مَعَشَرِي أَشَانِ دَرِ بَافَنَدِ مَدُونِ حَذَارِ اَرَهَرُ
 دَرِ عَالَمِ نَحْوِ قَادِيْبِ يَارِي دُرِ حَوَاهَنَدِ اَرِ رَاسْتِ
 كَفْتَنَدِ كَيَايِنِ قَوِ كَفْتِي أَشَانِ بَلَشَنَدِ بَكُو تَا بَوِيَنَدِ
 اَرِي كَسَنَدِ بَهَا تَه مِيَارَنَدِ حِلَه أَشَانِ بِلِ قَطَرِ تَوَانَنَدِ
 بَفِرْدَانِي كَسَعِلِمِ مَا اَرَنَدِ أَشَانِ مَا رَا سَنَدَانِ دَانَنَدِ
 رَجُو كَرِ سَرِي دَرِ اَرَنَدِ مَن كَا تَرِي بِيَدِ

اَلْحَيَوَةُ لِلدُّنْيَا وَرَبَّتْهَا نُوْفٌ اِلَيْهِمْ
 اَعْمَا اَلْهَمُ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يَحْشَوْنَ
 اَفْلَاكُ الدُّنْيَا لَيْسَ لَهُمْ فِيهَا خِشْيَةٌ



إِلَّا لِلنَّهَارِ وَحَيْثُ مَا صَنَعُوا فِيهَا
 وَبِالْأَعْيُنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَهُ
 أَفَمَنْ كَانَ عَلَى يَتِّهِ مِنْ رَبِّهِ وَ
 يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِكَ
 مُوسَىٰ إِذْ مَا فَجَّحَهُ لَوْلِكَ
 يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ كُفْرِهِمْ

حَتَّىٰ قَالَ نَارُ مَوْعِدَةٍ فَلَا تَكُ فِي
 مَرْقَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ لِحُجُومٍ رَّكَ
 وَأَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَوْمُونَ وَمَنْ
 ظَلَمَ مِنْهُمْ لَفَتَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
 لَّكَ نَعْرُضُونَ عَلَيْهِمْ وَيَقُولُ
 لَا شُهَادَ هُوَ الَّذِي كَذَّبُوا عَمَّا

رَبِّهِمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ
 لَمِنَ الَّذِينَ بَصُرُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
 وَيَدْعُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
 هُمْ كَافِرُونَ أُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ
 مَعْرِزٌ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ
 مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ صَاعِقُ لَهُمْ

الْعَذَائِفَ مَا كَانُوا لَيْسَ طِعُونَ

لِلسَّمْعِ وَمَا كَانُوا يُصِرُّونَ

هرگاه او همت دنیا دلزد دنیا خواهد دنیا

ببرد بغیر از این بهر دنیا آخرت بهی از آن

بیاورد از فارس بود دوست هم ویرا از دیه

بود یاری بیاورد ایشان بغیر از بهر دنیا

شنند فردا لابد آتش یافند دنیا

زیشان بمرد و اماند باطل کردد هر آن کردند

جوان دین خدای بر بعینه بود بر قاف جواب تحت می خواند

زمانه موسی کی امام ایشان بود حق قتل بیرون می آرد
 هر که روز ایشان بدو نکرود لابد فردا آتش بیارد
 این در احادیث قطعا حقیق است این قول از خدای می سوا بد
 بیشتر مرمان زان بنکر وند مقلد باشند علم ندانند
 کلام قرآن کسی مد است کبر بار خدای دروغ گویند
 ایشان همه را روز قیامت بفرمان خدای رسوا بکنند
 رسولان خدای و اموئمان عمل درویشان کوا
 می بدهند گویند ما خلق کاینان بودند می بربا خدای
 دروغ گفتند لعنت الله بران که این گفتند تا خلفان را
 زین پی بردند نهاد خدای

بِرَحَلٍ يَبْشُولُ نَادِي كِتَابٍ كَوْنٍ كَوْنٍ
 بِهَرَجٍ فَرْدٍ دُرِّ عَرَفَتِ بُوْدِ اَمْرَارِ نَدَهْتِ
 كَافِرٍ بَاشْتَنَدِ مَا اَرِهِي كَسِ عَاجِزِ بِنَا بِمِ مَبْنَدَارِ
 كَوْنِ بَلِيْشِ بَشُوْنَدِ بَدُوْنِ خَدَايِ يَارِ نَدَارْفَدِ
 اَيْشَانِ فَرْدِ دُوْ عَذَابِ خُشْتَنَدِ اَيْشَانِ دُرِّ نَقْصِ
 حَقِّ جَنَانِ بَاشْتَنَدِ اِرْحُوْ شَسُوْنَدِ طَاقَتِ نَدَارْفَدِ
 اَوْرَا بِيْشْتَنَدِ صَبْرِ شَانِ بَرَسْتَدَاوْرَا بَدُوْ جِسْمِ مِثْلِ بَلِيْشْتَنَدِ
 اَوَّلِيْكَ اَللّٰهُمَّ خَيْرُكَ اَلْفُسُّهُمُ وَضَلَّ عَنْهُمْ
 مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ اَجْرُ مَرْدِ نَهْمِيْ اَلْاٰخِرَةِ



هُمْ لِأَخْسَرُونَ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَى
 رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ
 فِيهَا خَالِدُونَ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَصْنَانِ
 عَمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرَ وَالسَّمِيعَ هَلْ
 يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
 رُكُوسَارِثَرْمِنْ ائْتَدَقِيَامَتِ ائْتِيَانِ بَاشْتَدِ كَاهِي نَلْتَشَدِ
 حَقُّ رَازِشِيَانِ رِيَانِ مَدْلَرْدِ صَايَعِ شَرْدَدِ هَرَانِخِ كَفَشَدِ

آنان کایشان موحدان باشند مطیعان باشند
 غلمان باشند بی شک ایشان بهشتیان باشند
 ایشان در بهشت جاودان باشند مثل هر دوزما
 بشنوند جوهر جوهر کافران باشند شنوا و بینا
 جوهران باشند زمین تا ان بسیار کردد مبدار کیست
 مسان باشند قومی کاین را یاد نگیرد ایشان مثل عاقلان
 وَلَقَدْ لَرَّيْلُنَا نَوْجًا إِلَى قَوْمِهِ إِنَّ
 لَكُم مِّنْ مِّنْ أَنْ تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
 إِيَّاهُ خَافَ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الرِّمْرِ

فَقَالَ لِلْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

مَعَهُ مَا نَرِيكَ إِلَّا شَيْئًا مُتَلَانًا وَمَا

نَرِيكَ إِلَّا تَتَّعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ لَدُنَّ

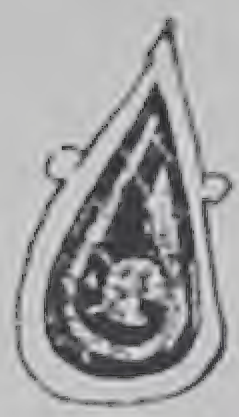
ذُنُوبًا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَالِكُمْ عَلَيْنَا مِنْ

فَضْلٍ بَلْ نَحْنُكُمْ كَأَذِينَ قَالَ يَأْقُومُ

إِنَّا نُرِيكُمْ أَلْشَّيْءَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَإِنَّا

رَحِمَةٌ مِنْ عِنْدِهِ فَعَمِيتْ عَلَيْكُمْ أَنْ نَنْزِلُكُمْ هَا

نَبِيٌّ



وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُوْنَ

تا بعد از بقیوم خود را گفتا کشتی را می بینم سماع اثبات
 کنم بنوع خود را عهد اب الیم تا دریا رود از بنرستی حدای خود را
 گفتد او را رؤسای آن قوم کتومودی مانند این قوم این سر
 ویدگان خط کردند ایشان را در بنو بنو وند می بیند از سر
 می مدوع می گویند ایشان بر ما مصلی ندارند گفتایا قوم
 شما جی بیند او می دختار حجت دارم بر آنکه مرا خصم گردست
 شما بر نوسی من حسن کشم مال شما طمع ندارم زانکه او
 فرمود من در دستنای قومی همین ایمان دارند من ایشان را
 خود پسرانی دلهاشان با رضای دافند شمارا من فدای
 ۵ ۵ ۵

وَيَا قَوْمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ مَا لَا إِنْ
 أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدٍ لِلَّذِينَ
 آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَى
 قَوْمًا تَجَاهَلُونَ وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي
 مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
 وَلَا الْقَوْلَ لَمْ يَعْنِي خَرَابُ اللَّهِ وَلَا
 أَعْلَمُ لِلْغَيْبِ وَلَا الْقَوْلُ



إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَعُولُ لِلَّذِينَ هَرَدُوا عَنُكُمْ
 لَئِيُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا مِّمَّا كَانُوا
 فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا الْمَوِلُّ الْطَائِفِينَ قَالُوا
 يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَكُتِّبَ جَدَّ النَّاسِ
 فَأَيْنَا بِمَا نَعِدُنَا إِنْ كُنْتُمْ لِلصَّادِقِينَ
 قَالِ لَنَا يَا نُسْكُ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا
 لَنْتُمْ لِمُعْجِزِينَ وَلَا تَفْعَلُونَ

نُصَحِي اِنْ ارَدْتُ اَنْ اَنْفَع لَكُمْ اِنْ كُنَّا

اَللّٰهُ يَرْيَدُ اَنْ يُغَوِّيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَاللّٰهُ

مما شما طمع ندارم زانند او قدمو د

تُرَجَّعُونَ لَكُمْ مَزِدِ سِتْمَانِ قَوْمِي كَهْمِي اِيْمَانِي دَارند

مَنْ اِشْتَانِي دَاخُوذِ بَشَرَانِي دِلْهَاشَانِي بَارِ خَدَاي دَاخند شَمْلَا

مَنْ هَمِي نَادَانِي بِيَنِي اَدْوَالِشْتَانِي بِمِثْلِ بَرَانِي مَنْ دَرْمَانِي


يَا رَبِّاَوْمِ وَاَنْدِشْتِي شَمَارِ بِرِجِي نَادِ رِيَاوِي شَمِي جِي كَوِيَمِ

اَللّٰهُ رُوِي بَمَنْ نَحْدِ سَتِ مَن غِيْبِ خَدَايِ اَوْنَدَانِي بَشَرِ

بِشْتَكِي دَعُوْرِي دَارمِ اِنَّا حِشْمَاشَانِ خَوَارِي دَارِي مَنِ اِشْتَانِي

بَقُوْرَتِكُمْ خَدَايِ بَه دَاخند دِلْهَای اِشْتَانِ

طالع مردم گشتان برانند گفتند یا نوح می خرد از حیوان
 بسیار گفت ز خدایم بپری عذاب بپار تا حیوان زنده بد
 خرد است شوی تا زمانه هر عذاب شما الله ارزد او را هیچ
 کس عاجز نکرده یک حرف از من نیک بشنود پسند
 جو عذاب خدایم بدید اید نصیحت من اخرجی خواهم
 و اجا اید اشرینا برد او بار خدای است او به داند فردا همه بقیات ارزد

اَمْ يَقُولُونَ افْتَرِينَا قُلْ لَنْ اَفْتَرِيَهُ 

فَعَلَيْ اِخْرَاجِي وَاِنَّا بَرِيٌّ مِّنْهَا

نَحْنُ مَوْنٌ وَّاَوْحِيْ اِلَى نُوْحٍ اِنَّهُ

لَوْ نُوَمِّرُ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ
قَدْ أَلَمَّ فَلَا يَبْقِي سِوَاكَ أَنْ تَنْفَعَلُوا
وَالصَّنْعُ الْفُلُكُ بِأَعْيُنِنَا وَوَجِّهْنَا
وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِي ظَلَمُوا إِنَّهُمْ
مُغْرَقُونَ وَيَصْنَعُ الْفُلُكُ وَكَلَّمَ
مَرْعَاهُ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سُخْرُورًا

مِنْهُ قَالِ إِنَّ تَسْحَرُونَ لَمِنَّا فَإِنَّا نَسْحَرُ
 مِنْكُمْ كَمَا تَسْحَرُونَ فَسَوْفَ
 نَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ أَخْرَجَهُ
 وَجَعَلَهُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ حَتَّى
 إِذَا جَاءَ أَمْرًا مَقَارَ السَّوْدِ قُلْنَا لِهَذَا
 فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ لَئِيْلٍ وَأَهْلٍ
 إِنْ هِيَ إِلَّا مَن يَشْتَوِي عَلَى الْقَوْلِ وَمَنْ لَمْ

وَمَا أَمْرٌ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ يَا نوحُ صَبِرْ
دروغ می گویای بجوای جبرم سنگ میفرستد دارم می بینم
ز جرم تان بکس زیاده عقاب تان خبر دارم و می آوردند
بتوح از ما گذشتن پس ازین یکی نخواستند ز فان ایشان بکس
و آخر هر چیز که کنند در آن میبوند بدستوری ما کشتی
به ساز ما بینا پیوسته اند که داریم زیشان فامی نگر
نحوی مرا ایشان را می غرق کردایی جوار و بشتست
کشتی می ساخت قومش گفتند حواشیتن فاساخت پس هر
قومی طغی می کردند بزبان ویرا سقطا همی گفتند که نا
فردا جواب شنوید مانده اند ای همی گفتی رسوای
کنید و بعد بنمایید در عذاب خدا ای رسوایان شنید

لِيَجْزِيَ عَصَمِي مِنَ الْمَآثِلِ
 لِعِصَمِ الْيَوْمِ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
 مَنْ جَمَعَ وَجَّاهُ بَيْنَهُمَا لَمْ يُجْزَ فَلَنْ
 مِنَ الْمُعْرِقِينَ وَقِيلَ يَا نُصْرُ ابْلُغِي مَاكَ
 وَيَا سَمَاءُ ابْلُغِي وَغِيْضُ الْمَاءِ فُضِي
 لِأَمْرٍ وَاسْتَوْنِي عَلَى الْحَوْدِي قِيلَ

بَعْدَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گفت در نشینید ما مر
 اللہ بنا مر خدای خوابادیر آیند جوی خواهی خوابیستند
 بنام خدای آیند بدارید این بار خدای من حیست امروز
 ما را غرق نکر دانند کشتی در میان موجهای صعب بماند
 الہ نار می رفت کشتی کوه هستند آن موج آن روز بسترش
 خدای بزرگوار آن روز اواز شد اذ یوما در نشین وابی دینان
 توحید منشین کفنا ویرا مدار اندوه از غرق مرا نگاه می
 دارد کوه گفت کوه اندوه و اندازد مکرانرا خدای بدارد
 ایشان هر دو درین سخن بودند بفرمان خدای موج برآمد
 از یک دیر خدای بودند هلاکت زبیر نوح برآمد
 گفتند زمین را از زمین توحید آسمانی دامن در چین
 پس روز زمین وادید آمد ناجی و هالک همه بدید آمد

ان کستی با اندوز بر جودی الجا کموصل قدار داد بمر گفتند
دورند دور باشند ان طالمان را کهلان و کز د بسم

وَمَادِي نُوحٍ رَبُّهُ فَقَالَ رَبِّ اِنَّ

اَنْتَ مِنْ اَهْلِي وَاِنَّ وَعْدَكَ لَْحَقٌّ



وَاَنْتَ اَحْسَنُ الْخَالِكِينَ قَالَا نُوْحُ

اِنَّهٗ لَيُشْرِكُ بِاَهْلِيكَ اِنَّهٗ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٌ

فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنِّي

اَعْطَاكَ اَنْ تَكُوْنَ مِنَ الْخَالِكِينَ

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ
 مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِنِّي أَعْتَزُّ بِكَ
 وَجْهِي أَكْثَرُ مِنْ خَاطِئِي قِيلَ يَا نُوحُ
 اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ
 وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأَمَّا سَمْعِيْعُهُمْ
 فَمَرْمِئُهُمْ مِّنَّا عَذَابٌ لِّمَن تَلَذَّذَ مِنْ
 أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ

تَعْلَمُهَا إِنَّكَ وَلَا قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ
هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ

پس یوح از ما مسئله رسید گفتا اهلای نوحی سر مرگ
مشک ز لشت من بود دروعد وعید تو راست گفتی
ترا بار خدای حکمتها بود فامین نمای در ابع کاردی
یا یوح لشنو نابیش باشی از لشت تو بود کهم نه پس بود
لشت و اما سودند لزد می این باید کهر دین باشند
بی سامان بود حین می نبر زید تو نادانسته زیر نبر
این بدم را لشنو نگاه دار ز نادانسته ز فان بکه دار
گفت بار خدای و از داشت خواهی زمانند اندک تر بشی گفتی
بذلخ گفتی مرا نگیذی ارحی حق

بود ملاک کردم گفتند از کوه باید عبور
 ایستاده اندوه نداری دل قوی دارید بر طاق خدای
 یوتو و بر نیای کایمان دارند تا مشا کردند قوی
 باشند پس از نیای کایمان را نیکو بد از بیم
 نعمت خورند ایمان نیارند در عذاب الهم شان بد از بیم
 این اخبار را عیب خوانند اینان با توجیه ندارند
 خواهم روز از تو یک یک بشنوند باورد آرند بتوبه گردند
 صبر فایز دل تقوی دار بر خیر کاران اخربه اینست

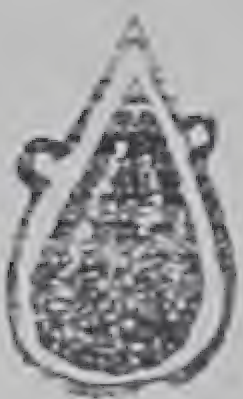
وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودٌ قَالَ
 يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ



غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُقْدِرُونَ يَا قَوْمِ
 لَا يَأْتِيَنَّكُمْ عَلَيْهِ الْخَرَارُ الْآخِرُ
 إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ
 وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ تَتُوبُونَ
 إِلَيْهِ يُرْسِلَ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا
 وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا
 مَحْشَرٍ مِمَّنْ قَالُوا

يَا هُودُ مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا لِحُجَّتِنَا
رَبِّهِ لِيَهْتَبَعَنَّا قَوْلَكَ وَمَا لِحُجَّتِنَا
لَكَ مُؤْمِنِينَ لِنَقُولَ إِلَّا اِغْتَرَبَكَ
بَعْضُ لِقَائِنَا بَسْمًا قَالَ إِنِّي اسْتَهْدُ
اللَّهَ وَالشَّهَدُونَ أَتَى بِرَبِّي مِمَّا
تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُ وَفِي
جَمِيعًا مَّا لَا تُخْذَرُونَ إِنِّي نُو

كُنْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَائِنٌ دَلِيلٌ
 إِيَّاهُ أَخِيذُ نَاصِيَتِنَا إِنِّي رَضِينَا عَلَى صِرَاطِ
 مُسْتَقِيمٍ فَإِنْ قَعْنَا لَوْ لَقَعْنَا لَنُلَاحِظَنَّهُ مِمَّا
 كَانَتْ بَيْنَهُ لَلْيَكُونُ بِتَخْلُفِ رَبِّي قَعًا مِمَّا
 غَيَّرَ كُنْ وَلَا تَصْرُوهُ شَيْئًا إِنِّي رَضِينَا عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ حَفِظْنَا وَمَا جَاءَنَا هُودًا
 وَاللَّيْلِ لَمَعَدُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَجِئْنَا هَمًّا



مِنْ عِنْدِ رَبِّ غَلِيظٌ وَتِلْكَ عَادٌ حَمِرُوا

بِأَيَّاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا أُمُورًا

يَنْعَوْنَ أَمْرًا كَلَّ جَارِعِينَ وَاتَّبَعُوا

فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

لَا إِلَهَ إِلَّا عَادٌ كَلَّمُوا رَبَّهُمْ لَأَعَدَّ

لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ

هُودٌ بِنَا مَبْرَأَتُنَا حَبِيلَ خَدَائِیْ یُکْرَوْنَ عَمَلُ قَانِ اِخْدَائِیْ مَکُوبِیْنَ
لِلّٰهِ حَقُّهُ وَانْدَارُ بِرِ اللّٰهِ لَمْ یَدْعُ کُوبِیْدَ اَمِنْ دَاشِیْ مُنْوَ

نمی خواهم از امر بد کارم اجرت بپشایتم جو من بشما طمع
 ندارم بربار خدای زور نکوی رحمت خواهی پسروا کردی
 ریادت قوه ارباب و درهای شما بر حمت بکشاید و کفر از
 بجا و ام کردی گفتند و اتو حجت نمی بینم مادرست ز خدا یان
 بندارید نمی پس بود کس تو نکوی ما جمله ترا باور نداریم
 برخی ز تان از تو بیارزدند زیرا که تو می تان نکوی
 شوم در رسید خردت بشو لید تا تو وجه بری از نوعی
 کوی کفت بار خدای را می گواه گیرم شما نیز همه کوی
 بدهید کمن بنزارد جز زالد از هر ج شاهی بتر سینه
 مقبودان تان و شما جمله هوج بتوانید و امنی بکنید در هر
 ساعت باطل بکن از هر بود هر چند بیارید من بشت
 بداشت و آنها دمر از نا

داشتان بشر بیایم هر چند پس حسد کائند
 ارا حوارندار بند کائند جمله باز و طاقت ندارند
 هر چند پس قوت دارند نهاد خدای کثیری ندارد
 قضا خدای خود راست باشد ارب بر کردی از من
 میسیند بیغام خدای فاشما بد اذر شمارا ببرد قوم
 دیگر اذر نشان همه فاشما بد اذر اوار شمارا باز
 ندارد کردار تاز را بکش نکه دارد بر ما اوار و مو نیاز
 آن روز که عذاب ما بدید امید رحمت کردید که کفیم هر سینه
 جو عذاب غلیظ بدید آمد جوابا تهر را جود کردند
 در رسوا نم عاصی بودند هر جای کرد عالم کردی
 بود در مانشد اطمینان بودند از رحمت مادر در دنیا

ان ملعونان مظهر و کشتیگد آن نایابان روز قیامت
 از جنت ماهر دور باشند چنانکه از هود دور
 بودند فردا از ثواب — همدور باشند

وَالْإِلَهُودَ إِخَاهُمْ صَلَاحًا
 قَالِ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ
 إِلَهِ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِّنْ
 الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَضَكُمْ فِيهَا
 فَأَسْتَغْفِرُكُمْ ثُمَّ يَوْبُ إِلَى إِلَهِهِ



اِنِّي دَعَوْتُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ فَالْوَرَاءُ بَاصًا
 لِحُجْرَةٍ قَدْ لَقِيتُنَا مَرْحُومًا قَبْلَ هَذَا
 تَنْهَيْتُنَا اَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْْبُدُ اَبَاؤُنَا
 وَاِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُوْنَ اِلَيْهِ
 مُرِيبٌ قَالَا يَا قَوْمِ لِمَ لِيْتُمْ اِنْ كُنْتُمْ
 عَالِمِينَ بِمُرَدِّيْ وَاِنَّا فِىْ مِنْهٖ
 رَحِمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِيْ مِنَ اللّٰهِ

إِذْ عَصَيْتَهُ فَمَاتُوا بِذُنُوبِهِمْ غَيْرَ خَاسِرِينَ
 وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ
 فَنَذِرُوهَا تَأْكُلُ فِي أَصْحَابِ اللَّهِ وَكَأَنَّ
 كَيْسُوهَا أَبْيَسُ فَاخُذْ لَكُمْ عِذَابَ
 قُرْبَىٰ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ مَتَّبِعُوا فِي
 دَارِكُمْ فَلَمَّا أَتَاهَا نُحْيَا مَوْلَاكُمْ وَدَعَّ عَنْكُمْ
 فَلَمَّا جَاءَ لَهَا نُحْيَا مَوْلَاكُمْ وَدَعَّ عَنْكُمْ



اَقْنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنْ خَيْرِ
 يَوْمٍ ذَٰلِكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ
 وَاُخَذَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّحِيفَةُ فَ
 صَبَحُوا فِي دَلِيمٍ جَائِعِينَ كَانُوا لِيُغْنُوا
 فِيهَا اِلَّا اَنْ تَمُودَا الْفُرُوزَ بَهْمُ الْاَعْدَاءِ

بېغام داد و سپردن نمودن بکسر برادرشان صالح پيامبر را
 مَقْنَايِ بَيْدِ خدای بگروید نَجَزَا و کَسْرًا خدای اید
 شمار را از غایب آورد بشما عمو در زمین زان او دارید
 گفتند فراست هان خطا شد امیدواریدی یا این صفتی

به وادار از بت پرستی نَد آگاه نای خیر نَد اری
 کبذ را ن ما همه برین بودند باقر نکیم هر چند گویند
 ما حیرانیم در این می گویند سودت نکند هر چند گویند
 صفای قوم شاهی گویند ارمن خدای حجت دارم
 اروا حیرم عامی گردم و اعقوبت او کفایت نَد ارم
 پیغام بد هم ثواب یا و مر اروا حیرم بیسی زبان دارم
 این نفاقه شمارا خود نشا نست برانگ من می را هست
 گویم بکیاریدش رنجش مدارید کزود درمائی از وی
 به صوم هم نفاق او هم زمین خدای راست در رنج او فایده نَد ارم
 بستمیزه او بیش بگردند شبه روز پس از آن بشر سست
 روز چهارم صالح و بارانیش بر حمت ما از آن لپشتند

قوی و عزیزشان بنگه داشت زیرا حیای ایشان ظلم نکردند
 چو با ننگ عذاب از دور آمد چهارم بامداد یکی فرستند
 رسوا گشته بروی او فتاده کفنی کسایشان هرگز نبودند
 این شود بدانکه کافران بودند از رحمت مادران بودند

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى
 قَالُوا إِنَّمَا مَا قَالُوا سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ
 جَاءَ بِعِجْلٍ خَبِيرٍ فَمَا زِلَّ إِلَّا يَدْنُهُمْ
 لَا تَقْصِلْ إِلَيْهِ نَذَرُهُمْ وَأَوْحَيْنَا مِنْهُمْ
 خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا لُرَّسُلُنَا

إِلَيْ قَوْمِ لُوطٍ وَأَمْرُهُ قَائِمٌ
 فَضَحَكْتَ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ
 وَدَّ إِبْرَاهِيمَ يَعْصُونَكَ قَالَتْ يَا وَيْلَتَى
 أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا
 إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجِيبٌ قَالُوا اتَّعَجِبِينَ
 مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّهُ كَانَ

عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ جَدِيدٌ
 فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَا
 نَهُ الْبُشْرَىٰ تَحَادُّ لَنَا فِي قَوْمٍ مُّوْطِئِينَ
 إِبْرَاهِيمَ لِحُلُمِهِ أَفْلَاكٌ
 مُّتَبَعَةٌ يَّٰ إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا
 إِنَّكَ قَدِ جَاءَ أَمْرٌ بِكَ وَآلِهِمْ عَذَابٌ
 غَيْرُ مُرْدُوْدٍ

خواہر ہیم را فرشتگان از ما یا بحق
 نبی بشارۃ آوردند

ز اول او اسلام دادند چو گفت و علیک سخن بگفتند
 روزگار نشد که رخت بر یانی فایش آورد از آن بخوردند
 جودید که همی دست نیازند معشرا آمدن رسیدند و کردند
 گفتند مترس که ما سولایم با قتل و طرد و جد ببردند
 عیالش بشنید بر مای یکمارید با حق و یعقوب مرده دادند
 که کاشکی کاین چنین بودی بیرون میزد از ره فرزند
 این مهن من شیخ کشته عجب دارند از پسر فرزندان
 گفتند یازن همی عجب داری از کار خدای از خوشا فرزند
 رحمت الله و ابرکتش هر دو بروی و بر تو و بر نسل و بیوند
 او را دارند او را ستایند حمید آن بود که او را ستایند
 چو مرده شنید و احای آمد وافریشان در جدال آمدند

سوالی کرد از لوط و از قومش رحیمی چه دفا سوال آمد
 بسیار و اما رجوع کرد دید سبب این بد کرد سوال آمد
 گفتند زینهار نه جای اینست فرستادن ما از بهر اینست
 خوفی مان آمد واپس نگرده عذاب اله در ننگد بر = د

وَلَمَّا جَاءَ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ
 وَضَافَ بِهِمْ ذُرْعًا فَقَالَ هَذَا

يَوْمُ عَصِيبٍ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهَرِّقُونَ

عُورَ الْإِثْمِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ

الشَّيْءَ قُلْ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي



هَئِذَا طَهَّرْنَا لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا
تُخْرُوجُوا فِي صِغْفَى الْبَشْرِ مِنْكُمْ جُلُودُ
رَشِيدٍ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا
فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ جُفَاءٍ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ
مَا نُبَيِّدُ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ
أَوْ أَوْحَى إِلَيَّ الشَّيْءُ شَدِيدٍ قَالُوا
يَا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ
الْوُحْيِ إِنَّا نَرَى رَبَّنَا لَذِيْ اذْنَاتٍ يُغْمِصُ

إِلَيْكَ فَأَشِير بِأَمْلِكَ بِقُطْعٍ
 مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ
 إِلَّا أَمْرُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَا
 بِهِمْ أَنْ مَوْعِدُهُمْ الصُّبْحُ لَيْسَ
 لِلصُّبْحِ بَقَرِيبٍ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُ مَا
 جَعَلْنَا عَالِيَهَا شَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا
 عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سُحُبٍ



مَنْصُورٍ مُبَيَّوْمَةٍ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا

لَهُ مِنَ الظَّالِمِينَ بِعَمَلِهِ

رسولان زجا بر لوط رفتند نذانی زیبا ی از در رفتند
 بسیار ایشان اند و هر کشت خنانکاران او نیکو داشتند
 کفنا کهر و ماحی امتد امین بر مانیکو کی امتد
 جو قومشید از از جبر کردند بیابند کایان حق کردند
 شاذان و دنان شتا و می کردند ایشان از پیش هر عمل کردند
 کفنا با قوم زعدای بر رسید بنات مو از مر جوا هیست
 در میان تشویر مد هیست عیال احلا با ختر راست
 شما خوشی بد نام مکنید گفتند که دهن خواهم
 معلوم توانست سماجی خواهم کفناجی کیم توه مد ارم
 زجا عتبات عشره ندارم من این اندود و ای یکر ام
 گفتند بالوط ما رسولانیم از ما چه خبری بفرمیدم

ایشان براد خویش نرسند ز خویشی از میان برهسان
 زین شهر بود و جو شب در آید اهلت با تو در پیش می شنند

همی کپزد شما و این نگر دزد عیالت را با خود میبرد
 کوی یار ایشان هلاک کردند چندان بود که هیچ بد میسر شد
 فرمائیم را وقت در رسید دمار از ان شهر برآمد


خانهاشان زیروز برآمدن خاکساران و ان نکو ساران
 کردیر همه را ماسند باریان بر هر لسنکی خطها کسید
 بپوسته شده با مورحن این شومی و ان عذاب هر دو

ببرد و رمدا را از بیلدانه و اری قیدی
 اَخَاهُمْ شُعَبًا قَالَا قَوْمِ لَعَبْدُوا
 اَللّٰهُ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهِ غَيْرُهُ وَلَا

هو جایی که می زندند از این
 سکنی جو خشت بر سر آمدند

هلاک

تَقْصُوا الْمَكَالَ وَالْمِيزَانَ
إِنِّي أَرَىٰ بَكُمُ خَيْرًا وَأَنَا خَافُ
عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مَّحْطٍ وَمَا
قَوْمُ الْأَوْفُوا الْمَكَالَ وَالْمِيزَانَ
بِالْقِسْطِ وَلَا يَخْشَوْنَ اللَّهَ يَوْمَ
الْأَسْأَافِهِمْ وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ

اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ مَا اَنَا عَلَيْكُمْ
 بِحَفِيفٍ قَالُوا يَا شُعَيْبُ اَصَلَوْا اِنَّكَ
 تَأْمُرُكَ اِنْ نَشَاءُ مَا يَكْفُؤُنَا اَوْ
 اَنْ نَفْعَلَ فِي اَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ اِنَّكَ لَآتٍ
 بِالْحَلِيمِ  الرَّشِيدُ قَالِ يَا قَوْمِ لِمَ
 اِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ
 رِزْقًا حَسَنًا وَمَا اُرِيدُ اِنْ اَحْسَنَ الْفَعْلُ

فِي مَا أَنْهَيْكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدَ إِلَّا
 الْإِضْلَاحُ مَا أَشْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي
 إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ لَهُ
 وَيَا قَوْمِ لَا تَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي إِنْ يُصِيبَكُمْ
 مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمُ نُوحٍ أَوْ قَوْمِ هُودٍ
 أَوْ قَوْمِ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ
 وَالْأَشْغَفَرُ وَإِنْ تَكُنْ مِنْ يَدِي إِلَى اللَّهِ

اِنَّ رَبِّيَ جَمُّرٌ وَذُوْدٌ قَالُوْا اِيَّا سَعِيْبُ
 مَا نَنْفَقُ كَثِيْرًا مِّمَّا تَقُوْلُ وَاِنَّا لَنَرِيْكَ
 فِيْنَا ضَعِيْفًا وَاَوْلَا رَهْطًا لِّرَجْمَانَا
 وَمَا اَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ قَالَا يَا قَوْمِ لِمَ تَقُوْلُ
 لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَيْنَا مِمَّا نَتَّبِعُوْنَ
 وَرَاٰكُمْ طَهْرِيَّا اِنَّ رَبِّيَ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ
 مَحِيْطٌ وَّيَا قَوْمِ اَعْمَلُوْا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ



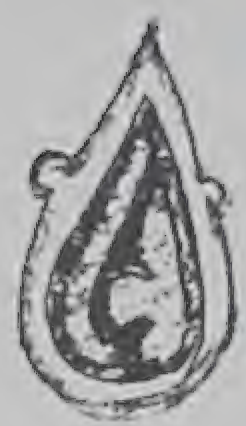
اِنِّي عَالِمٌ بِسُوءِ تَعْلَمُونَ مِنْ بَآئِنِهِ
 عَذَابُ خُرَيْبَةٍ وَفَمِنْهُوَ كَاذِبٌ وَاَلَمْ
 تَقْبُلُوا اِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ وَاَلَمْ آتَا
 اَمْرًا جَنًّا شُعَيْبًا وَاَلَّذِينَ اٰمَنُوا
 مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَاِخَذُوا الَّذِي ظَلَمُوا
 الصَّيْحَةَ فَاَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَا
 ثِمِينَ كَانُوا يَغْتَوُّوْنَ فِيهَا لَا اَعْدَا

لَمَذَبٍ كَمَا يُعَذِّبُ الْمُؤْتِمِرِينَ بِغَامٍ دَادِمٍ بِأَمَلٍ
 مدین برادرشان شعیب مارا کفتا حمله بند و بتر وید
 معنود مکوی جز خدا ای زل مستعجید شرو و تم میباید
 می می بنسبت شمسار را زان روز و روز می شرو ستم
 کفمان در جرد و خود شمارا ار بنمایند آری بسجده
 حیات مکنی راستی یکه دای در میو حدای فساد
 مکنید در رسد و داد طواری مکنی بر حقه الله
 شمار ابهت در هر دو جهان آخر بخروند نه یکه
 و ایستامی یکه داریم شما خود را خود ایضا وید همد
 گفتند عمارت هم برین دارد تا خود و سر و خدای

اسلاف مات برست بودند تا امروز همه را کافر
 خوانند این کم مدهید و بیش مستانید می بمانید
 چنانک می خواهند برو پیش خرد جلا دار باید کاین
 قور بر تو بشورند گفتا سخن ز من بشنویید و اندیشی
 پیش بدانی از من خدای بغام دارم روز نعمت و نمانم
 دارم کمانی موی که گویم مکنید برای شما هرگز
 روان دارم من ای گوید صلاح خواهم تا بتوانی صلاح
 خویش هر چند موافقت نکند من توفیق خدای تمام
 دارم توکل کردم هر چه خواهی باش من رجوع باوی
 بنام دارم واجب نکند شما خرد دارید بعد اوت من
 بدو نگر و بد

شومی در سده چون نباشید از روح در آن تا قوم صالح
 آن امت لوط از یاد مجارید بیایید در خدای عزری خواهد
 پس وادی بدو و کردید کتاها آن جان جمله پیامر ز
 سبلا روینکوی بنید کفند کز ده کمی بجویند
 بیشتر است کباب بخیر می منداری کتو کسی ماجله
 ترا بکسند ازین ماقوم تنوا از رزم دار به از نیز ترا سنگ
 بکشیم نه ای نوع و بر بهیج کس از ما از رزمی راهی فاجباری
 کفنا رخدایان شرم با دشتما می اورا حومت ندادند
 فرمانش را واپس نهادند شمار از بستن کارزم دارند
 خلیط شما خلق ندانند خالق دانند تا ببینید
 مرا هیچ کس از رزم مدارید هرج توانید بدو بکنید
 من نیز بکنه دست فادارم روز بود نه دیو کاش و بیادند

در عذاب حد از یقین بپاشید دروغ زن شود و ایاداریند
 من عذاب شما بر چشم می دارم شما وعده او بر چشم می دارید
 چون عذاب حد ای از دور آمد شعیب و یاران از آن جستند
 رحیم و مهربان بنگه داشت زیرا که ایشان ظلم نکردند
 خوبان عذاب را دید آمد یکی زیشان زدند نمائند
 رسوا گشته بر روی افتاده کفنی کایشان هرگز
 نبودند از رحمت مازور باز خدا جانگ نمود دور بودند



وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ
 مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ فَاتَّبَعُوهُ
 أَسْرِفِرْعَوْنَ وَمَا لَهُمْ فِرْعَوْنَ

بِرَشِيدٍ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَلِئَلَّ
 يَتَذَكَّرُوا فِيهَا وَلِئَلَّ يَتَذَكَّرُوا
 فِيهَا وَلِئَلَّ يَتَذَكَّرُوا فِيهَا
 وَلِئَلَّ يَتَذَكَّرُوا فِيهَا وَلِئَلَّ
 يَتَذَكَّرُوا فِيهَا وَلِئَلَّ يَتَذَكَّرُوا
 فِيهَا وَلِئَلَّ يَتَذَكَّرُوا فِيهَا

اَعْتَنَ عَنْهُمْ الْوَهْمَ الَّذِي يَدْعُونَ
 مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمْ يَأْجِزْ أَمْرُ
 رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تِلْكَ وَلِلَّهِ
 اخُذُ رَبِّكَ إِذَا اخُذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ
 إِنَّ اخْذَهُ لِلَّهِمْ سَيِّئٌ لِّبَنِي دَارِكَ
 لَا إِلَهَ إِلَّا خَوْفُ عَذَابِ الْآخِرَةِ



ذَلِكَ يَوْمُ جَمْعٍ لِّالنَّاسِ وَذَلِكَ

يَوْمُ مَشْهُودٍ ^{و ه و}

موسی بجزارد رسالت ما را بآنها
جوید بیضا فرعون و بداند که

دار و بودند بیغام مرا آنکه نبردند رو بپاشان را دار و نبردند طلعت

فرعون کفر باشد رسوائت از و امر نباشد فردا رسوائت در پیش با

شد رسوائت پاشان پیش باشد بدو رخ شنند آن قوم وارو

جانشان فردا سر باشد لعنت الله در قفاستان در روز

جزا همان عطاشان مقصود ترا شاه کردیم حما و اهریک

ریشان حی کردیم از دههاشان برخی جای است برخی و از منی

راست بگردیم ایشان این سیتی بر خود کردند ما هر هیچ

کس سیتی نبردیم گفتند تنان مان دست گیرند دروغان

شان فاش بگردیم جو فرمان حذای از دور آمد حسرتها

شان پیش بر دیر این طلم گناهی رشت باشند مضافا
 نشی هم سبت باشند بجواب خداي حين بخیر توبه بکنند تا
 مغفور باشند این قصه هشیار غافل را خبر دیده بود پیر کرداشت
 از واقعه بسیار شد تا قیر سر را جوشیر کرداشت آن
 روز که همه حاضر باشند برخی دویقه جوقیر کردانده

وَمَا نُوحِیْهِ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدٍّ وَذِ
 یَوْمَ یَا بَلَّا تَكَلَّمُ لَنْفُسٍ إِلَّا بِإِذْنِهِ
 فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَشَهِیدٌ فَأَمَّا
 الَّذِینَ شَقُّوا فَنُفِیَ لِلنَّارِ لَهُمْ فِيهَا

زُفِرُ وَشَهِيَ خَالِدِينَ فِيهَا مَا
 ذَلَمْتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنْ يَبْتَغِ الْيَأْسُ
 وَلَمْ يَلِدْ سَعْدُ وَافَقِي الْحَسَّةَ
 خَالِدِينَ فِيهَا مَا ذَلَمْتَ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَا
 غَيْرُ حُدُودٍ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ



مَا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا
 كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا
 لَمُوقِنُونَ فَصَبِّرْهُمْ غَيْرَ مُتَفَوِّصٍ
 وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاحْلِفْ
 فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةُ يَسْقُتُ مِنْ رَبِّكَ
 لَمُضَى بَيْنَهُمْ وَلَئِنْ هُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ

مُرِيبٍ وَإِزْكَالًا لِّمَا يُوفِّيهِمْ
 رَبُّكَ أَغْمَا لَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ
 خَبِيرٌ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمِنَ مَقْعَدِ
 فَالِطَغَعُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَلَا
 تَرْكَبُوا إِلَى اللَّهِ الْفِتْرَ ظَلَمُوا فَمَا تَسْأَلُونَ اللَّهَ
 وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ لَا تَعْلَمُونَ



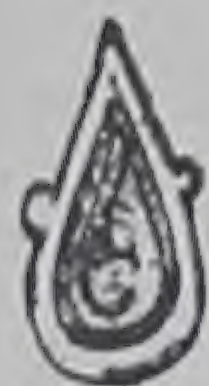
جو وقت عمل سابق رسید هنگام جزا ایستادید بی ادب و بی شرفی
 نگوئید هیچ کس به حال چنین نگوید هرگز او در دین

یک لحظه باشند فردا اینجا بدخت باشند هر که افایجا توجید بوزد
 فردا اینجا سعید خیزد بدختان را اندر ایشان برسان خزان همی
 بخرمند این بانک خزان منک باشند زیاده حق را منکر باشند
 بی دین امروز خود باشند فردا با نلش جوان خراب باشند عیقاب
 و ثواب غایت ندارد زیاده آن روز ساعت ندارد الا ماشاء از بهر آن گفت
 که بهر سوالشان ندارد مینداری تا و نتواند او هر چه خواهد
 آن تواند اما انان کس سعید خیزد جلوی در بهشت مایبارند
 الا ماشاء از بهر آن گفت که بهر شمارشان بدارند راحت زیان
 هر که ببرد شدت زانان هر که ببرد عجب همه مان زانک
 قومی می پرسند این چه ترا شدند زانست کاینان فقیه باشند
 گویند از بیش آبا جنانند از اینانند از جزینانند جزای تمام از ما
 بیاوند در توریته همین خلاف کردند گروهی خود را انلاف
 کردند

دانست جزا اینان نیامد بحمله خلق انرا بنهند ثواب
 و عقاب اینجا بزیست کینه میزد منتظم کردد امارا
 ایشان باور ندارند حیارت ماحین ندارند جو وقت
 جزا ماذ را یند از ماحمله جزا بیاوند ما کردارها
 نشان جمله دانی ایشان از ما خبر ندارند فرمان ما
 ترازویردان در میان قرازوار است می باشد هر کس
 شکردد و اتوکردد فرمانش کنی کوراست می باشد
 بقا از میان ترازو اکو میل مکنید الله دانا است
 راست می باشد نیر و اطمان تان در سپارید کشتا فردا
 بالش بیسوزید فرمان من ببری کار و سپارید حاجا دل
 سوزی را بیاورید

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي السَّاعِدِ
وَزُلْغَامِي لِّلْبَدْرِ الْحَيَّاتِ
يُذْهِبُ السَّيَّاتِ ذَلِكْ ذِكْرِي
لِلَّذِكْرِ وَالضَّرْفَانِ لِلدَّعَا
يُصِغُ الْجَرَّ الْحَيَّاتِ فَلَوْ كَانَ
مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَلْبِكُمْ أُولُوا

بِقِيَّةٍ يَنْتَهَوْنَ عَنْ الْفَيْسَادِ
 فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ اجْتَنَبَا
 مِنْهُمْ وَلَتَبِعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا
 أَنْزَلْنَا فِيهِ وَكَانُوا جُحُومًا وَمَا
 كَانَتْ رَيْكُ لِيَهْلِكُوا لِقُرَى
 بِطُلُومٍ وَلَهْلَاهَا مُضِلُّونَ



وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً
 وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُ لُؤْلُؤُ الْمُتَخَلِّفِينَ
 الْأَمْرِ فِي جَهَنَّمَ وَلَئِنَّكَ خَلْقُهُمْ
 وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ
 مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
 نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْأَوَّلِينَ

مَا نُنْتِ بِهِ قُرْآنًا وَجَاءَ
 فِي هَذِهِ الْجُودِ وَمَوْعِظُهُ وَذِكْرِي
 لِلْمُؤْمِنِينَ بِمَا لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا
 عَلَى مَا كَانَتْكُمْ إِنْ أَعْمَلُوا وَرَأَى
 تَطَرُّوا إِنْ أَمْسَظُرُوا وَلِلْعَيْشِ
 إِلَيْكُمْ وَلِلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ
 يَرْجِعُ الْأُمُورُ مَا غَدُوهُ وَتَوَكَّلْ

عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ

در بام و دشام نماز و جای از پسران در شب عیشگاه بگذران
 بیشکها گناه بردار این بند مرا یک نگاه دار صبری فاش خود را
 نکه دار خود سببی ثواب بردار بار نماز از خود خورده اند اگر پیش
 شما گناه شودند از چند یکی معصوم کردند بر آنان که هم فیل کردند
 و روح در جسد و روح در جسد و روح در جسد و روح در جسد و روح در جسد
 مکراند و حق بگفتند دیگر همه را هلاک کردند مادر هیچ
 حال کزاف نکنیم بگناهان شان هلاک کردیم ما مصلح را هلاک کنیم
 ثوابش بدهیم ما ظلم نکنیم ارواحواستی می شک توانستی کیک
 سان داشتی بدلیج شایستی مزدش بود خود را پناهی می آن
 باید کبر کزینی ایشان برحق کرد نیابند زیرا ایشان هلاک
 برستند خلاف آنان لعنت بار آورد خلاف مومنان رحمت بار
 ارز فرمان دادیم تا بر کزینند تا ثواب ابد از من بیاورند

معلوم می بود که عظم ایشان تقلید کنند بر نکرینند مقلد را ثواب ندهند
 بزندان شر بر تندی جزایش بدهند ثواب و عقاب دویم امر است امرش نکنند
 تا وسعتش ندهند اگر چنی بود بود از این حی اذی کنند تعذیر
 بخشند ماقصواترا بگویم تا باذیری دلت نگیرد ز آدم درگیری تو تا
 قیامت جواب دهی هر کس بپرسند در قصه مخلوق خطا در بخشد
 دنامه حق صورت نهند خواخبار رسد از تو بشود و ایاد از بند
 بند ببرد بتواند از ایمان ببارند مرا حیدیان بیکار تا نیارند ارشان
 شاید کس بپرسند بگو بدو رخ نشوید نامی بپرسند اللهم
 لا یت شمار این هر دو گروه جسمی دارند ثواب و عقاب حی
 بدیدار بگو می عیبند انم غیب او داند دنیای شک جاوید نماند
 این خلق همه لابد میرد هان صا و بود و ما نبود و ما بر سیم
 هان او بماند دینای بزر و دل غور دار الله از کارها خبر دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 جزا و اخراج میان سوره بنام خدای سزای مدحت

الرِّبَاكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا
 أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
 مای بیسم کاین حی قرآنست مراد ازین نامہ بیانست اصول
 و فروع دیکه بین دین نامہ ما اودانسانست قرآن عربی از بهر
 آن بود تا در یافتنش بهما را اسان بود که **لَحْنُ نَقْصٍ**
عَلَيْهِ أَحْسَنُ الْقَصَصِ مَا أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ
مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ اذ قال
 يوسف لا يبه يا بيا اي تر ليت

أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالسَّمَاءَ وَالْقَمَرَ
 رَأَيْتُهُمْ لِي شَاحِدِينَ قَالَ يَا بَنِيَّ لَا
 تَقْصُرُوا رُؤْيَاكُمْ عَلَى إِخْوَتِكُمْ فَيَكِيدُوا
 لَكُمْ كَيْدًا إِذَا الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ
 عَدُوٌّ مُبِينٌ وَكَذَلِكَ نَحْنُكَ رَبُّكَ
 وَنَعْمَلُ لَكَ مِنْ قَادِيرٍ الْإِحَادِينَ
 وَيُنَزِّلُ نَعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْيَتَامَى



كَلَّمَهَا عَلَىٰ تَوْبِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ
 هَيِّمَ وَاسْجُودَ لَكَ عَلَيْهِمْ حَلِيمٌ
 لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ
 لِلَّذِينَ يَلْقَوْنَ الرُّسُلَ وَلِئِنْ لَمْ يَنفَعِ
 الْإِنسَانَ إِذْ قَالَ لِإِخْوَتِهِ اذْهَبُوا
 بِعَلْبِكُمْ يَوْمَ الْمِيقَاتِ فَذَاهَبُوا
 بِعَلْبِهِمْ وَاعْتَدُوا بِعَلْبِكُمْ ذَلِكَ
 الْيَوْمَ وَلَئِنْ لَمْ يَنفَعِ الْإِنسَانَ إِذْ
 قَالَ لِغُلَامِهِ إِنِّي أَنَا غُلَامٌ
 مِمَّنْ يَبْتَاعُ الْغُلَامَ فَتَبْتَاعُوا بِهِ
 فَدَفَنُوا لَهُ إِلَّا حِمْلَهُ فَأَخْرَجُوهُ
 مِنْهَا وَبَاعُوهُ بِثَمَنٍ دُونَ ذَلِكَ

أَيْسَرُ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَا-
لِحِينَ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ
وَالْقُوَّةُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ يَلْقَاهُ بَعْضُ

از قصه ها بگویند

از دانی یازده

لِلسَّيَّارَةِ أَنْ تَكُنْ هَا عَلَيْنَا

رَقْرَانِ بِرَحْلٍ خَوَانٍ تَوْعَاظُ يُوْدِي لَدَيْهِشَ أَرْبَعُ فُصَّةٍ أَرْبَعُ فُصَّةٍ

جَوَلِ مِي خَوَانِ نَدَانِ وَفَنِي يُوْسُفَ يَكْفُرُ بِجَوَابِ دِي دِي دِي

بَكْتِ فَا بَعْقُوبَ صَحْنًا يَا يَا زَدَه كُوكِبَ وَ الشَّمْسُ وَ قَمَرُ حَوَابِ دِي

كُوكِبَ كُوكِبَ سَجْدَه آرندى حَوَابِ بَكْرَارِ جَانَكِ دِي دِي دِي

جَانِ بَدْرِ رِيحِ رِيحِ حَوَابِ بَرِ بَرِ دَرِ اَتَمِ دِي دِي دِي

زِيرِ اِي شَانِ تَرِ اَبَرِ جَانَشِدِ

توشیطان را جو من ندانی کفنا یاد شیر تاشاده ییاشی
 چنانکه دیدی بیلا بینی الدتر خود بر کورینند بنوه و علم
 هر دو بنود همد از عمنه و بر خوردن بنی ال یعقوب بنو نیازند
 چنانکه از پیش بر عجم و جدک تمام بکرد بر تو بکنند اینها جزای
 تو حکمت جو بیاید بی شکل بکنند لاشا فها بود در باب
 یوسف و برادرانش بر سرستد کاندنا گفتند یوسف و الانی یا من
 بر ما با ما از ما خبرند ما مردی بر کشتن ایشان و از ما
 ببردند در دوشی شان را حد بر قشت این سه ساله ما کار رفتشت
 ارا بکشند باز و ندهد دید جای ببردن بهمان بکشند
 نذران دمای مشا بناده بر زان حله تو نهی بکشند
 بکریشان گفت مکشند ارمی بکشند جابیش بکشند تا میان
 اورا بر کبرند حالی بکشند شما او بر هیدند **قَالَ قَالَا**
لَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى



يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ
أَرْسَلَهُ مُعْتَادًا يَرْتَعِ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا

بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَ الْذِّيبُ

وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ قَالُوا لَيْسَ

أَكْلُهُ لَذِيْبٌ وَنَحْنُ عَنْهُ إِنَّا

إِذَا لَحَا يُسْفَرُ فَلِمَ أَذْهَبُوا

بِهِ وَاجْتَمَعُوا أَنْ يَخْتَعِلُوهُ فِي غِيَابَةِ
 الْحَبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنْبِتْنَهُمْ بِأَمْرِ
 هُمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَجَاءُوا
 بِأَمْهَرِ عَشَائِبِكُمْ قَالُوا يَا بَانَانَا إِنَّمَا
 زَهَبْنَا نَبْتِيْنُو وَتَرَكْنَا يَوْسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا
 فَأَكَلَهُ الذِّيبُ وَمَا لَكُم مِّنْ لَّنَا
 وَلَكُمْ كُنَّا صَادِقِينَ وَجَاءُوا

عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَثِيرٍ قَالُوا سُبْحَانَ
لَكَ أَنْفُسُكُمْ أَمَّا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ

الْمُشْتَغَانِ عَلَى مَا تَصِفُونَ ^{شفتند} ^{با بانامارا}

نوعای جو انمارا باورند از ما یوسف را بیتی آموزیم باید عاودا
ادنی بدی فردا اورا با ما بفرست تا قافا را بشو تا تو ببینی کما
خود اورا نگاه داریم اندوه مدار نگر نترسی ^{شفتنا جو شما اورا}
بیز غمنا و شوم باوردارند نرسد اورا ^{شور و خور} در حال
ساز و اغافل باشند رسوا کارا ^{کو ذکی} را از میان ماست ^{ببرد}
بر بر ما بود اگر چنین بود باید حذر چنین نکوید ^{خوش}
کردید ^{شفتنا} شما دانید ^{لین} زینهار ^{بزدوش} و از اریز ^{جندای}
بزدکارا ^{ببردند} یا یک ^{دیگر}

عقد بستند کیا و را ایشان در قعر آن چاه جای معلو
 بر سنگ بنشانند جوانان را چاه روی را بداند
 از مابرا و می بردند کفیم او را می در قوی دار جو فر د او
 کوا در دارند بر و بهایشان تو وادر کوی ناگاه چنان که خبر
 ند آرند جو وقت عشا آن شب درآمد هر یک زیشان کربان درآمد
 گفتند با اخو دت نگویی هر کی امروز ناگاه درآمدند
 ما یوسف را در رخت بنهادیم جو وقت مسابقت درآمدند
 یوسف و امتناع هر دو بهم بودند کرد او را بخورد بپروان
 آمد ارجی ما این راست می گوئیم ترا بی شکل این نیاورند
 بر بیراهنش نه چون او بود این بیراهنش ایجا بنهادند
 کفتاب بر من هم ببوشید این صبر جمیل این را نهادند
 از بار خدای یاری در خواهم تا اخوانش باز و می کردند

وَحَافَّ سَيَّارَةً فَأَرْسَلُوا أَوْلَادَهُمْ
فَإِذْ لِي دَلِيلُهُ قَالَ بِأُشْرَأَى قَدْرًا
غُلَامٌ وَأَسْرَوهُ بَضَلَةٌ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
بِمَا يَعْمَلُونَ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ خَيْرٍ مِنْ
مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ
قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ
لَأَمْلِكَنَّ لَكَ يَوْمَ يُثَوَّبُ عِيَاضُ الْأَنْفِ



يَتَمَعَّنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِعَلَّمَهُ
مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
عَلِيمٌ عَلَى لِقَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا
وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَرَأَوْنَهُ
الَّذِي هُوَ فِي سِنِّهَا عَنْ نَفْسِهِ وَعَلَّقَ


الْأَبْوَابِ فَقَالَتْ هَيْتُ لَكَ قَارِ

مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنُ مَنَاقِبَ

لَهُ لَا يَفْعَلُ الْفَحْشَاءَ وَالْمُنْكَرَ

نور کردند گفتند یکی را دلو برگیر مارا آب آر نشان بد اذند
خود دلو از جاه می برآمد یوسف بازان عجب بمایندند خوبوسف
حمه بد بیدند یک دیگر را می مزنه دلزدند اورا پنهان فاوا می
بودند بضاعت عرش نام کردند ایان گفتند تا این
حی شاید بود آنان گفتند ایاجی کردند الله علیه
بذلخ ایان و بهرج آنان بازو کردند باند کمایه
و کس نهایی نفروخته شد درم بسختند می ترسیدند

از آن بست و داد زان نو کیدران راعب نبودند گفت آن
 مصری عی و او را خرید زینهار ای زن جی او را بیکوا داری
 اعرما را از و ا بزد یوسفند یا خود او را بفزندی گیری
 جمله آن شهر دل درو بستند از آن ما بود تا تو بدانی
 تاویل احاد پیش بدادیم کوبار خدای آن بود که تو خواهی
 بیشتر مردمان عالم ندانند معنی غالب باید که باشند
 جو یوسف ما تمام مردی گشت نوه و عیلم هر دو بدادیم
 بدانش دلاذیم کیا و امتقی بود بیکو کار از امانند
 از بدیم آن زن او را بسیار بنواخت باخویشتنش بفساد
 در نواخت درها در بست گفتار و دباش باری دیگر خود را
 برار است یوسف گفتا خرد جای دار از بار خدای خود

استعدادت خواست گفتا شنو مرا خداوند است اورا
 مومن بسیار حقهاست در فساد بداند فلح نباشد قدر
 مانهارا حد و دین است  وَلَقَدْ كَلَّمْتُ بِهِ

وَقَهَرْتُ بِهَا لَوْلَا أَنْدَايُ بُرْهَانَ رَبِّهِ

كَذَلِكَ لِنُصْرِفَ عَنْهُ الشُّوْوَ

لَفَحْشًا إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

يُسْتَبَقَا لِبَابٍ وَقَدِّتْ مَبَصَّةً مِنْ
 دُجْرِ وَالْفَيَّاسِيْدَهَا لَدَا لِبَابٍ

قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ
 سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَلَ لَوَعْدِ الْبَلِيمِ
 قَالَهُمْ رَأَوْدُنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدْ
 شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِنَا إِنَّ كَانِ قَبِيضَهُ
 قَدَّمُ قُلُوبَ فَصَدَفَتْ وَهُوَ مِنْ
 الْكَافِرِينَ قَالُوا كَانِ قَبِيضَهُ قَدْ
 مِنْ دَجْرٍ فَلَمَّا

وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَىٰ قَبِيضَهُ
 قَدْ مِمَّنْ دُبُرًا قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِ كُنَانٍ
 كَيْدِ كُنَّ عَظِيمٍ يُوسُفُ اعْرِضْ عَنْ
 هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ

الْخَالِطِينَ
 چون آن زن قصد کرد او نیز کردی از اندر
 نبدی کبره‌ها را داشت از هرج آن
 یوسف بر یک سو از فحشا خود را نیک داشت آنکه جی عجب
 که مخلصان بود هر چند دوید از ماجر داشت یوسف بکرمخت
 از زن بتک خاست چاشنی گرفت از پیش بدیدند که خدای از
 زن در وقت رسید هر دو را دید و پیش بگردید

ز لَیْمَا كَفَتْ جَبْنَ بِنَكُو بُوْد هَرَا وَا جَبْنِ دَر حَا نَه بَكْيَارِي
 بَرَنْدَانَش فَرَسِيَت يَاشْ كَنَجَش كُتِي نِيكِر زُوْد رُوْد دَسْت بِنْدَا
 رِيْد كَفْنَا اِيْنِي سَوْبَدَا نَكَل اَرَسُوِي اَوْبَد خَوَشِيَاوِيْد ش
 كَوَاه اَوْبَد كَفْنَا بِنَا مَرَا تَو بِيْرَاهَن تَا جَاي اِيْد كِي خُور
 اَوْبُوْد اَرَا ز بِيْش بُوْد يُوْسُف هَجْر مَرِيْد جُوْر بِيْس يَاشْد
 كَنَاه اِيْن بُوْد جُو بِيْرَاهَن كَز بِيْرَتِيَه بُوْد كَفْنَا اِيْنِي شَرْم
 نَدَا رِي زِيْرَا كَفْتَنَد زَكِيْد اِيْشَان يَا يَد كَلْ خُوْد رَا نِيْل نَكَل دَا رِي
 كَفْنَا يُوْسُف اَكْرَجِي حَقِ تُوْسَت اَنَه مَرَا يَا يَد كِي بِيَارَت
 كَفْنَا اِيْنِي خَطَا تُو كَرْدِي رُوْد تُو تَوْتِيَه كُتِي اَز نِيْشَر دَر مَانِي
 فَقَالَ يَسْلُوْهُ فِي الْمَدِيْنَةِ لِمَرْءَةٍ
 الْعَرِيْنِ مَرَاوِدُ فَيَتَكَأَى نَفْسِيْهِ قَدْ

شَعَفَهَا حَيًّا إِنَّا لَنَرِيهَا فِي صِلَالٍ
 مُبِينٍ ﴿١٠٠﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ
 إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَلَتْ
 مِنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا فَتَآتَتْ
 أَخْرَجَ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ
 وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ
 مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ



كَرِيمَ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي
فِيهِ وَلَقَدْ رَأَوْهُ فِيهِ عَنْ نَفْسِهِ
فَأُشْتَعِصِمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا
أَمْرُهُ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّا
غِيَةِ قَالَتْ ذَاكَ الَّذِي كُنَّ لِي بِمَا
يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَلَئِنْ لَمْ يَنْصُرْ
عَنِّي كَيْدَهُنَّ لَوُضِعَ

کافران باشند که بتدریج جانهایشان را
 بکواله هشت مکر بکروند تو کل حق بکش
 نترسی جو و اما گردی از تو بپرخند ارقران را چنان
 بسازیم کتا کوهها را بدان برانند بحرمت اوزمین
 بپرخند انرا کز سالها مردند بحرمت او فاسق آیند
 کویم قولوا اخر نکوشید ارجی سرهاشان را بپرخند
 ما این هر سیه بی شک توانیم مومنان دانند کافران
 ندانند مومنان را بگو یقین بدانید که کافران مارا
 عاجز نکودانند این بابا کان تازنده باشند
 خود روز بروز رنجها بیاورند شومی دزدند در حان
 و مانیشان تا آن وقتی که همه بمیرند پس از آن بمیرند
 زنده شان بکشند در وعده ما خلف بیاورند

درین شهر سی و پنج خبر دلزد ز لیاخو شنیدند حدیث
 ایشان بیهانه از صیافتی ساخت ایشان را خود مہما خواند
 در آن مہمائی تکلفی کرد مرا ایشان را خود دستها او کشد
 از میوه تر مجلس راست مر هر یک را بخارد فردا است از
 نقوی یوسف معلوم می کرد او از شد از برو بیروز شو
 تابی یک زن رو نیک کرد چندانی بود جا و را بدید خند
 آن هیبت او نیک اثر کرد دست بریدند خردنشان
 حاشا لیلہ کو او کناہ کرد ^{فساد داد و صوم و سعاد و سعادت} لفظ او امن در خانه این بود
 مرا باز و جرم همین بود دست گفتن یاری و اسوی من ز کسر
 کفنا ما را عادت جزین بود دست آروی بنزد فرماں من پس ازین

خواری و زندان جزایش این بود ست گفتا بار خدای زندان خواری
 آخر بر من فراسترایند جو در در تمان نیکم جاهل باشم از زندان
 زین معجزه نماید الله دعای او اجابت کرد از حیدر زان او را صیانت
 کرد سمیع و علیم احلام او دانست بنوسف آن دعای از
 صیانت کرد پیروزان صلاح او بدید آمد باید دید کردند
 برگردند گفتند او را کمتر بی شش ماه هجوسری ^{کردند} تقدیر

وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ قَيَّانٍ قَالَا
 حَذُّهَا إِنِّي لِلْذَّائِبِ لَعْنَةُ خَيْرٍ أَفْقَلِ
 الْآخِرُ إِنِّي لِلذَّائِبِ أَجْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي

خَيْرًا تَأْكُلُ لَطِيفٌ مِنْهُ بَيْنَنَا
 تَبَاوَيْلِ اِنَّا نَرْبِكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
 قَالَ اِيَّا تَيْسُكُمَا طَعَامٌ تَرْزُقَانِيهِ
 اِلَيْنَا تَكُمَا تَبَاوَيْلِ قُلْ اِنِّي تَيْسُكُمَا
 ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي اِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ
 قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
 هُمْ كَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي

اِبْرَاهِيمَ وَالْإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ
 لَنَا اَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ذٰلِكَ مِنْ
 فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَئِنْ
 اَكْثَرَ النَّاسُ لَا يَعْلَمُونَ يَا صَاحِبِ
 الرَّيْحَانِ اَلَمْ تَعْرِفُوْنَ خَيْرٌ لِّمَنِ
 اَلْوَلَدُ الْقَهَّارِ مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُونِهِ
 اِنَّ اِلٰهَكُمْ مَعْبُودًا اَنْتَ وَآلُكَ مَا
 اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهِمْ مِنْ سُلْطٰنٍ اِنَّ اِلٰهَهُمْ اِلٰهٌ



لِلَّهِ لَعَنَ لَعْنًا تَعْبُدُوا لَنَا إِنَّمَا هُوَ
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ بِاصْلَاحِ السَّبِيلِ إِنَّمَا
أَحَدُكُمْ أَفْوَيْسُ رَبِّهِ خَيْرٌ أَوْ أَمَّا
وَالْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَأَكْلُ الطَّيْرِ مِنْ رَأْسِهِ
قُتِيَ الْأَمْرُ لِلنَّبِيِّ فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ
فَقَالَ لِلنَّبِيِّ خُذْ لَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا الْفَرَسُ

عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ
رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجِّ بِضْعَ مِائِينَ

طهانی بود را و شراب داری را بازوان بخت مجنون کردند
هر یک زیشان خوابی بدیدند این خواب بر تو تفسیر کردند
پس گفت یکی خواب دیدم که جانشینانی نان بر سر آرد ^{کسی خواب دیدم که} ^{کسی خواب دیدم که}
مرغان نان همی ربایند آن را می خورند و نیز می بخرند
تغیر سخن گفتم بیک روی بوحیرت کاری چنانکه می گویند
گفت یک مساله از من بشنوید تا بود که من هر دو خبر دید
تغیر رویا هر کس داند تغیر در یاد رسول دادند
شمارا همد و طبق بیارند چینه یاد کنند سخن جی آرند
به چند آرند چگونه می آرند بزرگی که نه بیش کارند


این عیلم را الله داد است این غیب بود تا بگروند من بیزارم از آن
 طریقت عیار خدای ایمان بنارند ثواب و عیقاب اندر قیامت
 افکار بدهند و خفدارند آبی مرا نام شنودی ایشان یکسر
 توحید گفتند خلیل خدای سرش اسحق ابرو یعقوب همه
 برین بودند امروز منم یوسف یعقوب همه دین داران
 مرا چنین خوانند این فضل خدای و اما نتها کرد این بیشتر
 بی شکر نکلند هر زندانی هم چون دیر ستانی ^{مگر مکر و احوال} کجور راست
 گویند خواب دانند خدای میهن دیگر کیهن از مس
 بکنند از ریزند بالان قاهر عیسی نمازند مرد احد را بیت
 بدهد معبودان نان اصلی ندارند فازان منجد گشتان خدای
 خوانند

این نام خدای بی‌شما را شما کردی ای بابی شما نشان نام کردند
 اللہ ہوان حجت نہ اذست فتویٰ شما باور ندارند چنگ
 برسند (امراں را چاروا مجیز ہمتا نہ اند او فرمود
 ست جملہ عالم را تاجرا اورا هرگز نبرستند این مذهب
 راستہ دین خدای باشد بیشتر مردمان جاہل باشند اخون
 ہردو تغییر یاد گیری تا ہر یک را فتویٰ بکنند
 آن صاحب حرم غماہ یاوہ از در ایشان خوشنود کردند
 اما طباطبائی دال یاوہ از خوشنود مرغان بکنند
 خانکد بختہ روز بینی تغییر حق تغییر نکند
 پیر یوسف گفتن را صباچی بود باید صبرا وایا دارند
 جندانی بود گوی ایشان مرا وایا دارند

جو و اجای شد مشغول گردیدند و او ایازده صفتی نقلند
شیطان او را مشغول می داشت تا سالی چند بگذشت و نگردد

قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ
تَقَرَاتٍ سَمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ
عِمَافٌ وَسَبْعٌ يُنْبِلَاتُ حُصْرًا وَآخِرُ
يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ أَمَّا هُوَ
فِي رُؤْيَايَ لَنْ لَمْ يَأْكُلُهُنَّ

قَالُوا لَصُعَاتُ أَجْلَامٍ وَمَا

نَحْنُ قَاوِيلُ الْأَجْلَامِ بِعَالَمِينَ 

وَقَالَ الَّذِي خَافُ مِنْهُمَا وَإِذْ كُنْغَدُ

أُمَةٍ إِنَّا أَنْبِئُكُمْ قَاوِيلُ فَأَرْسِلُوا رُفُفُ

لِيَهْلِكَ صِدِّيقُ لَقِيتَا فِي شَجْعٍ بَقَرَاتٍ يَضَافُ

بِأَعْلَاهُنَّ شَجْعٌ عَمَاقُ وَشَجْعٌ سُبُلَاتُ

حَضِيرٍ وَأَخْشَرُ يَا شَائِقُ

لَعَلِّي لَرَجِيعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَعْلَمُونَ قَالُوا تَزْعُمُونَ سَبْعَ مِائَتِينَ
دَلِيلًا مَا جِئْتُمْ بِدَلِيلٍ قَدْ زُورَ فِي شُبُلِكَ
إِلَّا قَلِيلًا مَّا نَأْكُلُ مِنْهُ يَأْتِي مِنْ
بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ مِائَتِينَ مَّا
قَدَّمْتُمْ لَهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مَّا يَخْتَصُمُونَ
يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ

بُعِثَ النَّاسُ فِيهِ يَغْصِرُونَ وَقَالَ
 الْمَلِكُ أَيُّنِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ
 قَالَ لَصِغْ إِلَى رَبِّكَ فَسَلِّمْ مَا بَالُ النَّسْوَةِ
 الْأَيُّ قَطَعْتَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ
 عَلِيمٌ قَالَ مَا خَطْبُكِ إِذْ رَأَوْهُ سُفَّ
 عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ
 مِنْ يَسْوٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ خَصَصَ
 الْحَقُّ أَنَا رَأَوْدَتُهُ عَنْ نَفْسِهِ



وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ
أَنِّي لَمِنَ الْخُشَعِ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا

يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ^{ملک روزی صفا شنوید}
 کماوان دیدم من هفت فرسبه که کماوان لاغوشان می خوردند این لاغوش
 همان هم هفت بودند همان فریبان را می خوردند هفت خوشه سبزه
 با اندیال پس این هفتی ستران خشک بودند پس روی فاکرود
 فاندیمانی آنان کما انجا حاضر بودند این خواب مرا صفا
 نجزارید فاذان می گفت کما عالم بودند گفتند ایشان
 نه پس نیک حوا بیست افزار دادند کمی بدانند آن ناجور
 و ایاذا مدهسله یوسف جوان بگفتند صفا من خواب این خوب
 خوابی راست او مر بفرستید

آمدند و گفتا یوسف یا انک توی بی شک صدیق فتوی ما
 ده د باب رویا جوابی شافی محکم بتحقق هفت کا و
 سیمان با هفت کاغذ می خوردندی این هفت کاغذ
 هفت خوشه سبز دیگران خشک جوابش بارده از تهر
 شهر تا یاد حیرم جواب و لایم مرتا دریا و بند مردمان بکسر
 گفتا هفت سال غله بد روید خوردش مکنی در خوشه بکیارید
 الا اندک کزان نکذرد بدان مقدار حسی از آن خوردید پس از آن
 هفت سال سخت باشد چنانک گذشته بیشتر خوردید
 مفرانند جای بنی انباری اندر حصنی دیگر خوردید سال
 هشتم راحت بیدید ایند چنانک شما شیر و ادرا و خنپند
 ملاک بشنید هفتش بیارید این و ابطه در میان حی دارید
 حوامد رسول گفت و اگر دوا بر او شود و او بر سر سید

بگویند دست بپرویدند دستای خود را بر سر رسید
 هرا بچ کردند علی داشت هرجند شما هم بدانید
 ملک شنید گفت زنان را گارد ز سست کشا بگردید
 شما یوسف را جو در نواختی حیا نکش یافتی مرا بگویند
 گفتند چاشای ملک و بیگار بسا مان ترا ز و کسرا نداده
 عیال بخویش گفت احواف از من سخن بحق بگویند
 یوسف را بخود من خواهم هرج او گوید باور دارند
 افتاد ادم مجرم من کردم در عینت او او را بگویند
 و ابار خدای دستای نتوان فروورها تان را و ادر بگویند
 وَمَا لَنَا بِقَتِيلٍ لَّنَ الْفَقِيرِ لَا مَارَه
 بِالسُّؤْلِ لَا مَارَهْ جَمَرَتِي لَنَ رَحْمَتِ

غَفُورٌ رَحِيمٌ وَقَالَ الْمَلِكُ لِيُؤْثِرُوا
 بِهِ أَيْسَخَلُصَةً لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ
 قَالَ إِنَّكَ لَلْيَوْمَ لِرَبِّنَا مَكِينٌ أَمِينٌ
 قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ
 إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ وَكَذَلِكَ
 مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ
 مِنْهَا حَيْثُ أَمَرْنَا نُصِيبُ بِهِمْ حَمِيمًا

مَنْ شَاءَ وَلَا يُضِيعُ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ
 وَلَا أَجْرُ الْأَخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا
 وَكَانُوا يَتَّقُونَ وَجَاءَ أَخُوهُ
 يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ
 وَهُمْ لَهُمْ مُكْرَوَاتٌ فَلَمَّا جَاهَهُمْ
 لِحَافَاهُمَا قَالَ أَيْتُونِي بِأَخٍ لَكُم مِّنْ
 أَيْسَرِكُمُ الْأَشَدُّ لِي لَأُقْفِلَ بِالْكَافِرِ

وَأَنَا خَيْرُ الْمُسْلِمِينَ فَإِنْ لَمْ تَأْتُوا بِي
بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُوا

این نفس را ویرا بایست هر چه می خواهید مرا جواب دهید
مگر این کیفیت بود از رحمت می بومید مباحثه کنید
ملک فرمود شویید بیارید نه من که شما خودی بنامید
تا هرج کس از وی پرسو چنانکه شما عجب بمانید
سخن نشنید مگر کاین گفت کاین یوسف را شما همی شنید

امروز بشرد من میکنند امین منست در دین و دنیا
یوسف گفت کاین خزان را سرتاسر حلیه بمن اسبارید
زیرا که شما دنیا دانید از چله و حوام خبر ندانید
من هر دو بهر حق نکه دارم باید کاین جمله بگردید
حدیث یوسف کاری خدای بود از رحمت ما

عجب مدارید خوشترین داری برکت بار آرد ضایع نشود
 بقین بدانید ثواب بدین همه بهتر ایمان آری تقوی
 بزرید برادرانش بمصر رفتند چون بارید ایشانش
 درفتند اوشان دانشت ایشان را می دید ندی و اندا
 بستند جوابشان را می باز کردانید همگان شان را حاکما
 صحر کردند آن برادر را کز بدر دارند می فرمایم تا حاضر
 آرند نمی بینید این عدل و این داد میزدان از من بهتر نیادند
 بخوبی و اینجا بنایید اگر آید موانعید از من مثل
 ققین کندم بی برادر تا خود هم نیایید



قَالَ اسْرُوا عَنْهُ اِيَّاهُ وَاَنَا
 لَفَاعِلُكُمْ فَقَالَ لِفُتَيَانِهِ اجْعَلُوا

بِضَاعَتِهِمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَغْرُ
فُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى
أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعْ مِنَّا الْكَيْلَ
فَارْيَسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَحْمِلُ وِثْرَانَا
لَهُ لِحَافُطُونَ قَالُوا لِمَ تَأْكُلُ عَلَيْهِ
رَأْسَكُمْ أَفَأَنْتُمْ مُشْكِرُونَ

فَالَّذِي خَيْرٌ حَيًّا وَفَطًّا وَهُوَ أَرْجَمُ
 لِلرَّاحِمِينَ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ
 وَجَدُوا رِيشًا عَنْهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ
 قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بَضَاعُنَا
 رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ
 أَرْحَامَنَا وَنَزِدُكَ وَنَكِيلُ ذَلِكَ كُلُّ
 بَشَرٍ قَالُوا لَنْ نَسْلُكَ مَعَكُمْ حَتَّى

تُؤْتُونَ مَوْتَنَا مِنْ أَلَدِ اللَّهِ لَنَا تُنْبِئُهُ إِلَّا أَنْ
يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا رَأَوْهُ مَوْتَهُمْ قَالُوا لِلَّهِ
عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ فَقَالَ بَابُنِي لَا تَدْخُلُوا
مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ
مُفَرَّقَةٍ وَمَا أَرْغَى عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ
شَيْءٍ إِنْ أَرَادْتُمْ إِلَّا إِلَيْهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلُوا عَلَيْهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ وَلَمَّا دَخَلُوا
مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ رَبُّهُمْ مَا كَانُوا

يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً
حَاجَةً فِي نَفْسٍ يَحْفُوفٍ قَضَاهَا وَإِنَّهُ
لَلْعَالَمِ لَأَعْلَمُ وَلَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ
لَا يَغْلِبْكَ ^{فرومان مترا گفتند بجای ازیم از بهتر}
^{شع دستور خواهم بپر يوسف}
كُفْتُ بِمُخَاصَاكَ تَارِيسَ الْمَالِ ذُرِّيَّةً بَنَيْتَ كُفْنَا
تَامِرَانِ بَيْتِنْدَ بَرَاذِرِ رَاوِشَ بِيَارْتَدِ جَوَا بَزَامَنْدِ
بَانَزِدِ يَحْفُوفِ كُفْتِنْدِ يَا بَابِ خُودَتِ نَكُونِ بَرِخِ اَز بَارَمَا
فَرُوسِ بَسْتِنْدِ شَرْطِ كُودِنْدِ تَابِرِ كَشَايِمِ اَبْنِ يَامِينِ رَاوَاغِرِ
سَتِ تَامَا اَوَا نِيكِ نِيكِ دَارِيمِ كُفْنَا اَرِ فَا مَامِي كُفْتِي
كِيَا يَوْسُفَا نِيكِ دَارِيمِ نَكُونِ حَزَا بَسْتِنْدَه بَاشَدِ

ابن یاسین داد و سبباریم از دل بندان رحمن خیر دارد
 ما قول شما باورن کنیم چندان بود کبار و اگر داند بیاض است
 در بار دیدند گفتند یا بابا ایند بضاعت ما برکت و ابار ما
 سبزدند چنین می کنند کایشان بخورند مبرکت
 بر ما ایشان کردند برادران نگاه داریم شتر و این هر یک
 پستانیم گفت نفرستم من با شما اورا مهربانی عهد
 خدای بندید کار از زود بانی ارید مکر باز و انجا
 بمانند گفتند بابا ما عهد کردیم گفتا الله را حواه
 صوفیم گفت جمله هم از دران شهر اینک گفتند نکودر
 نشوید لکن یک یک از هر دوازی جو خوار دهند انگاه
 دروید ایشان در شما تبه متا و فتند الله گفتست
 زهت مدارید از فرما نرنکه نذارید شوی در سب
 از من میسیند گفتند تراست حکم بابا

گفتارینهار چنین مگویند اینک کردم بس و توکل
 شما نیز همه توکل آرید در مصر شدند چنان کسی
 فرمود گفتند ایا کاین جبر الحقت مگر شما را و درین
 بود یعقوب از دور چیزهای دینی الله بفضل فارز و
 نمود بود بیشتر مردمان علم ندانند گویند کبرای چشم فرمود
 وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ
 أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا الْعُوقُ فَلَا تَتَّخِذْ بِمَا
 كَانُوا يَعْمَلُونَ فَلَمَّا جَهَّزَهُم
 بِخَزَائِرِهِمْ جَعَلَ السَّتَابَةِ فِي



رَجُلٌ أَخِيهِ ثُمَّ أَدَّى مُوَدِّرُ لَيْسَ هَا
 الْعَبِيرُ إِنَّكُمْ لَيَسَارِقُونَ قَالُوا
 وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ
 قَالُوا لَنَفَقِدُ صَوْلِيحَ الْمَلِكِ وَلَمَّا
 جَاءَهُ جَمَلٌ بَعِيرٌ وَأَنَابِيهُ زَعِيمٌ
 قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتُمْ
 لِنَفْسِكُمْ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا

يَّارِ قَيْنِ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ
كُنْتُمْ كَاذِبِينَ قَالُوا جَزَاؤُهُ مِنْ
وُجْدٍ فِي جِلْدِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ
خَبَرِ الْطَّالِبِينَ فَتَبَرَّأُوا وَعَيْتِهِمْ قُلُوبُ
وَعَا لَحْيُهُ ^{ثُمَّ اسْتَوَحَّجَهَا مِنْ غُلَامِيهِ} كَذَلِكَ كُنَّا لِيَوْمِ
سُفِّ مَأْكَانٍ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي
دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مُرْفَعٌ

تَرَفُّعُ دَعَوَاتٍ مِنْ نَشَأَتِ فَقَدْ كَلِمٌ
 فِي عِلْمِ عَلِيمٍ قَالُوا إِنْ يَشْرِقْ فَقَدْ
 يَشْرِقُ لَاحُ لَيْلٍ قَبْلَ نَاسِرَتِهَا يُوسُفُ فِي
 نَفْسِهِ وَلَمْ يَبْدُهَا لَهُمْ قَالُوا أَنْتُمْ شَرُّ
 مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

جو در قفسند در نزد یوسف گفتند او را بر من آید
 سرگشت مرا وادی ندانید من یوسف شجاعی مولید
 چنان ایشان بانو جفا کردند زان بود که گفتم از پس در آید
 چون کار ساخت ریشان بر داخت باذن اله مسالکی بر سا
 خت از صاع در چهل او بنهاد و اجای آمد و از و در ساخت

جوعاء داران ندیدند بشتاب تنگ همی دیدند
 گفتند بر این کاروان را کصاع ملای ایشان ندیدند
 صواع لایمی فانیای ویم اروازارید رنجه ندارید
 شتر داری کندم بدیهی گفتند بالکله کیشما نیک دل
 بید نه آنرا اندیمر قاصاع دزدیمر ما خود هرگز
 دزد نبودیم از صاع شاهر ندادیم گفتند حی بود جزای
 این فعل جو معلوم بیو ذ کد زرغ گفتند در رطل اند یا
 وید سالی دازید کمی پیر سید مار لا ینما حکم جینی باشد
 جزای خانم باید حی بدانیست صاع وان ز بیش مار ایشان
 بسبب آن صاع نگر وکد بسیار خست رخت برادرش نگاه شود
 صاع عشر رگرفت آجا بنکاهی کمالی جواسیم ز بهر بهشت

۱۵۵

حی در کیش ملک می آید تنها ذلکین خواستیم از بهر یوسف
 تا حبس ما در مصر بنهاد بیانک برادران بدانستند
 مقصود بیافت و شرع بنهاد جو برادرانش انرا بدیدند
 فرومانند بنکوحی گفتند گفتند لکرمی راست خوبید
 مریوسف را بدزدی بگرفتند گفتند از پیش بیتی بدزدید
 وقتی کمری بومیانش بگرفتند مخراین نیز همان عملدارد
 صاحب حیوان این وانگفتند یوسف بشنید خود را
 فیکه داشت اشکارا نکرد انرا چه گفتند
 گفتار شما تا او در گردن خدای چه داند هراچی گفتند
 قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّهُ أَنَا صِبْغَانَا
 لَسِرَّا خُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
 قَالُوا مَعَاذَ اللَّهِ

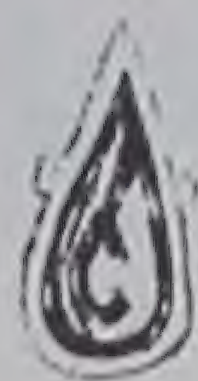
لَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ
إِنَّا إِذًا لَّظَالِمُونَ فَلَمَّا اسْتَيْسُرَ
لَهُمْ خَلَصُوا فَأَجْبَأَ قَالَ كَيْدُهُمْ أَنَّهُمْ
لَمْ يَعْلَمُوا أَنِّي بِآذَانِكُمْ قَدْ أَخَذْتُكُمْ
مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا مَرَمُ
فِي يَوْسُفَ فَلَمَّا بَلَغَ الْأَرْضَ بِأَيِّدِ
يَٰ رَبِّ أَوْحَ إِلَيَّ اللَّهُ لِي وَهُوَ



خَيْرُ الْجَانِّ كَيْسٌ لِيَجْعُوا إِلَيَّ أَيْكُمْ
 فَقُولُوا يَا مَنَا إِنْ لَشَيْءٌ سَيُفْرَفُ
 وَمَا شَهَدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا
 لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ وَسَيَلَّ الْقَرْيَةَ
 الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِزَّ الَّتِي أَقْبَلْنَا
 فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ قَالُوا سَوَّلَكَ
 لَدُنَّا نَفْسُكُمْ لَمَرَّةً فَصَبْرُكُمْ

جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمَاعًا
 اللَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَقَوْلِي لَهُمْ
 قَالُوا يَا أَسْفَى عَلَى نُفُوسِهِ وَإِبْقَتْ
 عَيْنَاهُ مِنْ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ
 قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ تَفَتُّوا أَتَذْكُرُ بُوْشَفَ حَقٍّ
 تَكُونُ حَسْرَةً لَوْ تَكُونُ مَعَ الْهَامَا
 لَكِنَّ قَالُوا إِنَّا لَمُسْتَلُونَ بَنِي وَجْهٍ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ



تَعْلَمُونَ

این تائید یوسف بنیاد ایشان فاروا
خواهش کردند گفتند بدو سرور
بیست جز او یکی ز ما بنشیند سینه را با ما احسان کردی این
نیز حق تا او بگویند گفتارینهار حق تعالی انکمارا ظلم
خوانند جویند گشتند فرید گشتند یا یک دیگرند پیرو کردند
مهرن قرین شان گفتند شادانید ما بای شما دشما چی گفتید
خدای را بر شما خواه گرفته ز مساله یوسف دیگران خبر دارند
من بایر زانم کو جای جنیم ما الله یا بدر مرا چی فرموداید
جز الحاکمین این حکمی بکنند کیفیت این دیگران ندانند
شما کردی و ابرو بعبود کو بیدار او را بدردی و گرفتند
صاعی ز جوال او بر آوردند او را انجا محبوس کردند ما انج
دیدیم ترا بجهنم مخلوقان خود عیب ندانند

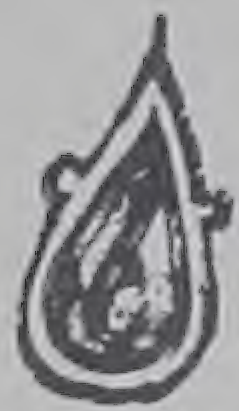
کسرا بفرست از مصر بر سر بازار تو و اما در راه بود قد
 ما الی دیدید راست بگفتیم در جواب کی نکاد ایشان دانند
 پیر یقین گفت این هم از آنست سوط همه ز فرزند آنست
 من صبر جمیل خود را خودم ای بارین نیز هر جناس است
 امروز مرا امید قوی تر گشت کیوسف امروز از زندگانش
 علیم و حکم اسرار داند بومی گشتن نه جای آنست
 ریش از بر گشت و گفت ای و هار و شناس چشم این کردها
 حقتند بخدا که من بهتر سیم از پس خیال تو می بگوای
 این سوره اندوه صعب باشد مزار شدنی نباید صبری
 حقا که خدا شما می گوید بر او کند متمدن می بخدای تو بر
 شما اورا حومت ندانید اندوهانی فدا خدای تو کن

يَا بَنِي آدَمُ هَبُوا فِتْيَانَكُمْ سُبُّوا مِنْ يَوْسُفَ
وَأَخِيهِ وَلَا تَبَايَسُوا مِنَ رَوْحِ اللَّهِ
إِنَّهُ لَا يَأْتِي مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ
الْكَافِرُونَ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا
يَا بَهَّا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلْنَا الضُّرُّ
وَجِئْنَا بِضَاعَةٍ مِنْ حَبِشَةٍ فَأَوْفِ
لَنَا الْكَيْلَ وَنَصَدِّقْ عَلَيْنَا إِنَّ لِلَّهِ

يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ قَالُوا عَلِمْتُمْ
 مَا فَعَلْنَا بِيُوسُفَ وَآخِيهِ إِذْ
 أَنْتُمْ جَاهِلُونَ قَالُوا إِنَّا كُنَّا
 بِيُوسُفَ قَالِ إِنَّا يُونُسَ وَهَذَا أَخِي
 قَدْ مَرَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ يَمُوتُ وَبَضِيرٌ
 فَإِنَّ اللَّهَ يُصِيعُ الْأَشْيَاءَ لَكُنْ حَسِيرٌ
 قَالُوا نَالِلًا لَقَدْ أَنْتُمْ



اللَّهُ عَلَيْنَا وَارْتَضَيْنَا خَارِطِي قَالَ
 لَا تُبْرِيَتْ عَلَيْكُمْ السُّومَ بِغَيْرِ لِقَاءِ
 لَكُمْ وَهُوَ الْعَمْرُ الْمَوْلَى مِنْ أَرْهَمِ
 يَمُوتُ هَذَا مَا الْقُوَّةُ عَلَى وَجْهِ
 لَهُ مَا زِيَادَةً وَأَتَى بِأَهْلِكُمْ
 لَمْ تَعْنِ وَلَمَّا فَصَلَتْ لِلْعَمْرِ قَالَ
 أَبُو هُرَيْرَةَ زَيْدُ الْكَلْبِ



مَرَحَ يُوشَعَ لَوْلَا أَن تَقِينُونَن قَالُوا
 تَاللَّهِ إِنَّا نَكْ لِفَوْضَلَا لَكَ لِلْقَدِيمِ فَلَمَّا
 أَن جَاءَ الْبَشِيرُ لِلْقَبْرِ عَلَى وَجْهِهِ فَأَنذَرَهُ
 بَعِيرًا قَالَا لِمَ لَقُلَّا لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ
 مَا لَا تَعْلَمُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ
 لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ
 أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
 اردل با ایا همی نکه دارد هر چند وقت شود و جوید
 بجز با نشید نومیذ میباشید نومیذ از خدای جافران باشند

شما مومنانیند و نمیدانید که وایسر شدند بیگانه کنند
 تا آن وقتی که پیش او رفتند گفتند سگنی از ما بشنو
 از صاعقه را پیش او بردند گفتند ما را و اهل ما را
 نیاز دریافت زار کردند این صاعقه ما قوت ندارد
 کویزها را کسب از رخااستند گفتند رتوی صدقه خواهیم
 فردا از حدای جزا بیاوید گفتند از حدای کشتاجی کردید
 بیوسف تاز کوا هو خبر دید پس این جزا از سران روز
 در روی برادرش در گفتند معلوم نیست کجی ندانید
 کشتا امور خود کجا بید گفتند حقیقت یوسفی سو
 کفاله بل یعنی بداند این برادر و این بانیست
 معلوم کنی از و برسید این بلیت مگر منت الله
 صبر و تقوی ضایع بدانید گفتند بخداست می گویم
 الله ترا بر ما بر شویذ افتادیم کما عطا کردیم
 باید کما ما عتاب کنی گفتا امروز خبری نکنی

در بار خدای عز و جل خواهی رسید ارحم آن بود که شک فایده بود ز خای
 اله ناید کجایید این بیوا همن با خود بیورید انجا کجایید
 برویش بدهید بیبراهنش محزون بخردید هم بدین مسرور
 بکنید بیخورد و بزرگ هرگاه هست شاه را نزد من آرید
 خود روزه مصر عیبر بکاشت بقدر بر یوسفش خبر یافت
 گفت ایشان را کجای می برم از یوسفی یوسف ترا حال است
 آن روز که من را از مصر آوردند و مرا در زندان نهادند و مرا
 روستای جبرجین را دیدم و گفتم ای دود که از من فراتر است
 پس گفتند من هم گفتم امید خدای و قتلش در آمدند
 گفتند بابای شک عطا کردید باینده کی ما را از خدای خواهد
 گفت بود کار و دستور خواهد هم از امروزش بومید میباشند
 فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَّلَ إِلَهِ
 أَبُو يَهُ

ادْخُلُوا مِصْرَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اٰمِيْنَ
 وَرَفَعَ اِيَّوَيْهٖ عَلٰى الْعَرْشِ خَرُّوْا
 لِرُجْحَدَا وَقَالَ يَا اِيْمٰنُ هٰذَا قَارِبُ رُؤْيَايَ
 مِنْ قَبْلِ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّيْ حَقًّا وَقَدْ حَسِنَ
 بِيْ اِذَا خَرَجْتَنِيْ مِنَ السِّجْنِ وَجَا بِلَدٍ مِّنَ
 الْبَنُوْءِ مِنْ بَعْدِ اَنْ فَرَعْتُ الشَّيْطٰنُ بَيْنِيْ
 وَبَيْنَ اٰخُوْتِيْ اِنَّ رَبِّيْ لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ



اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ رَبِّ قَدَّاسٌ
 مِّنْ الْمَلَكِ وَعَلَمَتْنِي مَوْثِقًا وَبِالْآ
 حَادِيثِ قَاطِرٍ السَّمُولِ وَلَا أَرْحِ
 أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفِّي
 مِسْلَمًا وَالْحَقِّقِي بِالْمَصْلَحَةِ
 جُودُ رَفْعُ دَرْجَتِ دُورِ اَنْشُرَا
 بَرِخْتِ بَشَاسَتِ دِيْعَانِ رَا كَفْتِ مَجْدِ دُرُودِ
 مَاحِدِ اِيْ فَوَاحِشِ اَمِنْ نَاشِئِندِ بِيْرَا ثَانِ اَوْرَا

تواضع کردند گفت بسم الله بمصر در نشوید
 کفنا بابا ناو یلان جواب کان روز مرا تعبیر کردی
 امروز بیاد باقی دیدم از شمس توی کبامی بر خشی
 از اجپانش بعضی بجوم ریزند امیر آورد تا تو شنوی
 شمار از سفر بر من آورد پس از آنکه میان ما بنو فتنید
 از بولعین عادت این دارد تو روز نخست مرا رفتند
 الله مرا الطاف باشد تو این هسله از من بهتر دانند
 علیم و حکیم جزو مداینند باید حی سخی ز من نشوید
 گفت با خدای می و ابکو یس تو بودی کمر املاک بشاندی
 تاویل احادیثی بدادی اندر دو جهان مرا تو دار می
 خداوند جهان من خود ترا دانم دو سخن دیگر ز من نشنوی
 بر اسلام مرا جو وقت باشد جان پر گیری از وقت کو خواهد

دَحْرُ حَمْرٍ اَللّٰهُ قِيَامَتُهُ بِالْاِسْلَامِ اَفْتَمِ بِرُوحَتِ بَلَشَّاسٍ
 ذَاكَ مِرْاٰتِ اِنْبَااِ لَغَيْبِ نُوْجِيْهِ اَللّٰهُ
 وَمَا كُنْتُ لَدَيْهِمْ اِذْ اُجْمَعُوْا
 اَمْرُهُمْ وَهَمُّهُمْ مَمْكُورٌ وَمَا اَكْثَرُ
 النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنٍ وَمَا
 نَسَاكَهُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَخِرٍ اِنْ هُوَ اِلَّا
 ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِيْنَ وَكَأَيُّنَ مِنْ اٰتِيَةٍ فِيْ

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا
يُوحِي لِلْهَدْمِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى
أَفَلَمْ يَنْبَسِرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
وَلِلَّهِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَوْا
أَفَلَا يَعْقِلُونَ حَتَّى إِذَا أُمْتِسَّتْ
سُورُ الْأَرْضِ وَطُورُهَا

فَذَكُّهُ بَوَاجَاهُ نَصْرُهُ بِأَفْسَحِيهِ
 نَشَاؤُهُ وَلَا يُرَدُّ بِأَسْنَانِ عَنِ الْقَوْمِ
 الْمُجْرِمِينَ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ
 عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا
 يُفْتَرَى وَلَٰكِنْ نُّصْدِيقَ الَّذِي يَتَذَكَّرُ
 فِيهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى
 وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

این مخرج گذشت احبار علمست در یاد تو آن وقت بودند
 حیاتشان علمی بگرگردند توفیق یوسف ز من شنیدی
 ز غایت خرد و احسان بود جمله مردمان بنویسند
 و از آن تو سبقت حریصی بیشتر ایشان بنویسند
 عادت رفتست کمزد خواهند تو یک کده مزد خواهی
 زیرا که جزین زیبا باشد تو نامه ز ما جمله دارند
 بی شمارشان سدازه در عالم عید کرد رنگیده ما را بیاوند
 نام نکنند اصاف دهند بر عیال برو می پیرند
 آنکه گویند می جرویم بیشتر ایشان تنزیه نکنند
 این کشتند رعقوبتی عام بازان همه را ناگاه بگردند
 ایشان ما را می ندانند زانست کما همی ز شوکت
 بگو طوبی قتی و دین و سبیر می اینست کما همی را فاحش خوانند
 از دین حذر می خود من و یاران می فزایان عت بر یاد دارم

من الله را تشریه کوی هرگز بخدا شری نیارم
 نفستادیم از سیرنوما مکر مردان کز شهر بودند
 بهقام دادیم و می فرستادیم تا حله طلق بآید و نرسد
 خود او کند کیم بر بددند ما فرنگشند بگو تا بنظر نرسد
 بهشت بهشت منقلبند با فردا در خرد دل دارند
 عدل باری کفار تا حرم کردیم تا شویانیم نو میزد کشش کنند
 صافان گفتند هر رسوایان فاما گفتند دعوای گفتند
 نقره انداز سارپویان با ناجی گشتند انگ بگرویدند
 عذاب عذاب از جرمان و کردا با بد و مایه صفت بکنند
 در قصه ها شان بسیار بگریه خود حیرت مندانی را عاصاف بدهند
 نه حدیث بود ماهی نهاده لغو است بود باز آنکه دارند
 جمله چیزها در میان بد را می راستستند اگر نشنوند

رحمت الله هر چند خواهیم
 مرآتان ما کید و بگردشید

سورة الاحقاف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جدا وكنى ميان سورة بنام خداى مالك الملك

أَمْ لَمْ تَكُنْ لَنَا آيَةً الْكِتَابِ وَالنَّبِيِّ

أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ اللَّهُ الَّذِي

رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا

فَإِنَّ السَّمَوَاتِ عَلَى الْعَرْشِ

وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَوْمٍ
لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدِيرُ الْأُمُورَ بِفَضْلٍ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ
فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ
الْجِبَالِ جَعَلَ فِيهَا زَوَاجِرًا
يَبْغِي اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

إِنِّي ذَلِكُ لَا يَأْتِي لِقَوْمٍ يَفْكُرُونَ

لهم مراست ملت ابوراس از اندام است رحمت ایان کتاب
 در هر دو حجت بنو فرستاد خداوند است
 این نامه حق بر حقیقت بیشتر مردمان می بخروشند
 فان نیست مگر حماقت اسماءها را بی ستون برداشت
 بهش بگری ناهیب ستون هست پیراست بخرد اسمان
 بر عرش این استقرار از اوصاف عرش است این شمشیر
 و قدر مسخرانند نماز شان را نام بردست تدبیر
 کند فرماها را حجازی بخار بیشتر تقدیر کرد دست
 خدا بکبد منی زما مود حرا در حلال خدا بردست
 تا خنزا بش قطع عار بگوید اقراردهی جائل گفتست

پس از زمین هم او بکشد و عوهای بلند کند و هم او عسرد
 و تپای و ان هم او بدید آورد از هر موی حی سرخ و بی زرد
 نر و نش و شیرین از خشک مژغرا اند و هسار تقدیر او عسرد
 شب را برود ز او و در ایدان ابات است آن را عتفک عسرد

وَقِي لِّلْأَرْضِ قِطْعٌ مُّجَارٍ وَرَأَتْ
 وَجَافٌ مِّنْ أَعْيَابٍ قَدَّرَ وَجَلَّ
 صَوْلَانٍ فَعَرَّ صَوْلَانٍ لِّسْقِي مَا
 وَاحِدٍ وَتَقَطَّلَ بَعْضُهَا عَلَى
 بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
 وَلَوْ نَعَجُّ نَعَجٌ قَوْلُهُمْ إِذَا تَرَاوَا
 إِنَّا لَفِي خَلْقٍ حَسِيدٍ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
 كَفَرُوا رَبَّهُمْ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
 فِي رَعَايَتِهِمْ وَلَٰعَلَّكَ لَاحِظٌ
 لِّمَن فِيهَا خَلِيفٌ وَتَعْلَمُونَ

بِالْأَيْسَةِ قَبْلَ الْحَيْسَةِ وَقَدْ
 خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ
 رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى
 ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ
 الْعِقَابِ

زمین بی بند و بار
 باری و خوش باری شوره رزان
 در میان روکش رسته حرمانی
 دوتا و یکتا از بی
 دوشاخ رسته هوای همه و آب یکسان
 تفاوت بسیار

بوسه و بسته دَران یا تست بر حیس تدبیر
 ازا بخود را کار بسته شگفت بمان ز کفت ایشان
 سگفت بمان جایان هست گویند بپیر از آنک خاک
 کشته جی بنداری عادی هست ایشان شاعران بماند
 نرد اعلیٰ بر گردن دارند جاوید در عقاب بمانند
 و از آن مانند بخود ندارند عذاب خدای می شناسند
 گویند ما را نکمی یازد از قوم از پیش مثل ششند از آن بید
 و اماند بپزند از و نیز عقاب سخت بستند و یقول
الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ
مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ

قَوْمٍ هَادٍ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يَحْمِلُ كُلُّ
 أَنْثَى وَمَا تَغِيضُ الْأَنْجَامُ وَمَا
 تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ
 عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ
 الْمُتَعَالِ سُبْحَانَ مَنْ رَأْسُ الْقَوْلِ
 وَقَرْنُهُ يَوْمُهُ وَقَرْنُهُ مَسْتَحْفٍ بِاللَّيْلِ
 وَسَارِدٌ بِالنَّهَارِ لِمَعْقِبَاتٍ



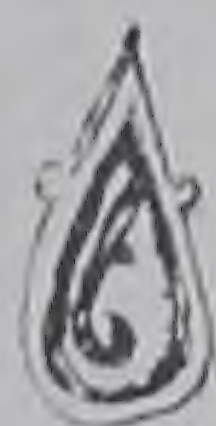
وَبَيْنَ يَدَيْهِ قَدَحٌ خَلْفُهُ يَحْفَظُونَهُ
 مِنَ لَمَرِ النَّارِ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ مَا يَفْعَلُونَ
 حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا أَنْفُسُهُمْ وَإِذَا لَمَسُوا
 النَّارَ يَقُولُ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ

مِنْ دُونِهِ مِنْ وَاقِعِ كَذَلِكَ
 كافران گویند بار خدایان
 کذا ای در خواستیم یکی بیارند
 توانیشان را گناه کردی چنانکه از پیش پیامبران کردی
 عذاب ایشان بگشاید شک دارند کسی فابستند الله افند ارقص بود
 از بود کامل را واحد بود از وعدد دارند هدا ای کلام

شمس را و رفتند بر گنجینه آن خدای خبر دارند ^{از هر چه بدست} شاهد غایب
 بجز شهادتند در داناتی بکس نمائند / بنهانی ^{و در کسری با خود ظاهر} گویند
 یا بابک بردارید در صحرا بود با کسی خانه ^{و با طریقی که خبر دارد} الله دراز
 جمله دالست او نیست و هست هر دو دانند از ما دورا
 گویند بیا نند گز پیش و ز پس بخواه می دارند تا حرکاتش
 همی نهستند آن روز نشند آن شب در آیند مانعت را
 زوال کنیم تا آن وقت که بشکرت نکشد از شر کنند سوره
 های او و کند کفران از ندهم سوره بپسند جو ما خواهم
 عذاب این قوم هیچ کس ریشان از دفع نکند
 بدون خدای یار نشاند ^{مالی نکند تا آن} نکند
هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوَافًا وَطَمَعًا

وَنَسَى الْيَسَّابَ الْيَقَالَ وَيُسَبِّحُ
الرَّعْدُ حَمْدَهُ وَالْمَلَأَيْلَةُ مِنْ
خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقُ فَيُصِيبُ
بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ
وَهُوَ شَدِيدُ الْحِجَالِ لَمُدَّغَى الْجَوْرِ
وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْمَعُونَ
لَهُمْ شَيْءٌ إِلَّا كَنَاسٍ طُفُفِهِ

اعلیٰ لما یسلع فاه و ما هو ببالعه و ما
دع الکا و یق الای ضلال



او برق اندر هوا بدیدار زان به و امید و ابد بیدار و گروهی خوبند
خون سلاز گروهی خوبند خوف ارزد آن میغ طمان باب
باران آن عدل و سیم ارزد و ریشنگان از هیبت آن متر یک
مار زیا سیم ارزد صواعق را از خایش نفوسند نابا
رادن حق حریق ارزد باز از حین هر یک او را در ذات الله ^{نشیبه}
ارزد این صواعق و نشانی دانی باعدانی سحت را
بدید ارزد دعا حق بگو حق نشنود خواهش فاجر را
و اصل ندارد نه بداند نه بشنود بت حاجت را زول
زکر داند بت خواندن است چنان بود کیشنه آب را بدست
خواند هر چند خواند یا دست چنانند آخری شک نشنه بماند

خواهش كافران فاما هرگز هر چند کنند سود ندارد

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَلِلَّهِ
 يَسْجُدُ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَكُلُّ مَنْ فِي
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
 وَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِي
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 وَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِي
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَالْبَصِيرُ أَلَمْ يَهْدِ أَنْتَهُ وَالْأَعْمَى
 وَالنُّورُ أَلَمْ يَجْعَلْ لِلنَّارِ شُرَكَاءَ
 خَلْقَهُ أَكَلَفٌ فَتَسَابَهُ الْخَلْفُ
 عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ جَالِي كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ
 الْوَلِيُّ جَدُّ الْقَهَّارِ أُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ
 مَا فَتَنَّاكَ لَوَدِدْتَ بَقْدَهُمَا فَاخْتَمَلَ
 النَّيْلَ رَعْدًا رَابِيًا وَمَا تُعَدُّونَ

عَلَيْهِ فِي النَّارِ لِمَتَعَا حَلِيَّةٍ لَوْ مَتَاعٍ
 رَقْدٌ مِثْلُكَ كَذَلِكَ يَضْرِبُ إِلَهُ الْحَقِّ
 وَالْبَاطِلِ فَأَمَّا لِلرَّبِّ فَمِنْهُ هَبْ حَقًّا
 وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَمِنْكَ وَإِنَّا
 نَحْنُ كَذَلِكَ نَضْرِبُ لِلنَّاسِ أَمْثَالًا لِّذِينَ
 اسْتَجَابُوا لِلَّذِينَ يُدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَاللَّيْلِ
 لَمْ يَسْمَعُوا أَلَّا نُوَافِيَ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ
 جَمِيعًا وَمِثْلُكَ مَعَهُ لَا فَتْدُ وَلَا يَهْ

اُولَئِكَ لَهُمْ يَتَوُ الْجَنَابِ
وَمَا وَهُمْ جَهَنَّمُ وَيَسِّرُ الْمَهَادِ

هر که در آسمان بطوع رغبت با هر که در زمین طوری در قسمتند
قسمی رحمت قسمی رعبت را آخر ما را می بجه ارنشد ساریها
شان از صبح تا شب سرتا با شان درخا می غلتند بگو مالک
عالم شما را خوبید انکه تو بگو و لی نعمت بگو شما بید کمی خوا
هید بدون خدای از بیت نصرت ایشان خود را می نتوانست می می
بوسید زینان شفاعت زحورتا بینا پس در کرد ز یکسان
نبود نور با طاعت یابی ما را هباز گویند افعال خدای نبود بشرکت
کند از زمین بگو بتای کرد نه یا کند اما آسمان نما ندر بیت بگو من
عالم را با هر که در عالم مقول و گویند ایشان قدرش

خدای واحد دیگر معصیان را بد چینی نماند شبیهت بگو بار
 خدای ماحکیم است از سوی سما آبی بیدار زان آب چیار سیلها
 جز دانه از به کوا آب بیدارید باز و کف بود و قیل بود بسیار
 هر دو ستون صافی بیدارید زان در حی در کاه دارد صایغ یاد دیگر
 همی خوش بیدار از آن کف و آن قبله و آن سوره و آن خوش بخوا در
 شود باقی معنی کرد زان در خلاص و آن دیگر اسوده و آن آب
 زلال نفع بیدار از این مزج بماند مانند حق دان زان چهار کشتو
 هلاله بیاید چون حق برزد بهشت یاود مانند سراب مبطل
 چنین بلند هر چند گوید مبطل حی حلت حی چهار چنم تا سود

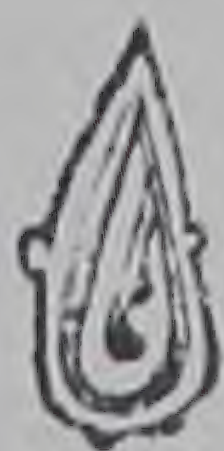


بیدارید از سود مبطل حی سو بلند سودها ستره
 زان سوی بیدارید که **لَمْ يَكُنْ لَكُمْ مِنْهُ**
لَا يَكُنْ مِنْ رَبِّكَ لَاحِقٌ كَمَنْ هُوَ

اَغْمِي مَا يَتَذَكَّرُ اُولُو الْاَلْبَابِ
 الَّذِينَ يُعْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَقْضُونَ
 الْمِثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا اَمَرَ
 اللَّهُ بِهِ اِنْ يُوَصَّلْ وَتُخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
 وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ وَالَّذِينَ
 صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَا
 مَّوُوا الصَّلَاةَ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقَ

فَاللَّهُمَّ

يُسِّرْ رَوْعَ لَانِيَّةٍ وَيَذَرُ رَوْعَ بَا
لِحَشَّةِ النَّسِيَّةِ اُولَئِكَ لَهُمْ عَقَبَى
اَللّٰهِ حَنَافٌ عَدِيٌّ يَدْخُلُوْنَهَا
وَمَنْ صَلَحَ مِنْ اَبَائِهِمْ وَلَزَوْا
جِيْهَمٍ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَايِكَةُ
يَنْصُلُوْنَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ



فَعْرِ عَقِبَ الدَّلِيلِ فَرَحِ آن حَسْبِ لَحَقِ بَدَانَد
 خود انرا خوان کفاحق نبیند خود رنگد لختم عبرت
 چنان پس درو بدید اید ز وفاداری بعهده الله خو
 بختن دار وصلت بدید اید لشویرز گناه و بیم فردا کشتاری
 سخن بود کهدید اید بر طاعت صبر و رخصت صبر امید
 رضا هردو نه بدید اید نمارینکو و صفه بیوست خوشین
 داین وادین بدید اید فردا در بهشت مهمانی دارند مهمان
 دار را عجا بدید اید سبامان حاضر باشند اسباب و سبب
 وادین اید ز فرستندگان از هر درجه سلامی زیبا ما
 دید اید سلام کنند سبب بگویند سرخام نیک او را بدید
اَبَدَهُ وَالَّذِي يَقْضُو عَهْدَ اللَّهِ

مِنْ بَعْدِ مِثَاقِهِ وَتَقْطَعُونَ مَا لَمْ يَرْ
 السُّبْحِ أَنْ يُوَصَّلَ وَلَقَدْ وَفَّيْتُمْ فِي
 الْأَرْضِ وَلَوْلَاكُمْ لَهْمُ اللَّغْنَةِ وَلَهُمْ
 سَوَاءٌ الدَّلِيلُ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ
 لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا وَالْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ
 الْأَمْتَاغَ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا

لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ
 قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي
 إِلَيْهِ مَنْ أَرَادَ الذِّيقَ أَمْ نُوَلِّمُنِي
 قُلُوبَهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ
 تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ أَلَمْ نُنَزِّلْ مِنْ
 سَمَاءٍ مَاءً لَنُغَسِّقَ بِهِ
 قُلُوبَهُمْ وَنَحْمِلَ بِهِمْ
 أَثْقَالَهُمْ وَنَنفِثَ بِهِمْ
 رُوحًا مِنْ رَبِّهِمْ لَنُؤْتِيَ
 بِالنَّاسِ مِنْ دُونِهِمْ
 خُلَفَاءً لَهُمْ فَهُمْ فِيهِ
 نَادُونَ أَلَمْ نَجْعَلِ لَهُمْ
 آيَاتٍ لَوْ كَانُوا يَنْظُرُونَ
 وَنَحْمِلُ أَسْفَارَهُمْ وَنُنَزِّلُ
 مِنَ الْمُنَازِلِ أَمْطَارًا مَتَدًا
 لَهُمْ فِيهَا مَاءً ثَجَّاجًا لَنُؤْتِيَ
 بِالنَّاسِ مِنْ دُونِهِمْ خُلَفَاءً
 لَهُمْ فَهُمْ فِيهِ نَادُونَ أَلَمْ
 نَجْعَلِ لَهُمْ آيَاتٍ لَوْ كَانُوا
 يَنْظُرُونَ



نفاوت در عطا نشان حکمت بود هر کس کجا و را
 دنیا زیادت بود او شاد تر بود ز نجای عبادت بود
 واجب آن بود که شادی بطاعت بود جی در آخرتش
 بسی مشورت بود ایجا که ماست دنیا جی لرزد مهتران بود
 کفر در درجعت بود کافران سرازین نشنوی کی گویند
 بار کسم از آن سران خود را خواستیم بار اده ما یکی بیارند
 زیر اکویند عباد شو مست از باز آیند فاسوه یا وند
 قومی عایشان بما بگریوند قزان شنوند دل را درویندند
 واجب است بر همه عالم کجا احکام آرام یا وند جوابا
 ایمان طاعت دارند طوخی ایشان ثواب یا وند زینای
 جای روز قیامت ایشان را بی شک و سبازند

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ
خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَسَلُوا عَلَيْهِمُ
الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ
بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٌ وَلَوْ أَنِ رَأَوْا
سُيُوفًا مِنْهُ لَجَاءُ مِنْ قِبَلِهِ السُّيُوفُ
أَوْ كُفِّرَتْ بَصُورُهُمْ فَيَلْجَأُونَ إِلَى اللَّهِ

اَلَا مَرُجِعًا اَفَلَمْ يَلِسَ لِلَّذِينَ آمَنُوا
 اَنْ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَهَيَّيْنَا النَّاسَ جَمْعًا
 وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا اُنْصِبُهُمْ
 بِمَا صَنَعُوا قَارِعًا ثُمَّ لَوْ بَدَّلَا
 مِنْ دَلِيلِهِمْ جَحِيًّا يَتَّبِعُوهُ
 لَئِنَّ اللّٰهَ لَا يَخْلُفُ اَلْمِيْعَادَ فَيَسْتَاذِنُ
 مَنَّا اَبَدِيًّا مَتَّ بَلِيْشَ اَزْ بَيَانِ مِيْرَا مَتَانِ بُوْدَنَدَ مَا بَرَحُوْا نِي وَحِي
 بِرَسِيْشَانِ كَفْتِي كَفْتِي

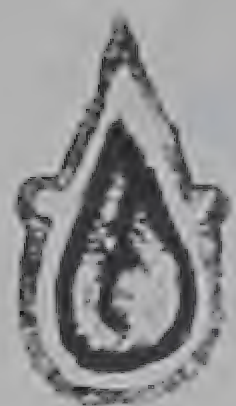
کافران باشند که بجهت در حان داهی ندانیم
 بگو والد هشت مکر بکروند تو کل حق نکر
 نترسی جو و اما کردی از تو بپرخند ارقران را چنان
 بسازیم کتا کوهها را بدان برانند بحرمت اوزمین
 بپرخند انرا کز سالها مردند بحرمت او فاسق آیند
 گویم قولوا اخر نکوشید ارجی سرهاشان دایرند
 ما این هر سیه بی شک توانیم مومنان دانند عافان
 ندانند مومنان را بگو یقین بدانید که کافران مارا
 عاجز نکودانند این بابا کان تازنده باشند
 خود روز بروز رنجها بیاوند شومی دزدند در حان
 و مانیشان تا آن وقتی که همه بپسند پس از آن بپسند
 زنده شان بکشند در وعده ما خلف بیاوند

وَلَقَدْ اسْتَفْهَرْتُ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ
فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيُتِمَّ إِلَهُهُمُ
فَلْيَفْكَانَ عِقَابُ الْفَاسِقِينَ فَاقْبَرُوا
عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا
لِلدُّشُونِ كَافِرًا شَمُوهُمْ لَمْ يَلِيُوهُ
بِمَا لَا يَعْلَمُونَ فِي الْأَرْضِ مِنْ ظَاهِرٍ
وَالْقَوْلِ

يَا زَيْدُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ
 صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلْ
 اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ لَهُمْ عَذَابُ فِي
 الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ
 وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ مَثَلُ الْجَنَّةِ
 الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقِينَ فِي حَرْبٍ مِنْ حَشَشِهَا الْأَشْجَارُ
 فَتَهَارُ أَكْثَلُهَا دَلِيمٌ وَطَلُهَا تِلْكَ



عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ



فِرَقِ النَّارِ

عجب همه مان از بر تو خندند
 زیرا که آنان کز پیش بودند
 بار منوایی هم عمل کردند کفتم بخیار ما بخندند بسر بگیرم
 شان را ^{و اگر بگویند} معلوم بکن تا چاکشان خوشند جو عقاب الیه
 مابدینند جی بندارند کافار هر کس بدالج کردست خبر
 نداشت قومی اوز را گفتند ^{همیشه} بگو او خود را مثلند اند
 نامیان برید تا خود جی کردند گفتار شما ^{همیشه} انداز از بهار
 بود الله داند در اشکارا شک به ما نند
 اینان کثما هم در آینند در اشکار و نواز ^{همیشه} بجای
 نیاید خود بر ساختند خود شان نگو آمد تا خلقان
 رازره بر کردند ما ایشان را همراه خواندیم

ایشان خود را بسواه خواندند ایشان را عذاب دو جگه ای
 در عذاب ایند معجب در مانده شد هرگز خود را بار
 نیاورند / بشنو نوشتن باغ انانی کایشان مطلق بر
 چیز خارند میوه دادید راحت پیوسته هر
 دو جاوید از ما بیارند آنان کمال ایمان ندا
 رند جاوید در بار ما بمانند **وَالَّذِينَ آمَنُوا**
هُمْ فِي الْكِتَابِ يَفْعَلُونَ بِمَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ
بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا

أَشْرِكُ بِهِ إِلَٰهًا أَدْعُوهُ وَإِلَيْهِ مَابِ
 وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حِكْمًا عَرَبِيًّا
 وَلِيُتَّبَعَ أَمْرًا لَّهُمْ بَعْدَ مَا
 جَاءَهُم مِّنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ
 وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ وَقَدْ لَبِيسْنَا يُسْلَا
 مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمُ لَنَا لِحَاوِدِيَهُ
 وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا

يَا ذِي اللَّهِ لِكُلِّ أَحَدٍ كِتَابٌ يُحْجُوا
لِلَّهِ مَا يَشَاءُ وَيُنَبِّئُ وَعِنْدَهُ أُمُّ
الْكِتَابِ وَإِمَّا يُرِيَّتْكَ بَعْضَ
الَّذِينَ نَعْبُدُهُمْ أَتَوْا قَبْلَكَ
فَمَا نَمَاعِلُكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ
أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا
مِنْ أَظْهَرِ لَفِيهَا وَاللَّهُ خَلْقُهُمْ



مُعَقَّبَ حُكْمِهِ وَهُوَ شَرِيعُ
الْحَيَاتِ وَقَدْ مَكَرَ الذِّمَّ مِنْ قَبْلِهِمْ
فَلَيْكَ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُ
كُلُّ نَفْسٍ وَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْكَافِرِينَ
الَّذِينَ يَقُولُوا لَكَ لَمْ يُرَ الْإِنْسَانُ
مُرْسِلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا لِي
وَبِئْسَ الْأَكْفَارُ وَمَنْ عِنْدَهُ لَمْ يَكُنِ

ان اهل كتاب كامان دارند قرآن شنوند شاذان کردند
 لکن بعضی از بنی کوفه و هان باور نهند کرمی قشوقند
 بجو اکبر او دیگران را فرمان دادند تا جان دارانند
 تسبیح زنند او را بر سرستند بهر رستی ایمان دارند
 باز خوانم نازنده باشند افتاد کمر بازان جهان دارند
 بدین دیای حکم بتاری بنور ستادیر تا پیروی
 از پیر امروز هوای صح کپس بحر قنار حکم کنی
 بی شک با ما سخت درمانند دانی عبا ما یار یار و سر
 جانند ترا ما هر رسولی را از پیش تو ما بیغم دادیم
 زنان حلال و اهل بیتان ساری و باری تمام دادیم
 بی دستوری مژبند از قند مکران ما بیغم دادیم
 اجل شان برسید جمله بمردند ملک الموت ما الهام دادیم
 املا کوی ایشان کردند ایچ ما خواهم و انما یسی

بیغام بدادی ساجین همی باش جو توبه کنند محایم
 سبب توبه طاعت بنسبیم اصول کتب بگیرند از بیم
 از سخت اخله و انحایم تو بیغام بده ساجین می باش
 ارشان کیر مرآمن می باش ارتو بروی پیش از ایشان
 مرایشان را حیا بوا ما مست واجب این بود کثرت کیرند
 همه ز قومی بقاف می باوند رود بود نه دیو کیک نمائند
 پیشان همه فاشمار کیرند عجب به مان از معرایشان
 هاین پیشینان هم معر کردند جزای همه ساخته داریم
 ارتد کردند ارتد کردند کافر گوید اعز مرا بهتر
 و ایادشان دهند هراچی گفتند کافران گویند
 نه ای پیامبر بگویند بود الله دا = قد
 اما مان در کتب ازین خبر دارند شما می نکتید هیچ باقد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جَنَاقَاتُ مِيَانِ سُوْرَةٍ

بِنَامِ خَدَايْ مِنْهُ نَعْمَتٌ

الرَّكِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ

لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ

إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى

صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اللَّهُ

الَّذِي لَكَ مَا فِي السَّمَوَاتِ
 وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ هُمْ
 مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ
 يَتَّبِعُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى
 الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ
 اللَّهِ وَيَعْبُدُونَ مَا عَصَى اللَّهُ
 فِي مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ

زانست کینو توان فرستادیم تا فاداری جواغ فارو
 بیرون آری از هرج ناری بادی له خالق عالم
 باز آن راهی کی خدای پست و دهج در عالم جمله سر
 او راست عذاب شدید جاحد او راست دنیا بود حق
 بر کوی بند تا بجای باز راه بیوردند ضلال
 بعید بدان کی ان بود کد راه بکشند و ز راه ببرند

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ
 قَوْمِهِ لِيُنْذِرَ لَهُمْ فِضْلُ اللَّهِ
 مَنْ يَشَأْ وَيَهْدِي مَنْ يَشَأْ
 وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَلَقَدْ

أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ
 قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
 وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ الَّتِي كَانَتْ
 فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ
 وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا
 نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ
 مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُورًا



الْعَذَابِ وَيُدْخِلُونَ إِبْنَاهُمْ وَ

يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ فِي ذَلِكُمْ

نفس سزاواردها را سزاوار

بَلَا مِنْ رَبِّكَ عَظِيمٌ

تا بدانند آنچه می شود و تو بر کردار از ضلالت ای

خود در مملکت قبول نکند از و هدایت او را با ذمه حشر

همیشه عزیر حکیم فردای شک حکمش بکند بر وفق حکمت

موسی از پیش هر یک این آمد تا از تاریکی بنور آید و ایاد می داد

شان قیامت پادشاه هر یک بنور آید دروایانست مر

صابران را خاصه انرا حشکوریان و ذ / موسی تو گفت

مر قوم خود را بخواه با دار غمت و بیدار برهانی تان از ال

و رعون طاقت آن بند عذاب و بیا بستان تان را می

هم بلیستند رنندگان را به فساد

حُودَّ را بِلایِ اَوَّلِ مَعْنِیَّتِشِ شَدِیدِ بِلایِ دَوِیمِ بارِ سَیِّئِشِ رَاجَتِ
 وَإِذْ قَادَفْنَا فِيكُمْ غَمْرًا كَثِيرًا
 وَلَيْسَ كَفَرًا مِمَّنْ أَعَدَّ لِنَفْسِهِ
 لَشَدِيدٍ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تُخَفُّوهُ وَلَئِنْ
 لَأَتُمْنُوهُنَّ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَأَنَّى
 اللَّهُ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَارُ الْكَافِرِينَ
 مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ
 وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ

لَا تَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ حَافِظُهُمْ وَسَلَامُهُمْ
 يَا بَنَاتِ فَرَدُّوا إِلَيْنَهُمْ وَأَقُولُ
 لَهُمْ وَقَالُوا لَنَا كَفَرْنَا بِمَا أَرْسَلْنَا
 بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ
 مُرِيبٌ قَالَتْ يُسَلِّمُ إِلَيْنَا اللَّهُ شَكُّكُمْ
 فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ
 لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخَيِّرَ
 كُمْ إِلَى الْخَيْرِ أَمْ قَالُوا إِن



أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ
 تَصُدُّوَنَا عَمَّا كَانَتْ تَعْبُدُ آبَاؤَنَا
 مَا تُوَاطَّئِرُ بِهِنَّ فَهِيَ لَهُمْ قَالَتْ لَهُمْ
 رُسُلُهُمْ إِنْ خِفْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
 وَلَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ عِبَادَةِ رَبِّكُمْ
 عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَقُولَ بِكُمْ
 شُئًا ظَلَمْنَا بَادِيًا لِلَّهِ عَلَى

اَللّٰهُمَّ فَلْيَسِّرْ لَنَا الْمُؤْمِنِينَ وَمَالَنَا لَا تَسْوِ
 كَلَّ عَلَيَّ اَللّٰهُ وَقَدْ هَدَيْتَنَا سُبُلَنَا وَلْتَقْبَلْ
 عَلَيْنَا اِذَا دُعِيتُ مَا وَعَدَ عَلَيَّ اَللّٰهُ فَلْيَسِّرْ لَنَا
 اَلْمُنُوْكَرَ اَللّٰهُمَّ رَابِعًا ذَا سِتِّ بَعَامٍ

خدای از من بپرسید ارشاد کنی گفتی بفرایم
 از عذاب آید بخشد ایمان آید عفو بکند
 عذابی سخت را طاف نداد آید از هر روز عالم عفو
 از خوارانی شکریان خدا را ایمان آید برایش
 پسنداید از نوح در کسیر تا روز عار شو از عذاب
 و نمود و هر بودند دانند کایشان بسیار
 بودند الله داخدا

بچند بودند رسولان شان بیغام دادند
 پذیرفتند و نه فاش شدند گفتند جمله کفر
 آوردیم مخرج و بشتن را حیران نمودند رسولان
 گفتند کشتک در الله ردان بود درگاه و بیگاه
 مرغالی را مفعول اودانید زمان و مکان و بیگاه
 به تاخواند تا بیا مرزد جراح داری گناه پنهان ایمان
 اریزد در عمر بفراید انیک کردم شمارا اکاه گفتند
 شما مانند مایند شامی مارا از راه بپرسید بدواز
 ما تان پرسستند خد شامی کوی بت پرسستید باور نکینی
 ما خود بیارید ظاهر ترا زین حجت بکیارید در بشارت
 گفتند یکی ابهر از دین ما فضل داریم منان مارا تخصیص
 کردستند

از و ما بشنما بیغام دل دیم تا فرمان ندهد بر که از میان دیم
 حق و سویی کوه درج خواهی باشی ز اینها و بدو ایمان داریم
 اندر عالمی از کس نترسیم باز از منت شما از و داریم
 بیش از آن ز کس شما بر جانید ما صبر انگاه بپوشه شیریم
 رسولان خدا را از کس نترسیم ما نیز شما هم نترسیم
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ
مِنَ الْأَرْضِ أَوْ لَنَعُودَنَّ فِيهَا
فَاتَّخِذُوا لِلَّهِم رِبُّهُمْ لُفْلُحًا
لَمِنَ وَلَسْ كُنْتُمْ إِلَّا رِجْرَجًا

لَمْ يَزَلْ لَكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ
 وَعَبِيدَ وَاسْتَفْجُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ
 عَنِيدٍ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى
 مِنْهَا صَيِّدٌ تَطْرَعُ عَلَيْهِ الْأَنْجَادُ
 يُسَيِّعُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ
 وَمَا هُوَ بِمُتَّبِعٍ وَمَنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ
 غَلِيظٌ مِثْلَ النَّارِ كَفَرُوا لِمَنْ ذُكِّرُوا

اَعْمَا لَهِمَّ كَرَمًا دِ اَشَدَّ رِيه
 اَلْبَح فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُ
 مَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ
 اَلْصَّلَاةُ لِلْبَعِيدِ
 كافران گفتند
 فارسی گان و اما
 دو کار یکی بکنید کافر کردی چنانکه ما بپر یانید
 بخوارن بشت بدهید ز الله در وقت و می آمد کصبری
 بدهید شتاب مکنید ما ایشان را هلاک کردانیم
 چنانکه شما در مصر بکشید باید که شما دو کار بکنید
 طاعت اریز گناه نکنید کافران از ما نصرت هستند

کفیتی کسینا خود بیا وید مقهور شدند سرشان
 بریدند کفیتی خود را هم ندانند حرد درین جهان
 بدیدند صدید در نار نیز خشنند در کلو کیر ذوق
 نگر زنده می بزدند نمی میرند عذاب غلیظ و رای
 این جوعت در دوزخ ماجا وید یا وند کافران خود را
 بیا ذبد اذند چون رضای خدای ز دست بد اذند
 کبودار هاشان نسان خاکستر در باذ غری بیا ذبد اذند
 جنانک از ان ذره ی نمافند فدا خود را این وانها اذند
 ضلال بعید مانند این بود کید ویر بشوند فادید نیایند

الْمَرْئِيَّ لِلَّهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ إِنِّي لَشَائِدٌ مِّنْكُمْ

وَيَا أَيُّهَا الْخَلْقُ حَرِيدٌ وَمَا ذَالِكُ عَلَى
اللَّهِ بِعَزِيزٍ  وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمْعًا
فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا
كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ
عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا
لَوْ هَدَيْنَا اللَّهَ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ
عَلَيْنَا أَجْرُ غَنَّا أَمْ حَصَرْتُمْ آلَنَا



مِنْ مَّحِيضٍ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لِمَ أَقْبَىٰ
 الْأَمْرُ لِيَ اللَّهُ عَدَسُكُمْ وَعَدَّ الْحَقَّ
 وَعَدَّ قُلُوبَكُمْ فَاحْلُفْ بَكُمْ وَمَا كَانَتْ
 عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْزَلْنَا
 قُلُوبَكُمْ فَاحْلُفْ بَكُمْ لِي فَلَا تَقْلُوبُوا مَوْعِدِي
 وَلَوْ مَوَازِنَ أَنْفُسِكُمْ مَا أَنَا بِمُصَدِّقَهُمْ

وَمَا لَكُمْ كُفْرًا بِمَا كَفَرْتُمْ بِمَا
أَشْرَكْتُمْ بِي مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ
لِيَمُنَّ لَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَأَدْخِلِ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ
تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ فِيهَا سَلَامٌ
لَمْ يَدْخُلْ فِيهَا كُفْرًا وَلَا

كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا
 ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا
 كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ
 الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

حی بندهاں که الله عالمی را نه کاری را بیافریدست
 ارا و خواهد بیافریند بهتر از شما کافریدست
 شمارا ببرد بیافریند هزاران چندان کافریدست
 ان روز که همه خلق بیزین آیند ضعیفا بشنوکان روز
 گویند متبوعان را کما تبع بودید شما درخواهید

رزان که در آن انگور باشد،
 زمینها^۱ زو کشت^۲ رسته ،
 خرما بنانی دو تا و يك تا ،
 از بیخ یکی دو شاخ رسته
 هوای همه و آب یکسان ،
 تفاوت بسیار پوسته^۳ و وابسته .
 در آن آیاتست بر چنین^۴ تدبیر،
 آنرا که خرد را کار بسته .
 شگفت بمانی ز گفت ایشان ،
 شگفت بمانی جای آن هست .
 گویند: پس از آنکه خاک گشته،
 چه پنداری اعدتی هست ؟
 ایشان کافران ، بما نگروند .
 فردا غلها بر گردن دارند ،
 جاوید در عقاب ما بمانند .
 و از آن مانند که خرد ندارند .

رعد ۴/۱۳

رعد ۵/۱۳

۱ - اصل : « رمنیها » ۲ - « کنشت » نیز می توان خواند ۳ - در
 متن اصلی با رسم الخط کهن به يك نقطه نوشته شده است یعنی : « بوسته »
 ۴ - اصل : « حبس » خوانده می شود ولی با توجه به اصل قسمتی از
 آیه : « ان فی ذلك لآیات لقوم یعقلون - آیه ۴ سورة رعد » ظاهراً « چنین »
 ترجمه ای باید باشد برای « ذلك » و « حبس » مطلقاً مناسبتی ندارد .

ناماد کسری بند و بگردید
 میگه مثلاً کپیاز کرد دست

ناماد کسری بند

SHARIF UNIVERSITY
 Digital Library
 Sig No 312665
 30.3.2016

Handwritten signature

Call No. _____

Acc. No. _____

Date _____

CENTRAL LIBRARY
THE UNIVERSITY OF KASHMIR

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

IQBAL LIBRARY

Acc. No.

4624

Call No.

Author

Title

Dairy

Science

Call No. _____

Acc. No. _____

Date _____

CENTRAL LIBRARY
THE UNIVERSITY OF KASHMIR

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

IQBAL LIBRARY

Acc. No. 4624

Call No. _____

Author _____

Title Dairy

Science